

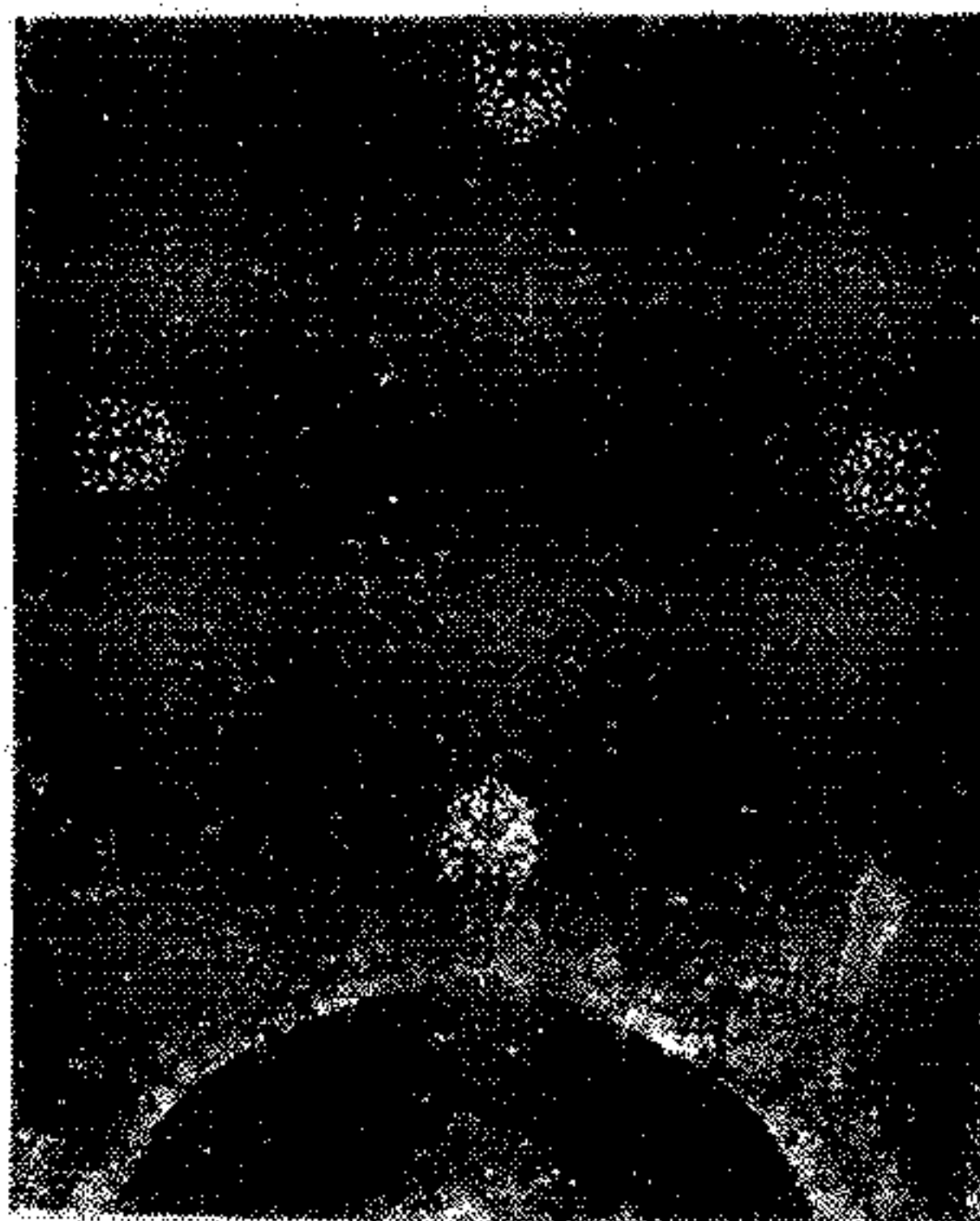
هفت‌ویژه

شماره صد و نود و یکم و صد و نود و دوم



شعر و سحر





شرح روی جلد : نمای درونی سقف شبستان
مدرسه چهارباغ - اصفهان

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر مراجعه فرمائید :

دفتر مجله هنر و مردم شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر	خانه کتاب روبروی دانشگاه تهران	کتابهای جیبی روبروی دانشگاه تهران
کتابفروشی ابن‌سینا میدان ۱۷ شهرپور	کتابفروشی دهخدا روبروی دانشگاه تهران	کتابفروشی چهر روبروی دانشگاه تهران
کتابخانه سنائی (شماره ۱) خیابان جمهوری	کتابفروشی طه‌پوری روبروی دانشگاه تهران	کتابفروشی رز روبروی دانشگاه تهران
کتابخانه سنائی (شماره ۲) خیابان آذر روبروی دادگستری	کتابفروشی سپهر روبروی دانشگاه تهران	کتابفروشی آگاه روبروی دانشگاه تهران
انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن	کتابفروشی پیام روبروی دانشگاه تهران	انتشارات چکیده خیابان نظام‌آباد - ایستگاه اسلامی
	انتشارات پیوند روبروی دانشگاه تهران	

هنرمردم

HONAR - O - MARDOM
(art and people)

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

حوزه روابط فرهنگی

سال شانزدهم شماره یکصد و نود و یکم و یکصد و نود و دوم

شهریور و مهر ماه ۱۳۵۷

تا به افسوس ننشسته ایم بافت یزد	دکتر پرویز ورجاوند	۲
تختگاه کویر رادریایم (۱)		
منشور کلانتری خواجه نصیر مذهب	کرامت رعنا حسینی	۱۸
اسطراب	مهندس سرفراز غزنی	۲۰
تاریخ رقص در ایران (۳)	یحیی ذکا	۳۸
مهر و نقش مهر	احمد گلچین معانی	۴۲
ضرب المثلهایی از اشکور بالا	کاظم سادات اشکوری	۶۴
آشنائی با شبانکارگان (معرفی و تحلیل «دفتر دلگشا» (۳)	دکتر ناصر تکمیل همایون	۷۲
سیمرغ سفید	دکتر مهدی غروی	۸۱
شرحی پیرامون مثنوی قضا و قدر	دکتر فرامرز گودرزی	۹۰
خوانندگان وما	—	۹۸

مدیر: دکتر ا. خداپندهلو

زیر نظر هیأت تحریریه

باهمکاری ذبیح الله بداغی

طرح و تنظیم از: صادق بریرانی

Office address:

جای اداره: خیابان انقلاب — خیابان خارك — شماره ۵۹

KHARK Ave., No. 59

TEHRAN, IRAN.

Annual Subscription: \$10

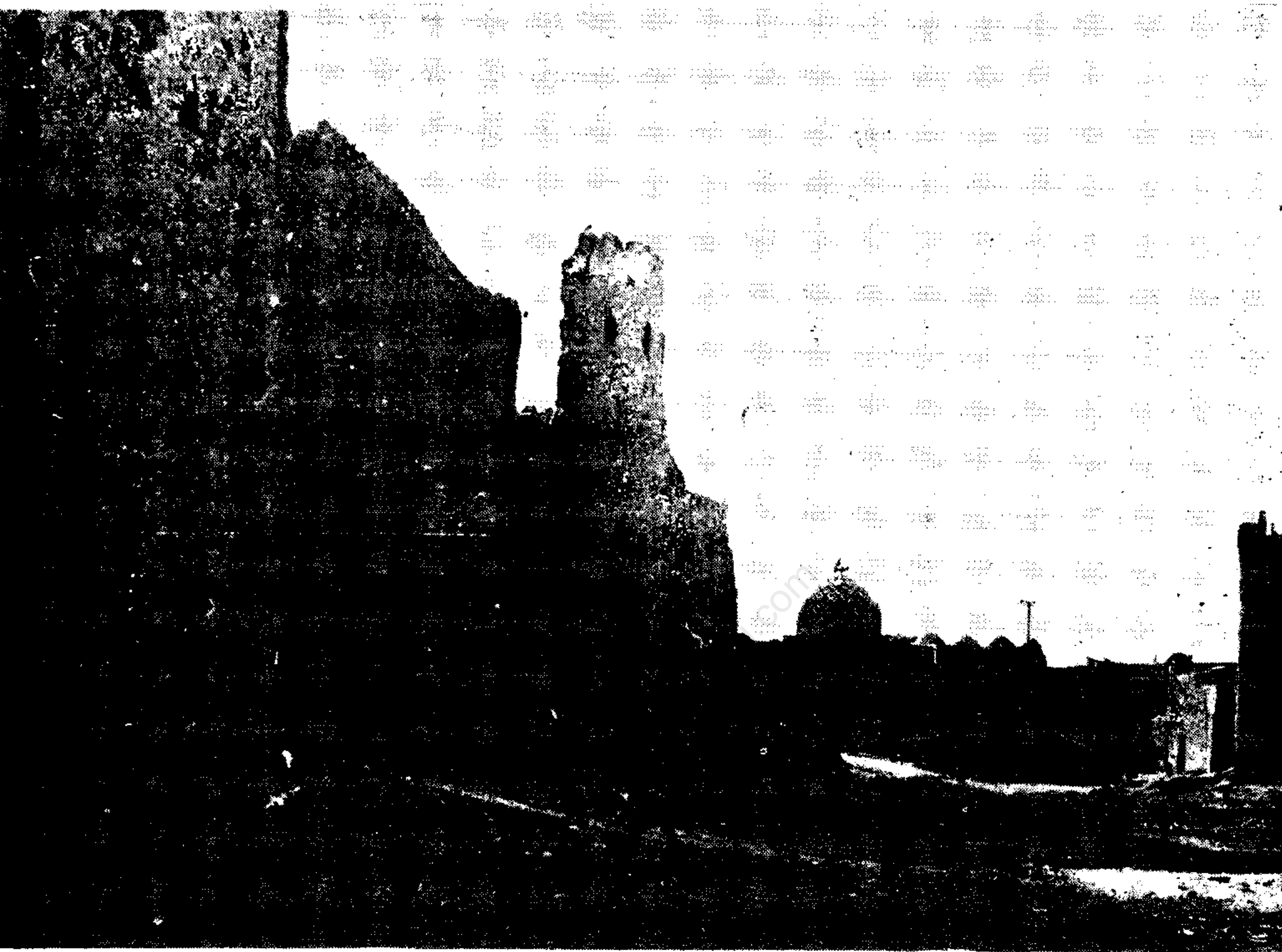
Foreign subscribers are requested to send their order
to A/C No. 1212 of Bank Melli Iran
Safialishah Branch Tehran - IRAN

تلفن: ۳۷۷۲۲۷

تک شماره ۲۰ ریال

اشتراک سالانه ۲۰۰ ریال

(برای دانشجویان و همکاران فرهنگ و هنر: نیم بها)
وجوه اشتراک باید وسیله یکی از شعب بانک ملی ایران
به حساب شماره ۱۲۱۲ بانک ملی ایران شعبه صفی عیاش
(تهران) حواله و رسید آن به دفتر مجله ارسال گردد.



تابه افسوس نشیایم، بافت یزد، شگانه کویر را داریم

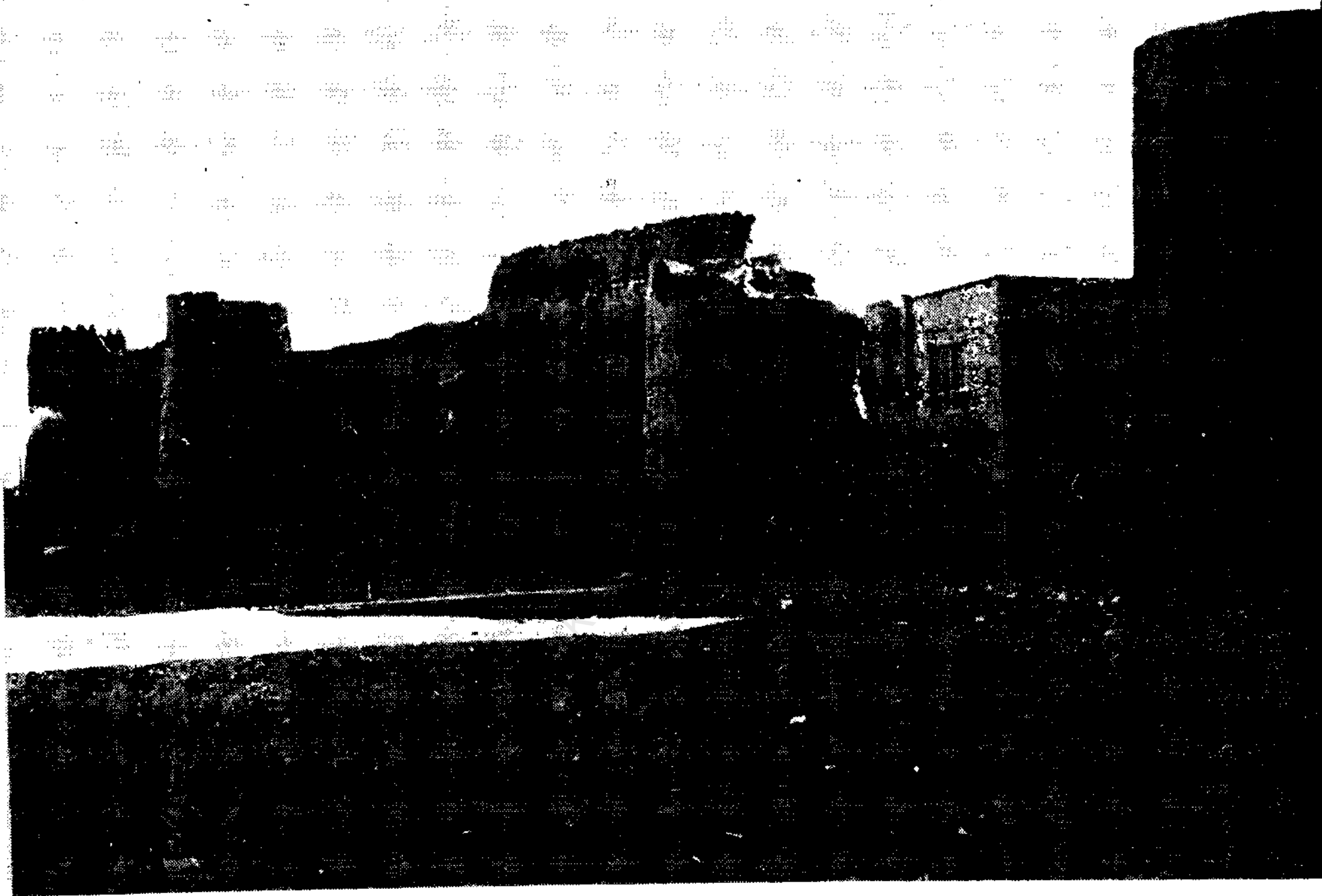
دکتر پرویز ورجاوند
دانشگاه تهران

این باشد تا به دنبال درهم ریختن و نابود ساختن بافت‌های با ارزش معماری بسیاری از شهرهای ایران، درباره یزد پیش از آنکه هویتش از دست رود اقدامی اصولی

از متخصصان ایرانی و خارجی مرکب از باستان‌شناسان و مهندسان معمار در شهر یزد تشکیل یافت. شروع داستان چنین مینمود که احتمال دارد این بار قصد بر

آغاز سخن :

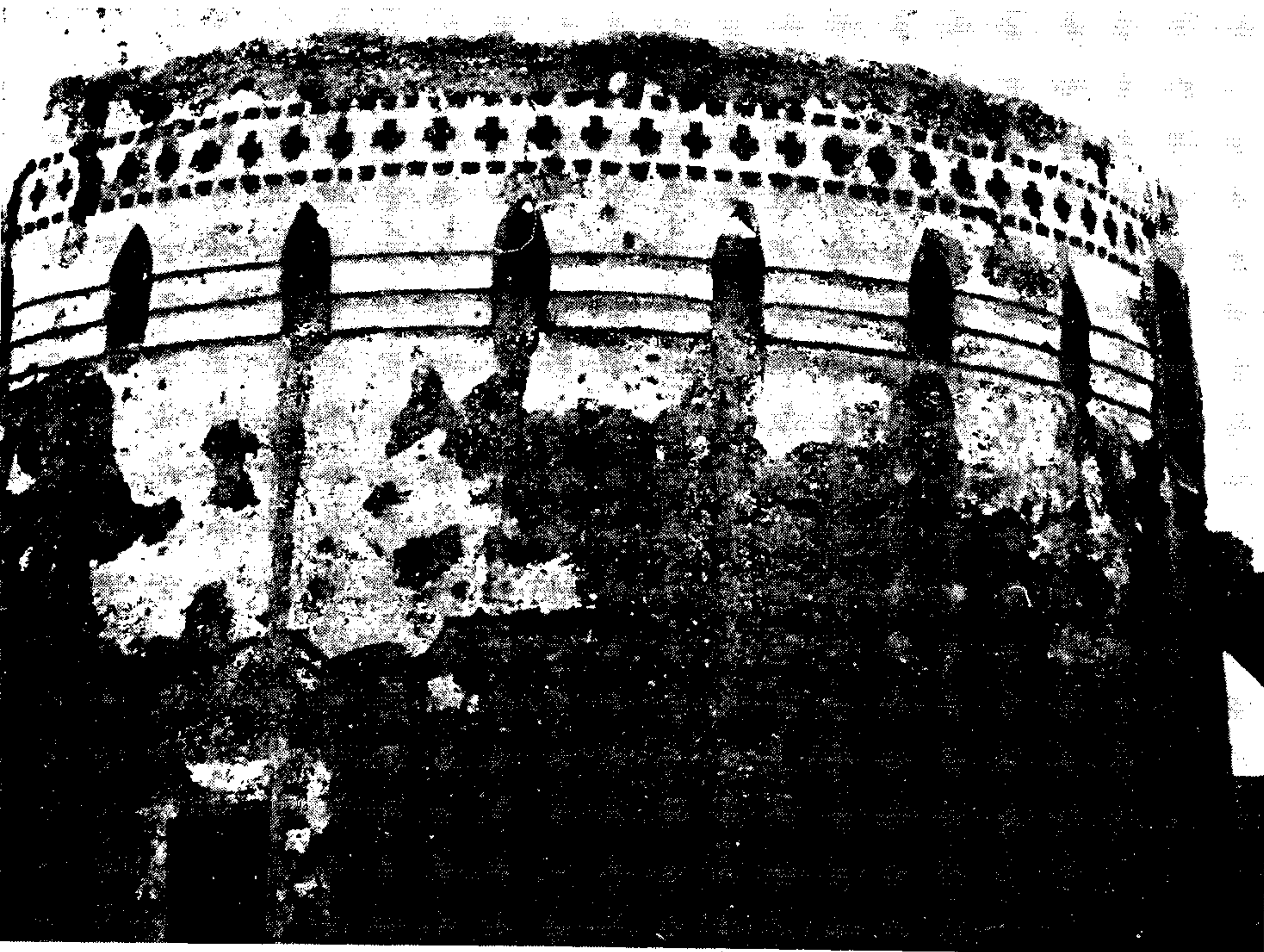
در آبان‌ماه سال ۱۳۵۱ نخستین «مجمع بین‌المللی برای حفاظت بناهای خشتی» با شرکت جمع قابل ملاحظه‌ای



بالا روبرو : بخشی از حصار بجای مانده کهنسال شهر یزد که یادآور تاریخ دیرپای این شهر است.
بالا : بخش دیگری از برج و باروی بجای مانده حصار شهر یزد. در این تصویر شاهد یکی از دهها تجاوز و دستکاریهای نابجائی هستیم که در بازمانده حصار یزد صورت گرفته است .

صورت پذیرد. ظاهراً در شروع کار چنان فریبنده بود که نمیدانم چرا با همه تجربه‌های تلخی که در گذشته از بی حاصل بودن تشکیل چنین مجمع‌هائی داشتم، بخود امید میدادم که شاید از این گردهم‌آئی نتیجه‌ای عاید گردد و برای نجات شهر یزد چاره‌ای اندیشیده شود. ولی افسوس که از همه آن گفت‌وگوها همچنان که بقول معروف «این حرفها برای فاطی تنبان نمیشود» یزد هم‌چیزی عایدش نگشت و از فردای پایان کار مجمع، یزد هم بدست فراموشی سپرده شد و بقولی «تو گوئی- که سهراب نیست» باری در آن مجمع جز سه چهار نفری از پژوهندگان این مرز و بوم که ارادتی خاص به بافتهای شهری و پنهان و بناهای تاریخی آن دارند، مطالبی که از جانب اکثر شرکت‌کنندگان خارجی عنوان گردید نه مشکلی را طرح ساخت، نه گرمای را گشود و نه به یزد و شهرهای مشابه آن اشاره‌ای داشت .

برای اکثر شرکت‌کنندگان غربی مسئله حفظ و نگهداری بناهای خشتی بیشتر در زمینه چگونگی محافظت از



چند پی و دیوار بدست آمده از کاوشهای باستانشناسی مطرح بود. زیرا که آنها با ویژگیهای معماری اکثر شهرهای نواحی مرکزی و حاشیه کویر ایران که خشت اصلی ترین و مهمترین ماده ساختمانی آنست آشنائی لازم را نداشتند. اگر روال کار جلسه های مجمع چنگی بدل نزد و نتیجه قابل لمسی بدست نداد ولی قطعنامه آن بر روی هم رفته از بعضی جهات بد تنظیم نشده بود و دست کم با اشاره به مطالبی چون :

۱- يك مركز تحقيقات بين المللی زیر نظر «ایکوموس» با همکاری تمام مراکز بین المللی و ملی که باین موضوع

علاقه مندند تشکیل شود تا بتواند امر تحقیق و حفاظت بناهایی را که با چینه یا با خشت ساخته شده اند تشویق و ترغیب نماید و مدارك لازم برای تحقیق راجع به این مسائل را گردآوری کند. از دولت ایران دعوت میشود که چنین مرکزی را بوجود آورده و مسئولیت تهیه برنامه و فعالیتهای آنرا به آن مرکز محول نماید.

۲- شرکت کنندگان در این مجمع استنباط کرده اند که ساختمانهای چینه ای و خشتی میتوانند تعمیر و محافظت شوند. زیرا معمولاً جوابگوی مسائل مربوط به مسکن اهالی در هر منطقه میباشد، خصوصاً با احتیاجات اجتماعی، اقتصادی و آب و

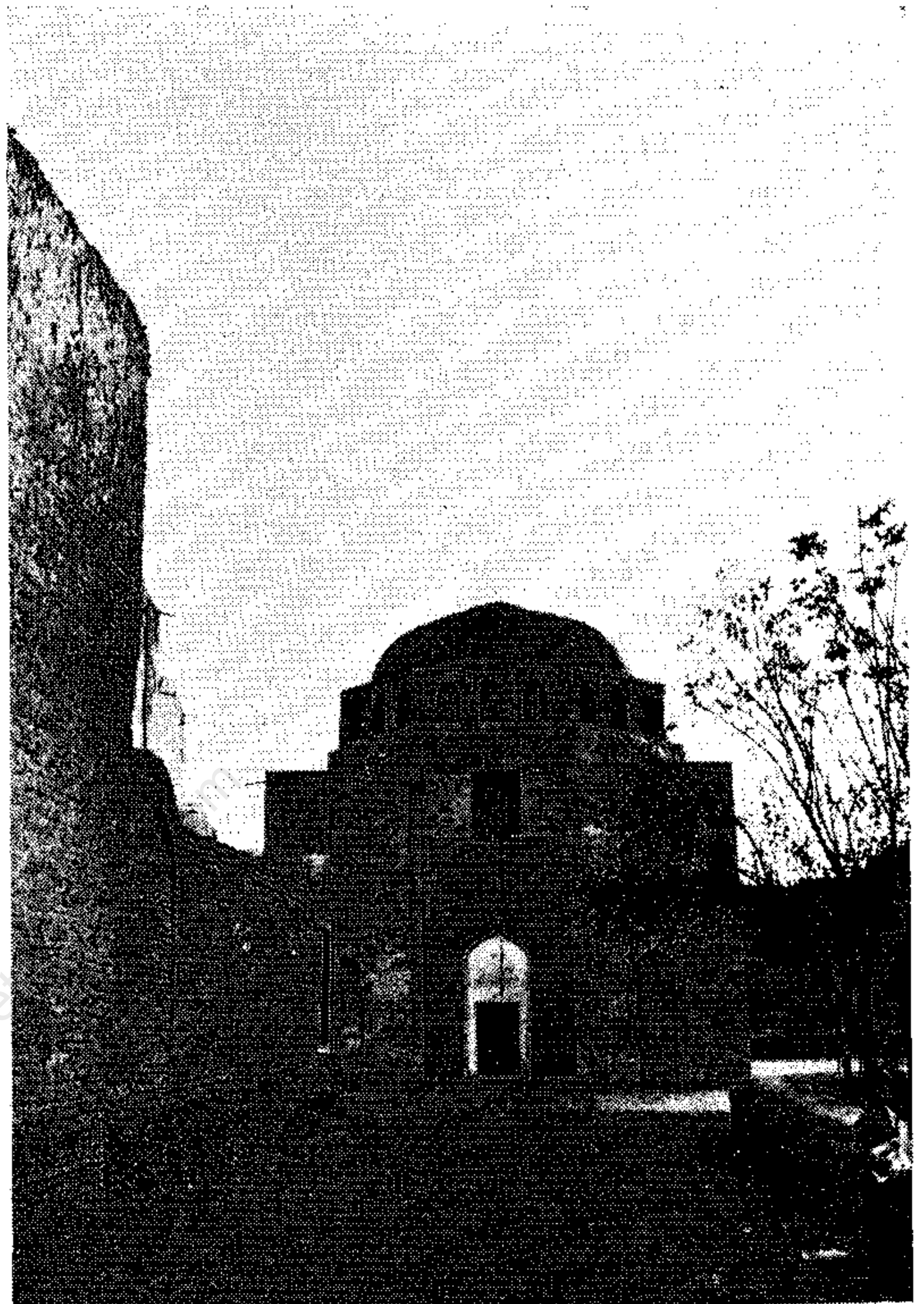
هوای همان محل سازش دارند.

۳- باز کردن راه ها و کوچه ها در مجتمع هایی که با چینه و خشت خام ساخته شده اند ممنوع گردد. و بهمین طریق مانع شوند که کارهای ساختمانی عمومی و عام المنفعه بدون مطالعه قبلی در آنجا انجام گیرد. لازم بنظر میرسد که در هر يك از منطقه ها باید مطالعاتی برای زنده کردن این ابنیه و حفاظت آنها بعمل آید.

۴- شهر یزد، که از نظر تشکیلات ساختمانی و ابنیه ذی قیمتی که دارد و از نظر حیات شهری که وابسته بآنست از طرف دولت ایران بعنوان نمونه ای از محافظت يك شهر خشتی در چهارچوب سال مخصوص

«میراث ملی ساختمانی ۱۹۷۵» انتخاب گردد.^۱

این روزنه امید را بازگذاشته بود که پس از پایان کار مجمع حرکتی آغاز گردد. مجمع پایان یافت، روزها، هفته‌ها و ماه‌ها و بالاخره سه سال و اندی از زمان تشکیل آن گذشت، نه مرکز بررسی و تحقیق تشکیل یافت، نه ارزش و اصالت بناهای خشتی برای مردم تشریح گردید، نه گامی اساسی در جهت تعمیر و حفظ مجموعه‌های خشتی برداشته شد و نه از تجاوز به بافت‌های با ارزش قدیمی جلوگیری بعمل آمد و گوئی که هیچگاه چنان مجمعی تشکیل نیافته و توصیه‌هایی نکرده است، تا اینکه بار دیگر در اسفند ماه سال ۱۳۵۴ دومین «مجمع بین‌المللی بناهای خشتی» در یزد گشایش یافت. این بار جای این امیدواری بود که با عنوان شدن «نقشه طرح جامع یزد» که بمنظور دقت در امر حفظ بافت‌های اصیل و قدیمی و بناهای ارزنده تاریخی این شهر بررسی و تهیه آن بدانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران محول گشته است، به مجمع جهت خاصی بخشیده شود و دست کم بخشی از گفت‌وگوهای آن به بحث درباره چگونگی حفظ و نگهداری این مهم‌ترین مجموعه مسکون بناهای خشتی ایران و شاید جهان اختصاص یابد. اما دریغ و صدافسوس که چنین نگشت. نه تنها از گزارش علمی همراه با نقشه‌ها و تصاویر و طرح‌های مربوط به مطالعات انجام شده درباره نقشه جامع شهر یزد خبری نبود بلکه از هیأت بررسی کنندگان حتی یک نفر هم در مجمع شرکت نداشت. کسی نمیدانست دعوت شده بودند یا به ملاحظاتی دعوت را نپذیرفته بودند. باری همه آنهایی چون من که به عشق شنیدن گزارش مزبور باین مجمع آمده بودند فراوان دمق شدند ولی باید بگویم که علاقه‌مندی یک مهندس جوان معمار که پروژه دیپلمش را درباره باز پیرایی واحیاء قسمتی از مجموعه بافت کهن یزد تهیه کرده بود سبب گردید که



بالا روبرو: یکی از برج‌های تک نگهبانی پشت حصار یزد که در قرن هشتم هجری با توجه به درگیریهای منطقه در جهت تقویت نیروی دفاعی شهر ایجاد شده است

بالا: بقعه دوازده امام - به اعتباری که سنال‌ترین بنای سالم و برپای یزد مربوط به سال ۴۳۹ هجری. اهمیت این اثر مربوط است به نحوه طاق‌زنی و پوشش آن. این بنا در نزدیکی حسینیه محله فهادان که کهنسال‌ترین محله یزد بشمار می‌رود واقع شده است

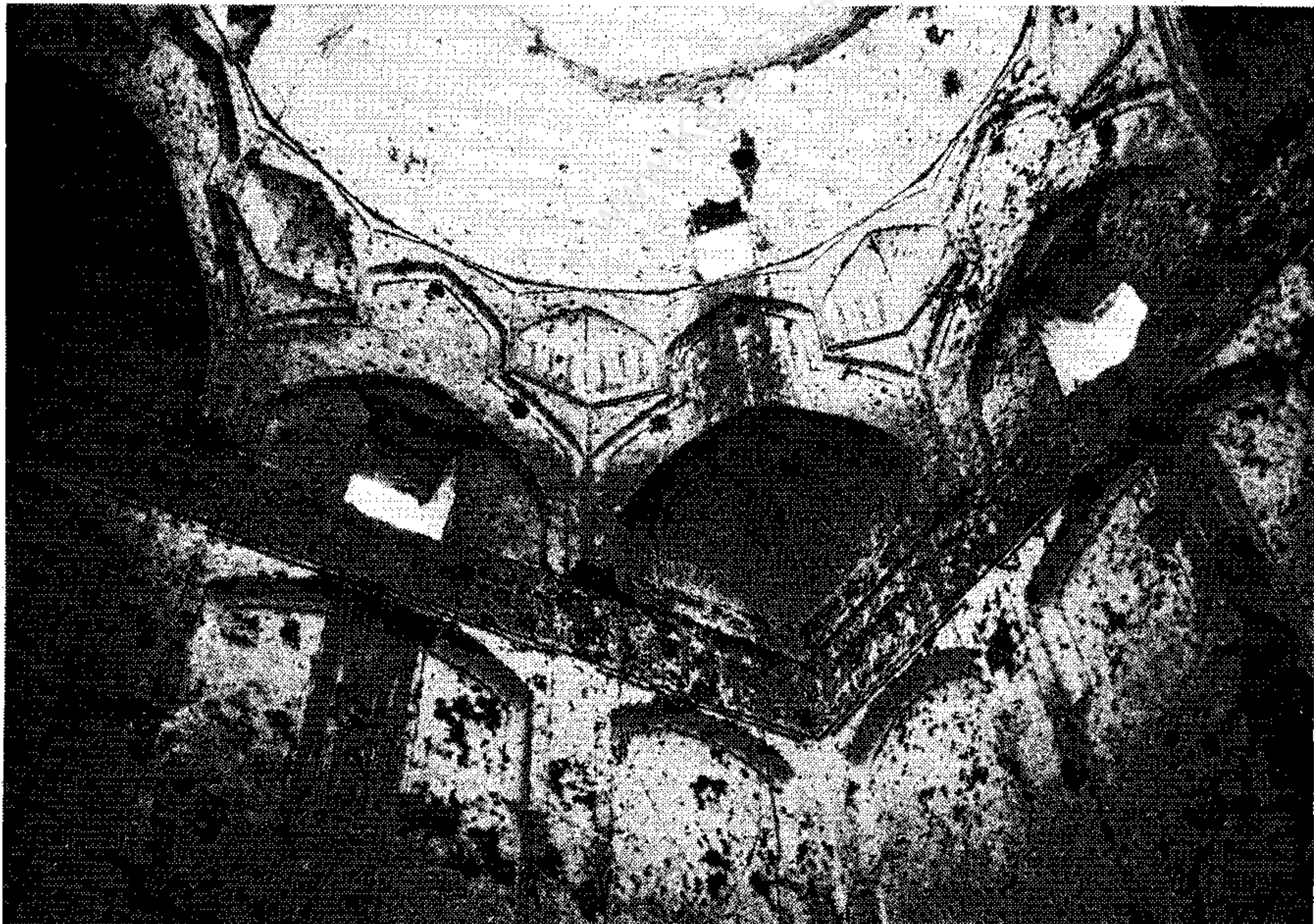
تا حدی جبران این کمبود بشود. زیرا که با تنظیم نمایشگاهی از نقشه‌ها، طرح‌ها، عکسها و نمودارها همراه با توضیحاتی کلی و اجمالی برخی از شرکت کنندگان توانستند درباره بافت شهر یزد و ارتباط واحدهای مختلف آن با یکدیگر اطلاعاتی کسب کنند و من به سهم خود از آن معمار جوان و با علاقه صمیمانه سپاسگزارم. در دومین مجمع نیز حدود ۵۰ تن شرکت کننده وجود داشت که ۲۵ نفرشان را خارجی‌ها تشکیل میدادند. این بار نیز جز سه چهار نفر، دیگر شرکت کنندگان خارجی حرف و سخنی دندان گیر نداشتند. از آغاز کار مجمع من و دوسه تن دیگر با اشاره باین نکته که با وجود جنبه جهانی مجمع، تشکیل پیاپی نخستین و دومین مجمع در شهر یزد بی دلیل نمیتواند باشد، سعی کردیم تا شاید دستکم

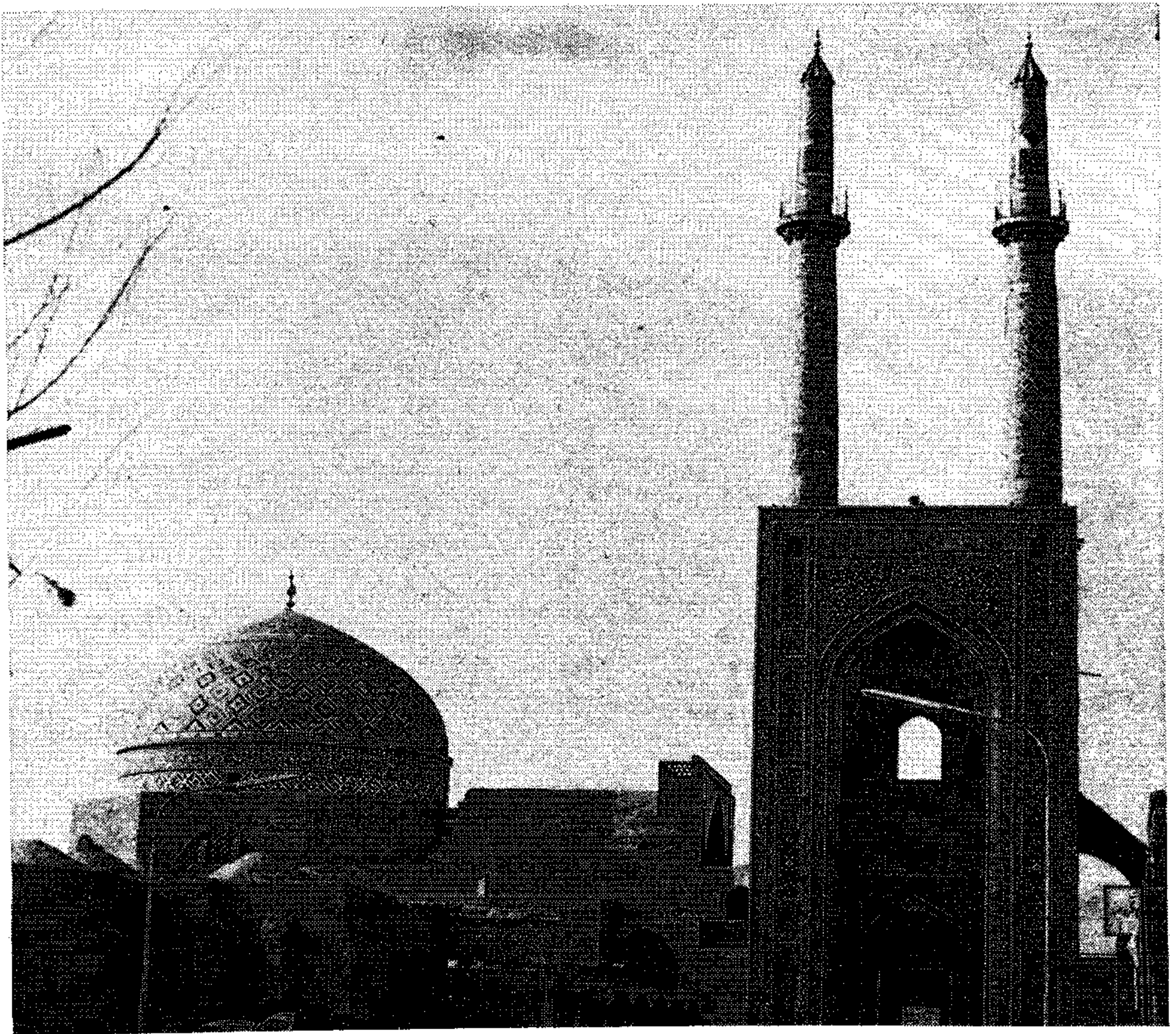
یکروز از گفت و گوهای مجمع را بمسائل مهم و اساسی حفظ بافت و معماری خشتی شهر یزد و پیرامونش اختصاص دهیم. استدلال ما این بود که با طرح مسائل و مشکلات این شهر و اظهار نظرهای متخصصان درباره آن گذشته از آنکه مجمع براه یک مباحثه و کار علمی سازنده کشانیده خواهد شد، توجه سازمانهای جهانی چون یونسکو و یکسو و مقامات مسئول مملکتی از سوی دیگر به لزوم یک اقدام بنیادی و آگاهانه بمنظور نجات و حفظ یزد و دیگر شهرهای مشابه آن در ایران و دیگر سرزمینهای جهان به گونه‌ای جدی و اصولی جلب خواهد شد.

ولی افسوس که فقط بدلیل آنکه مجمع جنبه بین‌المللی دارد باین گفته‌ها توجهی نشد و سرانجام این دومین مجمع نیز چون مجمع نخست بدون هیچ نتیجه

گیری و عرضه کردن راه حل یا راه‌حلهائی و یا دست کم توصیه‌های روشن و عملی درباره شهر یزد بکار خود پایان داد و هر یک از گوشه‌ای فرا رفتند و برای آنکه اصولاً مسئله حفظ و نجات بافت قدیمی شهر یزد برای همیشه از خاطره‌ها محو گردد، قرار بر این گشت تا سومین نشست مجمع سه سال بعد در ترکیه تشکیل شود. دست علی به‌مراه شرکت کنندگان باد.

چند هفته‌ای بعد شبی جمعی از دوستان شرکت کننده در آن مجمع به همراه استاندار یزد دور هم نشستند. همه باین امر معتقد بودند که اگر مجمع حتی گره‌ای از صدها گره‌های کور مربوط به حفظ بافت یزد و معماری آنرا نگشود دست کم با تکیه بر اعتبار و ارزش اسمی آنهم که شده جا دارد تا این موضوع

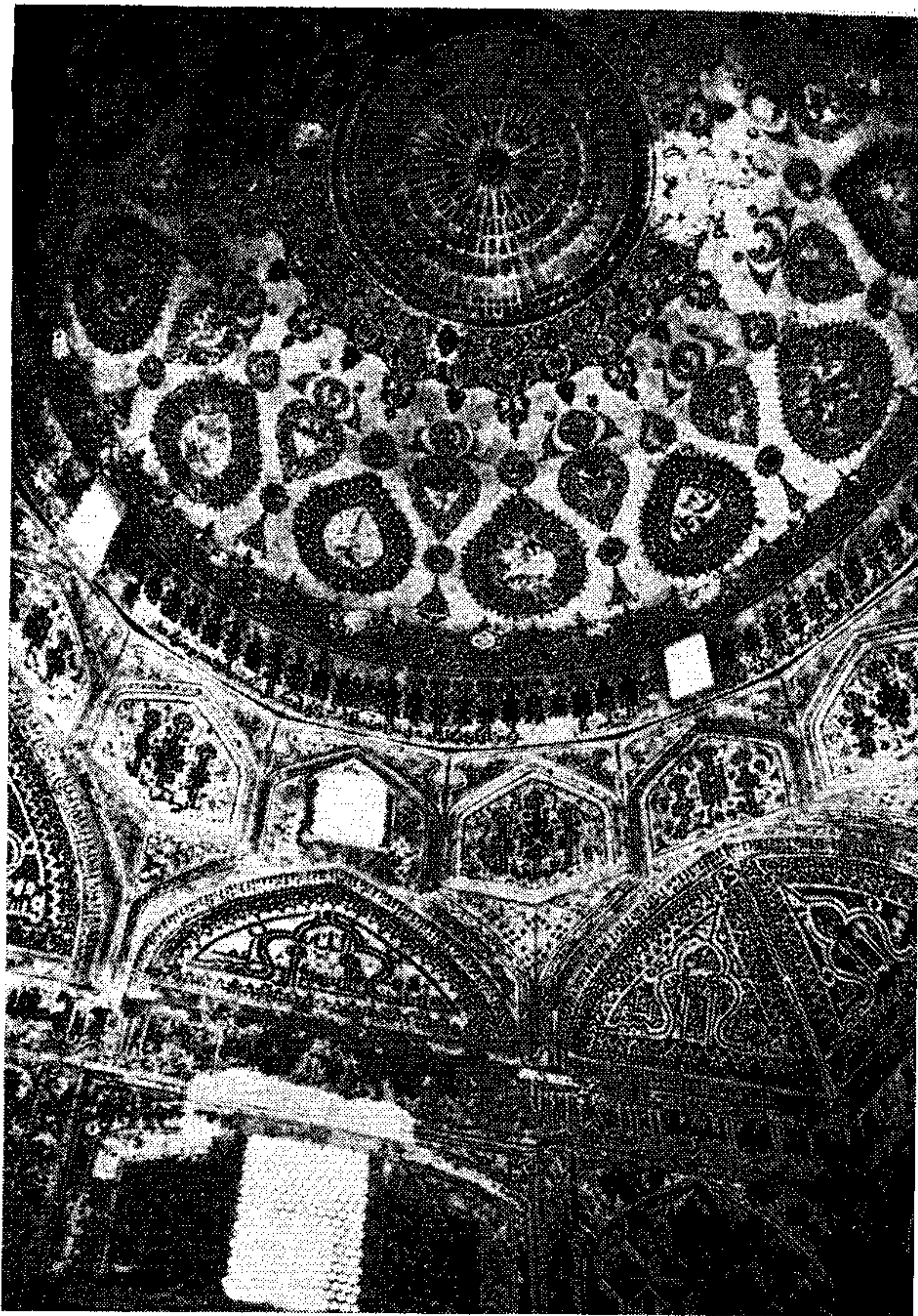




روبرو : کاربندی زیر گنبد ینای خشتی معروف به «زندان اسکندر» یا مدرسه ضیائییه که در نزدیکی بقعه دوازده امام قرار دارد . تمامی گنبد این بنا با خشت ساخته شده است ، این بنا از نظر شکل گنبد ونحوه کاربندی زیر آن از نمونه های بسیار ارزنده هنرمعماری ایران در قرن هفتم بشمار میرود . این بنا که در ۶۳۱ هجری ساخته شده است کمی بعد بعنوان نمونه و الگو مورد تقلید قرار میگیرد

بالا: سردر و گنبد مسجد جامع یزد- مسجد جامع یزد که دست کم به قرن ششم مربوط می شود از جمله بناهای شکوهمندی است که در نشان دادن پیشینه پربار هنرمعماری یزد نقشی بنیادی برعهده دارد . قسمتهای مهم و پربای کنونی مسجد به دوران آل مظفر (قرنهای هفتم و هشتم هجری) مربوط می شود . این بنا در قالب بافت شهر یزد بوژیه زمانی که از بالا بر سطح شهر بنگریم چون الماسی درشت و درخشان ، بیش از هزار اثر و مجموعه دیگر نگاه را بسوی خویش جلب میسازد و لحظه هایی بس دراز هر بیننده ای را بخود مشغول میدارد

بوسیله گروهی علاقمند دنبال گرد و دو چاره - هائی عملی اندیشیده گردد و بمورد اجراء گذارده شود. استاندار یزد در آن جلسه لزوم انجام هر چه سریعتر یک رشته مطالعات اساسی و تهیه طرحهای اجرائی را برای نجات شهر گوشزد کرد و یادآور شد که هر چه بیشتر در این باره امروز و فردا بشود بر تعداد مشکلات افزوده خواهد شد و مردم را بیش از پیش ناامید خواهد ساخت. آنشب همه باعلاقه و دلسوزی اظهار نظر کردند و چنین مینمود که امکانات لازم برای ادامه کار و جلسات این گروه



دیوار نگاره‌های زیرگنبد وبدنه بنای معروف سید رکن‌الدین یامدرسه رکبیه از نمونه‌های چشم‌گیر تزیینات معماری قرن هشتم یزد

و جمعی دیگر فراهم خواهد شد. ولی باز هم افسوس که چنین نگشت و ماهها بعد تاکنون نیز دیگر خبری از جلسه تشکیل کمیته نجات و دیگر مسائل مربوط به یزد مطرح نگشت و فکر میکنم تا تشکیل سومین مجمع حفاظت بناهای خشتی در ترکیه همچنان یزد و مسائل مربوط به بافت قدیمی و بناهای آن در بوته فراموشی باقی بماند. ولی از یاد نبریم که اگر یزد با همه ارزش و اعتبارش از یادها رفته است، در عوض کمیته نجات شهر (ونیز) در زمانهای معین و بطور منظم در تهران تشکیل میگردد و ماکه در امر حفظ و نجات بسیاری از شهرهای تاریخی خود چون اصفهان، کاشان، قزوین، یزد و... با همه ارزش و اعتباری که در سطح جهانی دارند درمانده‌ایم، با دادن پول و صرف وقت و نیروی انسانی بیاری دیگران برخاسته‌ایم و مثل معروف (چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است) را از یاد بردایم.

آیا تاکنون يك مورد را میتوان ذکر کرد که مغرب‌زمین با وجود همه امکانات وسیع و عظیم مالی و فنی و علمیش برای حفظ میراث فرهنگی ماکه بنابه گفته خودشان بخشی مهم از میراثهای فرهنگی بشری را نیز تشکیل میدهند دست یاری بسوی ما دراز کرده باشد؟ جز آنکه بسیاری از آثار ارزشمند ما را غارت کردند و بموزه‌ها و مجموعه‌های خود بردند، جز آنکه با گرفتن پولهای گزاف جمعی از وازده‌ها را بعنوان کارشناس‌های بزرگ برای حفظ آثار و میراث‌های فرهنگی ما فرستادند، چه کردند؟ راستی بگوئید یونسکو و دیگر سازمانهای پر عرض و طول جهانی تاکنون در حق ما چه کرده‌اند که ما خویشان را از یاد برده‌ایم و برای دیگران دلسوزی میکنیم؟

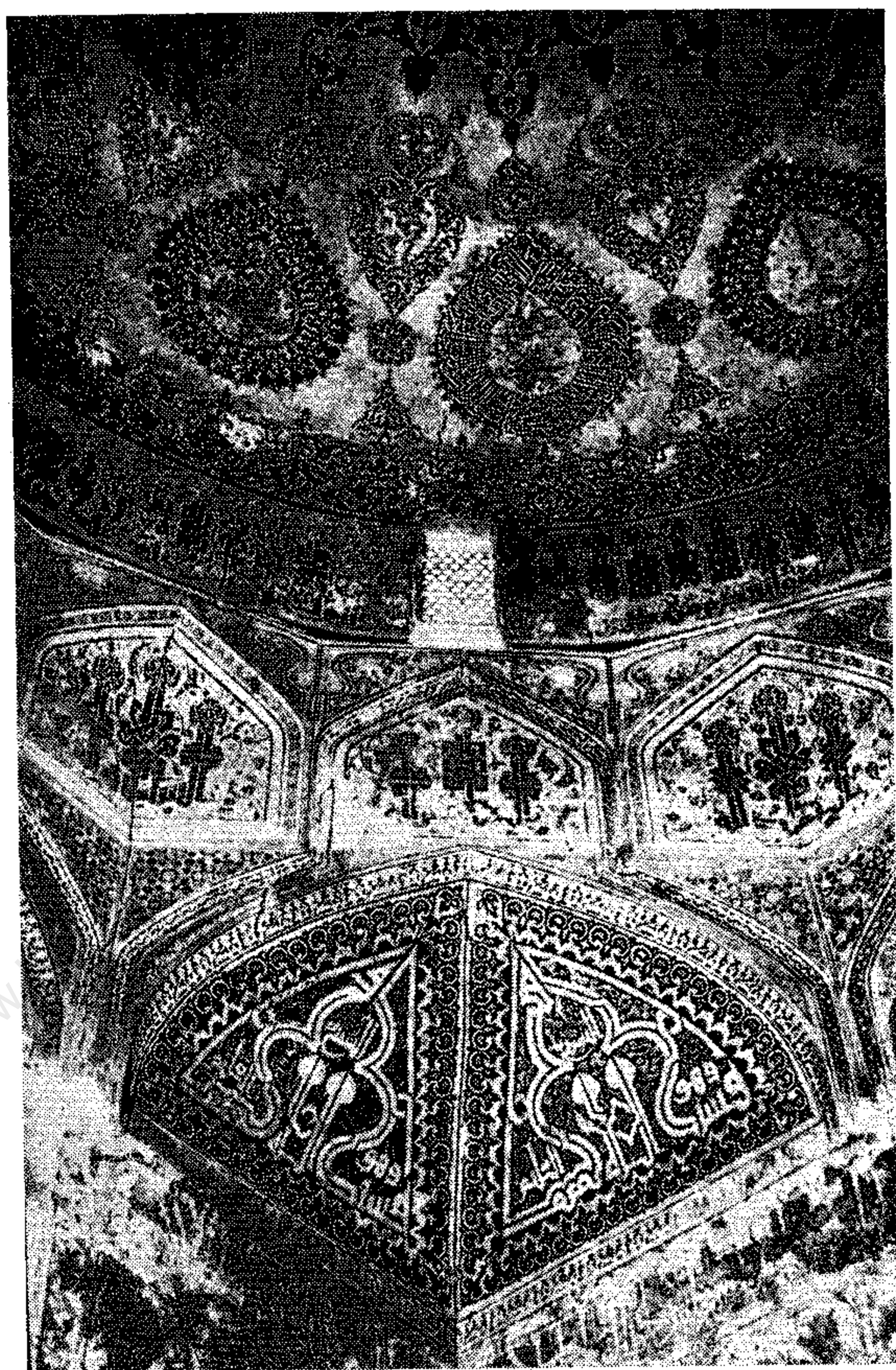
— باری آنچه در بالا بیان گردید بآن خاطر بود تا خوانندگان عزیز را در جریان امر قرار داده باشم و بتوانم با

این مقدمه بنسبت طولانی دلیل نوشتن یادداشت‌های پراکنده زیر را درباره شهر یزد تا حدی توجیه کرده باشم .

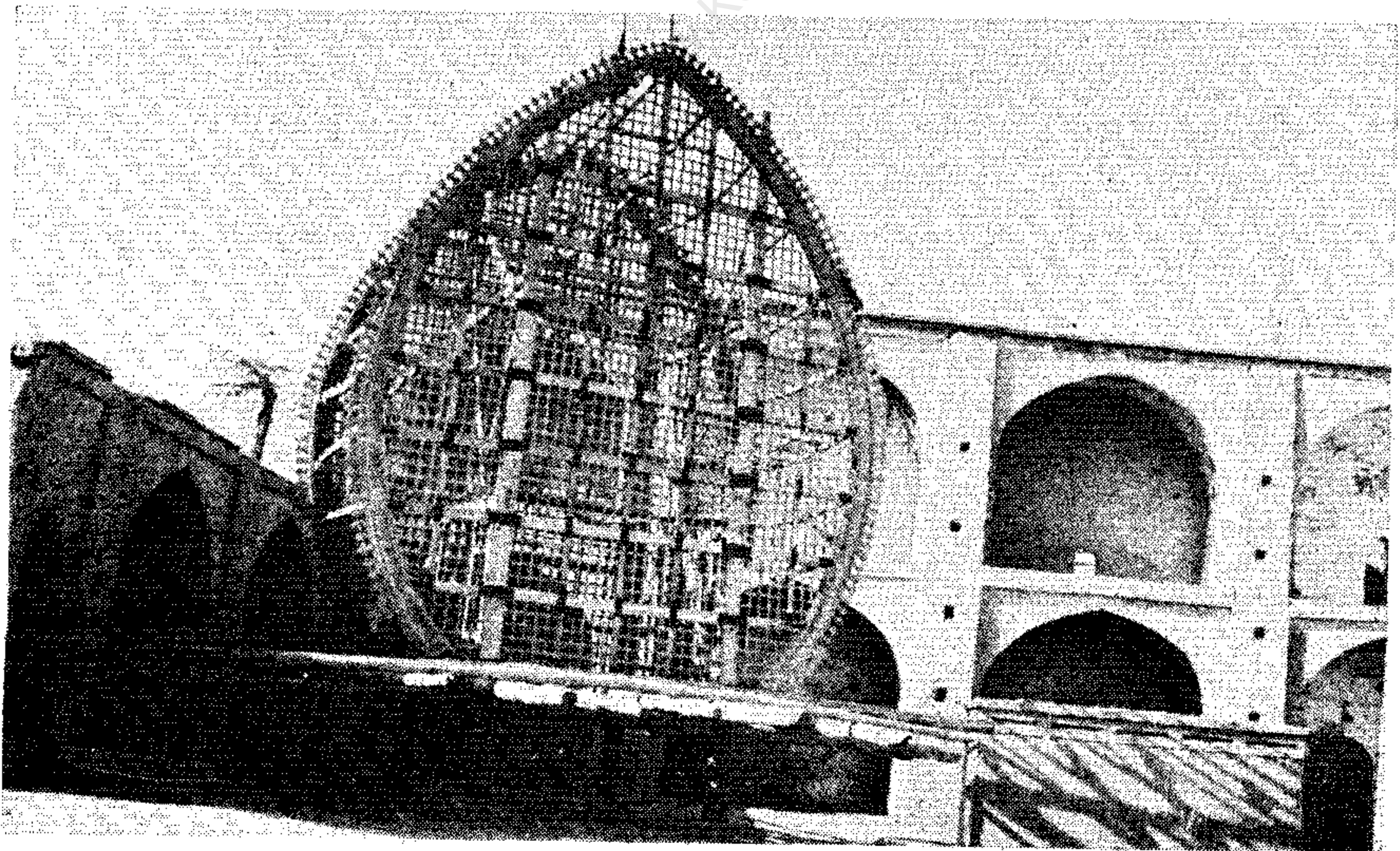
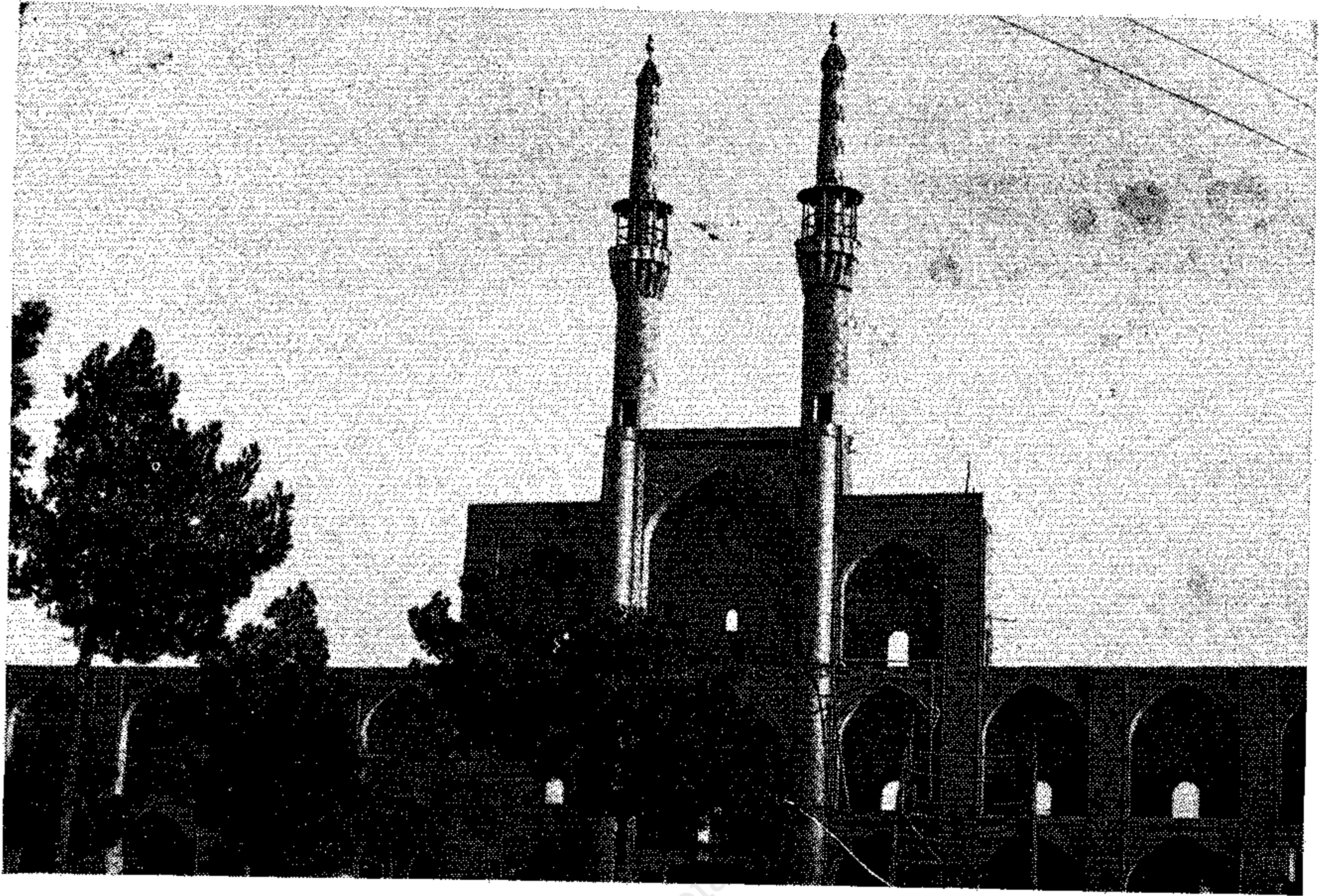
در اینجا باید بگویم آنچه که در زیر خواهید خواند يك نوشته تحقیقی و علمی بمنظور بحث درباره بافت و شبکه بندی و معماری شهر یزد نیست. زیرا که تهیه چنین مقاله‌ای نیاز به يك بررسی همه جانبه و دست کم يك اقامت چندماهه در شهر یزد دارد. بنابراین آنچه که در این نوشته آمده چیزی نیست جز يك برداشت بسیار سطحی و اجمالی يك مسافر. مسافری که سخت به یزد چون دیگر شهرها و ده‌کوره‌های وطنش عشق می‌ورزد و برای آن ارزش و اعتباری فراوان قائل است، مسافری که آرزو میکند باغ دولت آباد یزد با همه طراوت و سرسبزی و شادی آفرینی گذشته‌اش بار دیگر زندگی از سرگیرد و فضای دل‌انگیزی را به ساکنان یزد و تازه‌واردان آن دیار ارزانی دارد. مسافری که آرزو دارد سیمای میدان امیرچخماق، نمای پرشکوه سردر مسجد جامع یزد، میدان شاه، باقیمانده حصار و باروی شهر همه و همه از گزند بیشتر دستبردهای ندانم‌کارانه در امان بمانند و بالاخره اینکه بافت با ارزش و کهن یزد با تاریخ دیرپایش و حوادثی که بر آن گذشته برای همیشه از خطر نابودی دور بماند و موجباتی فراهم گردد تا ساکنان سخت‌کوش و مردم مهربان و بردبار آن بتوانند در این بافت از يك زندگی مرفه و شاد بهره‌مند باشند. من یزد و محله‌های کهن آنرا باسان ارگ‌سترگم، بهی از زندگی نمیخواهم. من حفظ بافت کهن یزد را در پیوند منطقی با زندگی سرشار از رفاه ساکنان آن آرزو دارم.

ویژه گیها و ارزشهای بافت کهن یزد در رابطه با اقلیم و زندگی

برای آنکه بتوانیم بموقع جغرافیائی



تزیینات دیوارنگاره بر روی کاربندی‌ها و زیرسقف گنبد سید رکن الدین . در این تصویر نقش‌های گیاهی و طرحهای زینتی بیاری کتیبه‌های کوفی گلدار و تزیینی مشاهده میگردد



شهر یزد چنانکه هست پی ببریم بجاست که آنرا از بالا و از داخل هواپیمابنگریم. در چنین نگاهی است که میتوان ایجاد این شهر را در دامن کویر گسترده و شنهای روان پیرامون آن به معجزه تعبیر کرد و بر سازندگان سخت کوش آن آفرین گفت. آنهایی که از جاده آسفالت نائین، یزد باین شهر میروند در سمت چپ جاده و در نزدیکی شهر صدها پرچینی را که با حصیر بر روی تپه های شنهای روان برای جلوگیری از حرکت آنها بسوی شهر ایجاد شده است با تعجب نظاره خواهند کرد و مشکل بزرگی را که ساکنان یزد و دهات پیرامونش با آن دست بگریبان هستند از نزدیک خواهند دید^۴.

تا چشم کار میکند صحرای خشک است و شن روان که با وزیدن باد چون موج کم خیز دریا بجلو رانده میشوند و در چهره پستی و بلندی صحرا تغییراتی چشم گیر بوجود میآورند. گاه در میان این پهنه وسیع بی آرام که تابستانها گرمایش بیداد میکند، نگاه انسان به سبزه و درخت برخورد میکند، اینها واحه ها یا دهاتی هستند که بهمت مردمانی سخت کوش در این قلب کویر پا گرفته اند. این مردم با تلاشی ستودنی از دهها فرسنگ راه با مهارتی خاص آب را از دل خاک بیرون کشیده و به کمک قناتها به روستاها آورده اند و بمدد آن مائده آسمانی، سبزه و درخت کاشته اند و به طبیعتی سخت و ناموافق صفا و زندگی بخشیده اند.

باری مشکل کمربندی از کویر بی انتها، شن روان، بادهای سوزان، گرد و خاک شدید، کمبود آب و ناچیز بودن پوشش گیاهی و درخت همه و همه عواملی هستند که در بررسی بافت شهر یزد و معماری آن باید مورد نظر قرار گیرند. همچنین اگر بخواهیم چگونگی آثار معماری شهر یزد و شبکه های ارتباطی و واحدهای مختلف آنرا آگاهانه مورد مطالعه قرار دهیم جا دارد که پیشینه تاریخی و حوادثی را که بر آن گذشته



روبرو بالا : سردر میدان میرچخماق یزد - میدان میرچخماق یزد یکی از چند میدان قدیمی شهر یزد است که در قرن نهم هجری در زمان حکمرانی امیرچخماق (امیرچخماق) بنا شده است. این میدان چون دیگر میدانهای کهن شهر یزد همراه با مجموعه های پیرامونش چون مسجد معروف امیرچخماق بنیان گرفته است. سردر کنونی از آثار قرن سیزدهم هجری قمری (۱۲۹۶) است که در برابر بازار حاجی قنبر، از بناهای قرن نهم بناگشته و امروز مردم آنرا نشان شهر یزد بشمار می آورند. در سائهای اخیر نماسازی مکانهای پیرامون میدان ونحوه باغچه بندی وسط آن در نهایت بی سلیقتی انجام گرفته به نحوی که بشدت باین میدان قدیمی و سردر چشم گیر آن لطمه وارد ساخته است

روبرو پائین : بخشی از میدان شاه یزد، از آثار قرن سیزدهم هجری (۱۲۱۴ - ۱۳۱۹) و نخل بزرگ آن. نخل مزبور که در روزهای سوگواری بر آن آذین می بندند به اعتباری بزرگترین نخل شهر یزد است
بالا : یکی از کوچه های یزد

است بشناسیم. باید که موقع یزد را از نظر سیاسی و نظامی در طول قرنهای گذشته در ارتباط با منطقه بررسی کنیم و بالاخره اینکه اوضاع اقتصادی و اجتماعی آنرا از آغاز بنیادگذاری و در طول زمان حیات آن مورد مطالعه قرار دهیم، آنوقت است که خواهیم توانست برای توجیه و تجزیه و تحلیل آنچه که در پیش روداریم آگاهانه اظهار نظر کنیم. چرا که شاید در نظر نخست مشاهده باقیمانده حصار مستحکم و سترک این شهر و برج و باروهای آن که در نیمه اول سده پنجم پا گرفته و تا قرن هشتم

نیز بر آن افزوده شده است، همچنین ترتیب خاص شبکه‌های ارتباطی بافت داخل شهر با گذرهای ستفدار و کوچه‌های زیر ثقب مانند آن، بدون بررسی اوضاع و احوال خاص سیاسی زمان و درگیریهای مختلف منطقه از قرن پنجم هجری تا اوایل دوران قاجار بدون منطقی جلوه گر شود.

بنابراین باید که از حوادثی چون حملات «نکودریان» از سرحد کرمان به یزد و غارت اموال مردم آن، دربندان چهار ماهه شهر در ۷۶۷ هجری که مردم

را ناگزیر به خوردن اسب و خر و سگ و گربه گردانید و بالاخره دربندان چهل و پنج روزه سال ۸۵۷ هجری و دیگر تجاوزها و درگیریهای شهر یزد در طول تاریخ آن با خبر بود. باید که در قلب تابستان وزیر آفتاب سوزان یزد از یکسوی شهر به سوی دیگر آن گذر کرد تا ارزش ساباطهارا که جابجا چون سایه بانی گسترده گذر کنندگان گرمازده شهر را نیرو می‌بخشد چنانکه هست باز شناخت و در جمع باین نتیجه رسید که آنچه از دیرباز در یزد پایه گرفته پدیده‌هایی است

یکی از کوچه‌های زیبای یزد. کوچه‌ای که در طول آن سایه روشن قوسهای فراز آن به گونه‌ای هنرمندانه به رهگذر آرامش می‌بخشد و در گرمای سخت تابستان انسان گرمازده را پس از لختی آسودن در سایه خود توانی تازه میدهد تا باز هم برای خویشتن ادامه دهد



حساب شده و مورد نیاز زندگی مردم شهر و نه نوعی فانتزی و تفنن معمارانه.

فضای بافت کهن یزد :

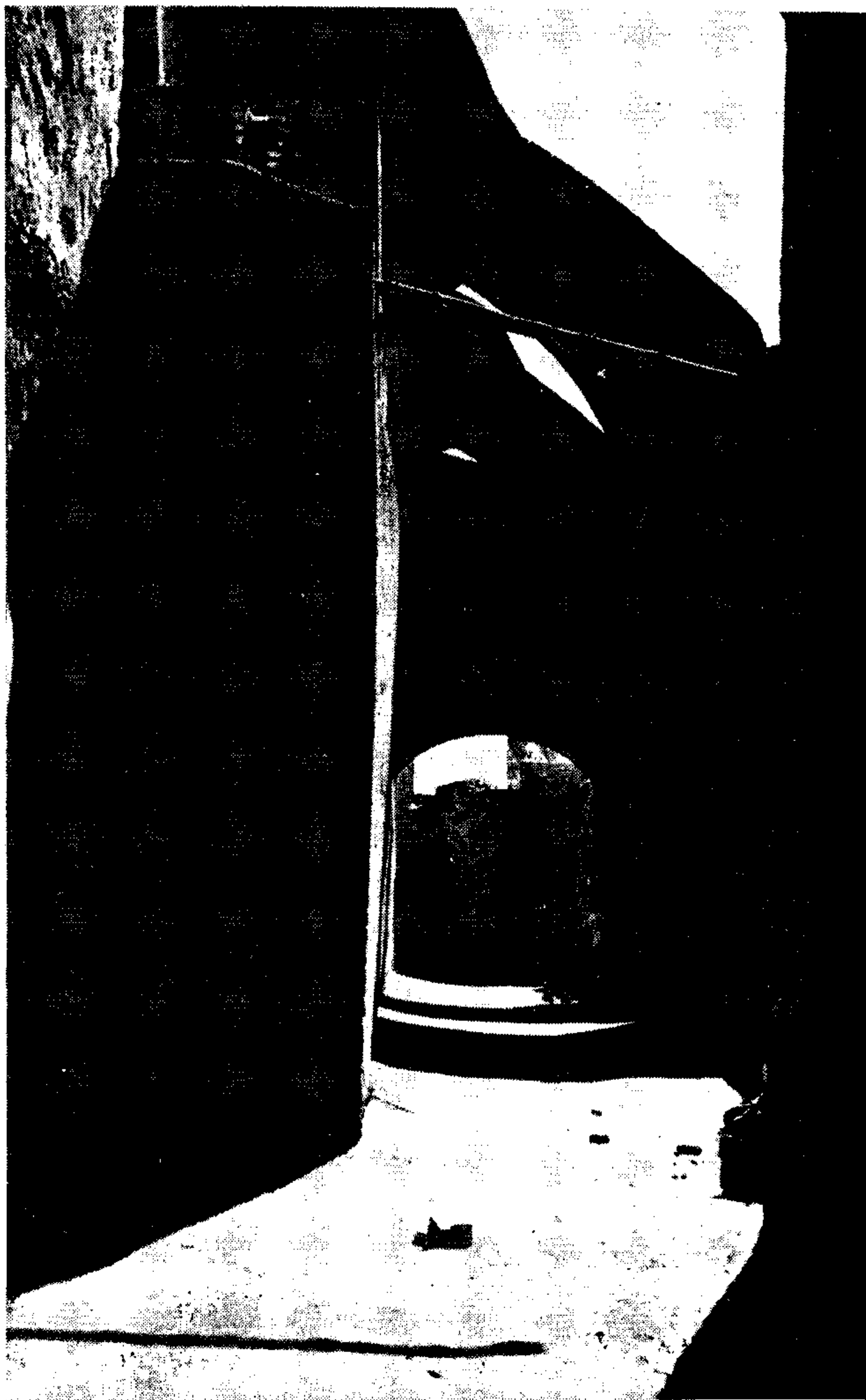
— در این شهر بایکی از پیچیده‌ترین و در عین حال حساب شده‌ترین بافت‌های شهری که جایجا فضاهای متفاوت و چشمگیری را عرضه میدارد برخوردار می‌کنیم.

از ویژه گیهای عمده بافت این شهر آنکه در تمامی محله‌های قدیمی شاهد آنیم که هر محله واحدهای همگانی مورد نیاز مردم آن محل را در بردارد و در واقع محله در اطراف واحدهای همگانی چون:

آب انبار — مسجد — بازارچه — میدان — حسینیه و حمام شکل گرفته است. به عبارت دیگر برنامه ریزان و شهر سازان گذشته با توجه به اوضاع و احوال خاص زمان باین مسئله جالب که هر مجموعه‌ای از واحدهای مسکونی باید نیازمندیهای خود را به راحتی در دسترس داشته باشد توجه کرده اند و باین ترتیب گذشته از فراهم ساختن موجبات یک زندگی راحت روزانه برای مردم هر محله، نوعی هم بستگی و ارتباط نزدیک را نیز بین ساکنان هر محل فراهم ساخته‌اند. موضوعی که از نظر زندگی اجتماعی و رابطه انسانی ساکنان یک محل دارای نقشی اساسی و ارزشمند است.

درباره بافت شهر یزد نکته‌ای که نمیتوان از آن بی اشاره گذشت عبارتست از ذوق و سلیقه‌ای که در عرضه ساختن فضاهای متنوع در آن بکار رفته است. هر تازه‌واردی که در بافت قدیمی یزد به سیاحت بپردازد در فاصله‌های مختلف خود را در برابر فضاهائی با حال و روحیه‌ای خاص و متفاوت روبرو می‌بیند که نه تنها حس کنج‌آویزش را بر میانگیزد بلکه این تنوع را پر جاذبه و مطلوب احساس میکند.

رهگذر پس از گذشتن از یک کوچه روباز با نمای کاهگلی دیوارهای دو طرف که جایجا بادرهای چوبی گل میخ‌دار و سردرهای ساده و تریینی، یکنواختی آن درهم میشکند، یکباره در پیچ کوچه‌با



وبازهم کوچه‌ای و گذری از یزد با سقف‌های پیوسته و قوسهای پشتیبان

وراه را بر آنها بیندند و در برابرشان بخوبی مقاومت کرده و در شرایط نامساعد به آسانی بگریزند و خود را از معرکه دور سازند. و این همه اگر تاریخ گذشته یزد با دقت بررسی شود شاید به روشنی بتواند نشان دهنده بازتاب اوضاع و احوال خاص سیاسی منطقه و رویدادهای آن باشد.

چشم انداز شهر از فرازبامها

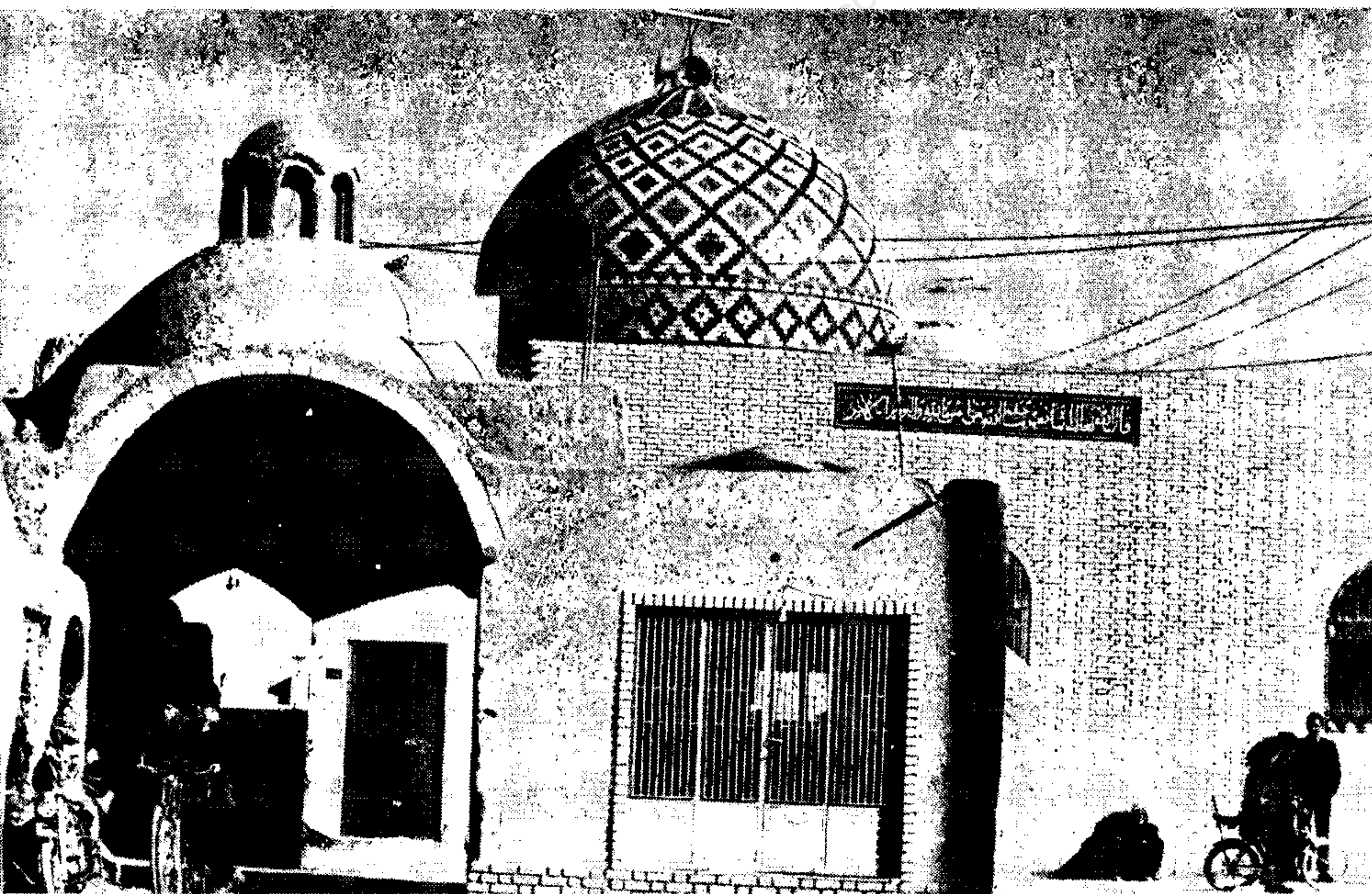
— در یزد با وجود تجاوزهای که به بافت آن شده و دستکاریهایی که در نمای محله‌های قدیمی صورت پذیرفته است و بالاخره لطمه‌ای که بناهای بی‌قواره و ناجور جدید به منظر شهر وارد ساخته است، هنوز میتوان چشم انداز آنرا از

رهگذر ناآشنا به بافت شهر یزد در طول این مسیرهای روباز یکباره در راست و چپ خویش با کوچه‌های تنول مانند برخورد میکند که از زیر ساختمانها میگذرند و گذری را به گذر دیگر پیوند میدهند. گوئی که در گذشته‌ای دور از آنها بعنوان راه پنهانی استفاده میشده و جز در مواقع ضروری راه آنها باز نبوده است.

کوتاه سخن آنکه در این بافت هر تازه‌واردی برای نخستین بار سردرگم میشود و در برابر، اهل محل به تمامی پیچ و خم‌ها و فراز و نشیب‌های آن آگاهی دارند و بخوبی میتوانند ناشناس مظنون را سردرگم و متجاوزان را غافلگیر سازند

قوسهایی بر فراز دیوارهای دو طرف مواجه میشود که بر طاق آسمان نقش انداخته‌اند. کمی پایین‌تر کوچه به چهار سوقی میرسد که بر فراز آن گنبد کاهگلی خوش‌ترکیبی نشسته و دید را از سطح به بالا میکشد. فضای به نسبت تاریک زیر چهارسوق در برابر روشنایی بسیار اینسوی کوچه، گامهای رهگذر را کمی سست میکند و او را آماده ورود به فضایی متفاوت با مسیر گذشته میسازد. زمانیکه رهگذر به زیر چهار سوق میرسد در برابر خود بازارچه‌ای سرپوشیده می‌بیند که در انتهای آن بازنوری تند و روشنایی خیره‌کننده گواه آنست که بار دیگر مسیری روباز در پیش دارد.

بخشی از بافت کهن یزد و بازمانده‌ای از یک چهارسوق و دستکاریهای ناموفقی که در آن صورت گرفته است



فراز بامها زیبا و دست نخورده یافت . هنوز از جهت ارتفاعی نمای سطح بالای شهر با پوشش‌های شیروانی و نامتناسب درهم نریخته و هم‌آهنگی بامهای کاهگلی با خیزبادگیرهای شکوهمند و گنبدهای خوش‌ترکیب خاکی رنگ که گاه چند لکه فیروزه‌ای اینجا و آنجا بر زیبایی و لطف آن افزوده از دست نرفته است . به بیان دیگر شاهد شهر یزد از فراز بلندیها و کنار گنبد مسجد جامع هنوز گیرائی و جذابیت غیر قابل وصفی دارد که تا از نزدیک شاهد آن نباشیم با کمتر قلم و جمله‌ای میتوان آنرا در پیش چشم مجسم ساخت. از اینرو دریغ است که با ایجاد بناهای بلند و پوشش‌های نامتناسب،

این هم‌آهنگی و زیبایی را درهم شکست و منظری چنین صمیمی و پُر جاذبه را به نابودی کشاند. باید که در انتخاب شکل و مصالح پوشش بناهای جدید فراوان دقت کرد و به هم‌آهنگی آنها با بامهای مجموعه معماری سنتی و محلی وفادار ماند.

— زمانیکه من از جاذبه و زیبایی بافت قدیم یزد، کوچه‌های کم‌عرض و کاهگلی آن، ساباطها و کوچه‌های قوس‌دار آن صحبت میکنم شك ندارم که جمع‌بسیاری چنین تصور میکنند که چون رشته و کارم پرداختن به آثار باستانی و بناهای تاریخی است، باید که چنین بگویم، ولی بپذیرید که چنین نیست و من ضمن

احترام به آثاری که در گذشته خلق شده‌اند، تنها بدلیل آنکه اثری دارای قدمت بسیار است آنرا زیبا و پُر جاذبه نمیدانم. آنچه که من درباره قسمت وسیعی از بافت کهن یزد میگویم تنها بدلیل قدمت آن نیست بلکه بدلیل مشاهده جنبه‌های منطقه‌ای و نیروی خلاقه‌ایست که در آفرینش آنها بحق وجود دارد.

در اینجا باید اعتراف کنم آنچه که من و بسیاری دیگر از افراد را به تحسین بخش عمده‌ای از این بافت کهن وادار میسازد، گذشته از جنبه‌های مختلف امر، بیشتر معلول مجموعه تغییرات ناموفقی است که در این بافت صورت گرفته و خلق آثار معماری زشتی است که طی سی سال

منظره‌ای از شهر یزد از فراز بامها





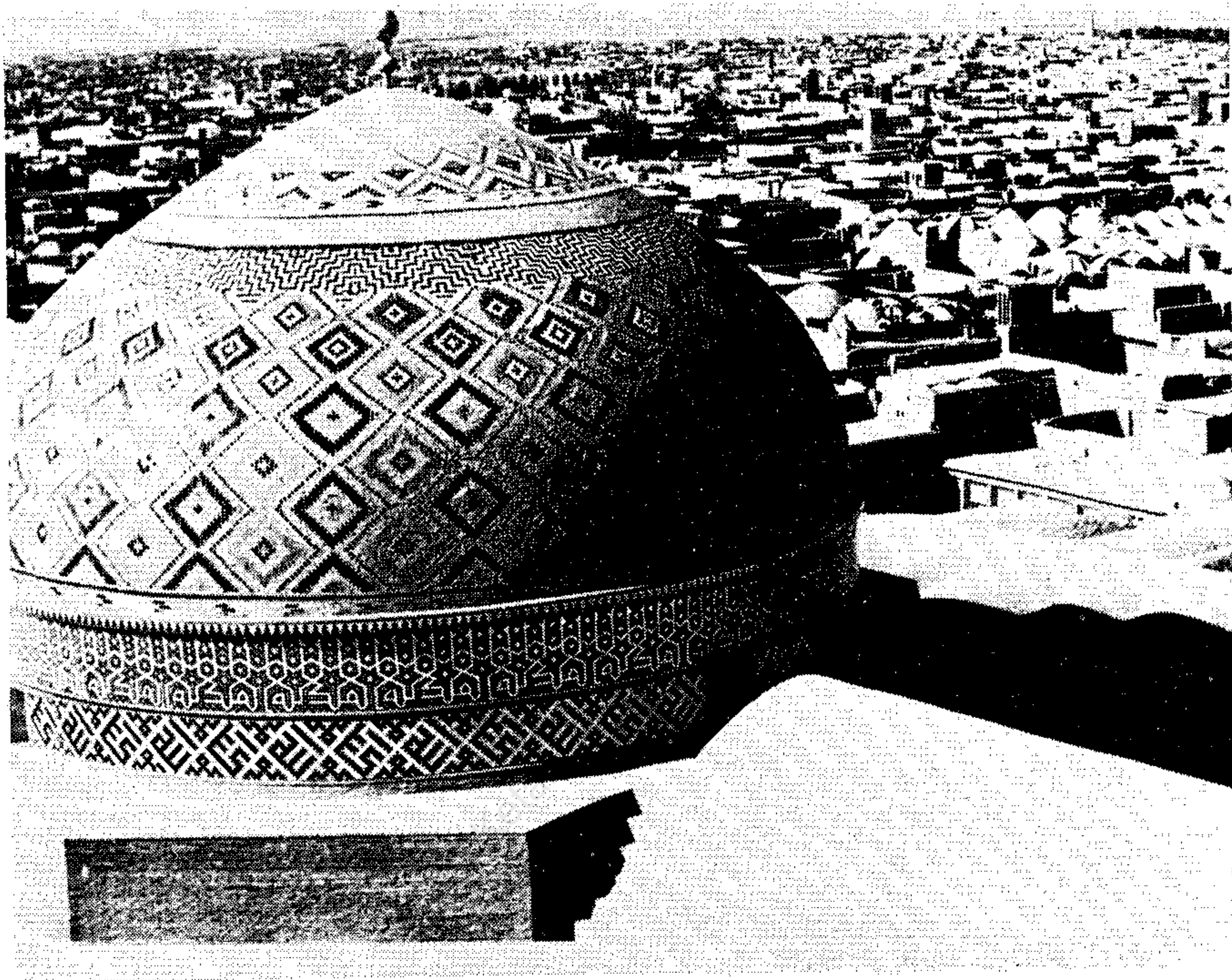
منظره بخشی دیگر از شهر یزد که هنوز بر اثر بنای ساختمانهای بی قواره چند مرتبه، سیمای چشم-نوازش دستخوش دگرگونیهای ناموفق و آزار دهنده نشده است

اخیر بوجود آمده است. آری اگر واحدهای معماری ساخته شده در دوسوی خیابانهای یزد در بیست سی سال اخیر اینچنین زشت و بی قواره و بی منطق نبودند، شاید که بافت قدیمی و معماری اصیل شهر یزد تا این حد نمودنمیداشت و ارزشش شناخته نمیشد. امروز هیچ آدمی نیست که بقدر سرسوزنی از کار معماری آگاهی داشته باشد و آنوقت بخود اجازه دهد تا در شهر یزد يك مسیر صدمتری را نشان دهد که در معماری آن ضوابط معقول از نظر شکل و فرم،

مصلح و انطباق داشتن با نیازها و بالاخره زیبایی رعایت شده باشد.

یادداشتها :

۱- این چهار بند از متن قطعنامه اولین مجمع جهانی بناهای خشت خام نقل شده است.
شماره اول روزنامه کنگره از انتشارات مجله هنر و معماری- اسفند ۱۳۵۴.



چشم انداز شهر یزد از کنار گنبد مسجد جامع - وجود تک گنبدهای معدود کاشی و از آنجمله گنبد زیبای مسجد جامع یزد نشانه‌هایی از نقش اندازهای هنرمندانه در جلوه بخشیدن و چشم نواز ساختن هرچه بیشتر منظره هوایی شهر بشمار می‌رود. زیرا که رنگهای زنده و شاد این گنبدها جابجا چون نگین‌هایی رنگین برپایه‌های خوش‌تراش کرم رنگ پوشش‌های کاهگلی خودنمایی می‌کنند و چون از آن خانه خدا هستند کسی را آزار نمی‌دهند و در حسرتش فرو نمی‌برند

به مواد سوختنی توسط گروه‌های انسانی ساکن منطقه که هر دم فزونی مییافت در دسترس نبودن میزان کافی و آسان مواد نفتی سبب گردید تا بیاری کامیون تادور دست‌ها پیش‌روند و بوته‌ها را از دل زمین برکنند و بسوزانند و سطح خاک را از پوشش گیاهی نگهدارنده آن بی‌بهره سازند. پیرمردان یزدی هنوز بخاطر دارند که در آخر محله «یوزداران» نزدیک امامزاده جعفر بیشه‌ای بود که مردم یزد با توجه به اهمیتی که این بیشه برایشان داشت، آنرا بنام جنگل مینامیدند.

۲- درباره ایجاد پرچین‌ها بمنظور جلوگیری از حرکت ریگ‌های روان جا دارد یادآور شویم که در گذشته از این پرچین‌ها خبری نبود و بجای آنها برخی بوته‌های بومی چون: جفته - غیچ - تاغ و خار آدور یا خار شتر، سطح صحرا و پیرامون شهر را تا فرسنگها دربر میگرفت و مانع آن می‌گشت تا باد شدت امروز شنهای روان را از زمین برکنند و با آسمان ببرد و از آنجا با شدت بر سر ساکنان روستاها و مردم شهر فروکوبد. ولی نیاز فراوان

منشور کلاتری خواجه نصیر دتیب

کرامت رعنا حسینی

مجموعه منشات.

* دانش پژوه، محمد تقی:

الف: راهنمای کتاب، سال چهارم، ص ۷۶۳ انیس الناس.

ب: فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس سنا، ج

اول، ص ۱۵۷، منشات فارسی.

منشوری از امیرزاده ابراهیم سلطان

جهت خواجه نصیر مذهب علیهماالرحمه

هو

از نظر عقول اصحاب خبرت^۱ و ذکا، و ارباب فطنت ودها،^۲ پوشیده نباشد که:

از جلالیل^۳ مواهب و عوارف الهی، و جزایل آلا و نعماً نامتناهی، که بشارت یافتگان

بشری لنا معشر الاسلام ان لنا

من العنایة رکناً غیر منهدم

لما دعی الله داعینا لطاعته

باکرم الترسل کنا اکرم الامم

به حصول آن، گرامی و سرفراز گشته‌اند و به آن خلعت خاص از سایر امم سابق به مزید قربت و اختصاص امتیاز یافته، پایه قدرشان به آن عطیة کبری بس رفیع و معلاست، و منشور افتخارشان از آن موهبت عظمی به طغرای «کنتم خیرامة»^۴ اخرجت للناس^۵ موشح و محلی. انزال کتاب آسمانی است که نص مبین «ذلك الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین»^۶ برهان^۷ علو شأن اوست، و منطوق «انه لقرآن کریم، فی کتاب مکنون، لایمسسه الا المطهرون، تنزیل من رب العالمین»^۸ زینت^۹ دیباچه دیوان منقبت بی پایان او.

آیات حق من الرحمن محدثة

قدیمة صفة الموصوف بالقدم

کتاب درزمره نفائس وجواهرات گرانبهای خزاین سلاطین قدیم بوده است. بدین سبب شاهان و امیران سعی فراوان در نگهداری و تربیت دانشمندان و هنرمندان داشتند، تا هم بتوانند سرمایه خزانه خویش را به آثار آنها گرانمند نمایند و هم به یمن آثار جاودانه ایشان در جهان نامشان مخلد و پایدار ماند.

در تحقق همین مقصود بوده است که برای این هنروران کارگاهی برپا می‌داشتند، و به فرمانی کلاتری بر آن می‌گماشتند که خود از هنرمندان معتمد و نامی بوده تا بر تقویم کارها و حقوق و مخارج آنها ناظر و آگاه باشد.

خوشبختانه بعضی از این فرمانها بدست افتاده که از آن جمله است منشور کلاتری خواجه نصیر مذهب در منشات قوام الدین محمد یزدی، و دیگری منشور کلاتری کمال الدین بهزاد در منشات خواندمیر مشهور به «نامه نامی». این منشور آخری را علامه محمد قزوینی از این کتاب استخراج کرده و پس از تصحیح با مقدمه‌ای در بیست مقاله خویش آن را به چاپ رسانده است. باقی مانده است فرمان اولی که من آن را از روی سه نسخه تصحیح کرده‌ام. یکی عکس نسخه مورخ ۸۶۷ روان کوشکو که فیلم آن به شماره ۶۸۴ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است، و دیگری نسخه خطی شماره ۲۵۷۶ کتابخانه مرکزی، و سومی نسخه خطی شماره ۳۱۶ کتابخانه مجلس سنا.

در تصحیح این منشور نسخه روان کوشکو را به سبب قدمت و صحت و کامل بودن، اصل قرار دادم - که رمز آن را «عکسی» نهادم - و با نسخه کتابخانه مرکزی و سنا آن را سنجیدم و حاصل آن شد که در زیر از نظر گرامیتان می‌گذرد.

راستی که گفتنی درباره اهمیت و ارزش این فرمان بسیار است، ولی در این جا مجال گفتار بیش از این نیست. مراجع نسخه‌شناسی:

* بیانی، مهدی. راهنمای کتاب، سال چهارم، ص ۲۳۹،

دامت لدنيا^۹ ففاقت كل معجزة^{۱۰}

من النبیین اذ جائت ولم تدم

و اهل دانش و بینش به یقین دانند که تحقق و استقرار آن معجزه پایدار، با تمادی روزگار، جز به صورت کتابی که به انامل علم و ارادت و اقتدار اولی الایدی والابصار برالواح ظهور و ارتسام^{۱۱} می پذیرد، و کمال شعور و اشعار بر آن مترتب می گردد، متصور نیست.

بنابراین اشرف و اکمل صناعات آلی و کمالات علمی، که خواص نوع انسان اتصاف می یابند به آن، فضیلت کثابت تواند بود، که کتابه کاخ قدرش مضمون لطایف مشحون «ن و القلم و مایسترون»^{۱۲} است. و چون صدق اخلاص و حسن اعتقاد مقتضی کمال اهتمام و اعتناست نسبت با این تحفه ربانی و هدیه آسمانی، عادت امت عالی منزلت جریان یافته که آن را بعد از ضبط و ثبت در طی صور خطی از برای تعظیم و تکریم به نقوش دلفریب از زر و لآزورد و غیر آن بیارایند و از برای مزید ثبات و دوام و صیانت از سرعت تشتت^{۱۳} و انصرام، اوراق واجزای آن را استوار بر یکدیگر دوخته، لباسی^{۱۴} محکم از مقوی و پیوست ترتیب نمایند. و لهذا شغل تذهیب و نقاشی و عمل جلد ساختن و کاغذ پرداختن از دیگر صنایع و حرف به زیاده^{۱۵} عزت و شرف مخصوص آمد.

و چون خواجه نصیرالدین محمد مذهب^{۱۶}، از فضیلت حسن خط و لطف تحریر به حظ کامل^{۱۷} و نصیبی موفور بهره ور و محظوظ است، و در صنعت تذهیب و نقاشی سرآمده دوران و فایق بر سایر امثال و اقران؛ و مدتی مدید است تا به کمال توفیق نقوش اخلاص و خدمتکاری بر صفحات احوال خویش نگاشته، علی الدوام به سعی تمام^{۱۸} و ظایف نیکو بندگی به تقدیم می رساند، و به صنوف خدمات پسندیده مواظبت می نمایند، و در این وقت به حکم «و من منع المستوجبین فقد ظلم» تقدم و پیشوائی طوایف مذکور، به تخصیص مذهبان و نقاشان و مزروقیان، و تقویم کارهای کتب خانه عامره و غیر آن از کتابت و تذهیب و تصویر و تجلید و نقاشی عمارت و تعیین اجرت عمله^{۱۹} و برآورد مصالح آن، و ما يتعلق بذلك الامور به او رجوع فرمودیم، تا از سرخبرت و وقوف، به اقامت مراسم آن اشغال اشتغال^{۲۰} نمایند. و چنانچه از تدبیر و کاردانی او سزد شرایط تیقظ^{۲۱} و تحفظ مرعی داشته، از مداهنه و میل و محابا احتراز و اجتناب^{۲۲} واجب و لازم داند، و از کارکنان کتب خانه و ترویق عمارات^{۲۳} بر خبر بوده، هر روزه کارهای ایشان بازبیند و نگذارد که خبط و تقصیری واقع شود، و تعویق و تأخیری دست دهد.

جماعت نقاشان و جمهور مذهبان و مزروقیان، خواجه نصیرالدین مشارالیه را مقدم و کلانتر خود دانسته، طریق

متابعت و انقیاد مسلوك دارند. و کارکنان کتب خانه همایون و نقاشان عمارات خاصه و غیرهم تقویم او را معول علیه شناسند، و از سخن و صواب دید او که هرآینه متضمن صلاح کار باشد تجاوز ننمایند و به هیچ وجه عدول نجوبند.

مشارالیه باید که در این ابواب از سر امعان نظر و ایقان هرچه تمامتر سخن گوید^{۲۴}، و در رعایت ضبط و کفایت و محافظت و راستی و امانت جهد مستطیع مبذول داشته، نوعی سازد که طراح خیال هیچ طاعن نیرنگ تقصیر و رقم تعبیری بر آن نتواند کشید. ماالتوفیق الا بالله، علیه توکلنا و الیه انبنا والیه المصیر، فنعلم المولی و نعم النصیر. ازجوانب برحسب فرموده کار بند شوند، و چون به توقیع رفیع موشح و محلی گردد اعتماد نمایند.

تحریراً بالامر العالی اعلاه الله تعالی شأنه و خلد نفاده، ولازال مقطاعاً متبعاً. فی الخامس والعشرين من ذی القعدة الحرام لسنه خمس وثلاثین^{۲۵} وثمانمئة الهجرية، تم.

۱- عکسی: خرد

۲- عکسی: ذها

۳- سنا: حلالیل

۴- قرآن: ۳۱۱۰

۵- قرآن: ۲۲

۶- سنا: کلمه «برهان» را ندارد

۷- قرآن: ۸۰ تا ۵۶۷۷

۸- مرکزی و سنا: کلمه «زینت» را ندارد

۹- سنا: علینا

۱۰- سنا: ظهور و اظهار ارتسام

۱۱- قرآن: ۶۸۱

۱۲- مرکزی: تشبث

۱۳- مرکزی: لباس

۱۴- بردمانی

۱۵- مرکزی: نصیرالدین مذهب

۱۶- سنا: به حظ وافر کامل

۱۷- سنا: دوام

۱۸- سنا: علمه

۱۹- مرکزی و سنا: آن اشتغال

۲۰- سنا: تیقظ و اشتغال

۲۱- مرکزی و سنا: کلمه «اجتناب» را ندارد.

۲۲- سنا: عمارت.

۲۳- نسخه کتابخانه مرکزی در اینجا برگش پاره شده و افتاده که

بعد صحافی آن را وصله کرده است و کاتبی مطالبی را که ربطی به این منشور ندارد بر آن افزوده است که آن این است:

«و پیشوای سادات و اشرف بلده مذکور و دیگر امور چنانچه آنجا مسطور و مذکور است آن را به انقیاد و اذعان از صمیم جان تلقی نموده از مقتضیات آن سرموئی عدول و تهاون روا ندارند، و به یقین وصول شکر و شکایت را استجلاب آثار رضا و سخط موثر دانند.

۲۴- سنا: ثمانین.

اسطرلاب

یا «شمارشکرنجومی»

مهندس سرفراز غزنی

۱- تعریف

اسطرلاب دستگاه کوچکی است که برای تعیین بعضی مشخصات زمان، مکان و آسمان به کار می‌رود. به فارسی «جام‌جم» نامیده می‌شد ولی به تدریج کلمه یونانی اسطرلاب برای آن متداول شده است بنابراین اسطرلاب رایج و معمولی دستگاه صفحه مدور فلزی است که از جنس برنز و یا از آهن و فولاد و یا تخته بطرزی بسیار ظریف و مستحکم ساخته شده، برای مطالعات و محاسبات کارهای نجومی از قبیل پیدا کردن ارتفاع و زاویه آفتاب، محل ستارگان و سیارات و منطقه البروج و به دست آوردن طول و عرض جغرافیایی محل در تمام مدت شبانه‌روز و فصول مختلف سال، و همچنین برای محاسبه ارتفاع کوهها و پهنای رودخانه‌ها و سایر عوارض طبیعی زمین، و تعیین ساعات طلوع و غروب یکایک ستارگان، ثوابت و سیاراتی که نام آنها بر شبکه اسطرلاب نقش بسته، و برای محاسبه ساعات دقیق طلوع و غروب آفتاب هر محل (علی-الخصوص در دوره اسلام که تعیین ساعات نماز هم بر آن اضافه شد) ساخته شده است. استفاده از دستگاه مذکور نیازی به داشتن و بکاربردن فرمولهای ریاضی ندارد^۱ به علاوه اسطرلاب برای تعیین حدود اراضی و نقشه برداری و پیاده کردن مسیر راهها و قناتها و حفر معادن و تعیین مسیر درونی آنها نیز به کار می‌رفته است. اما موارد استفاده اصلی آن در محاسبات زیر بوده است:

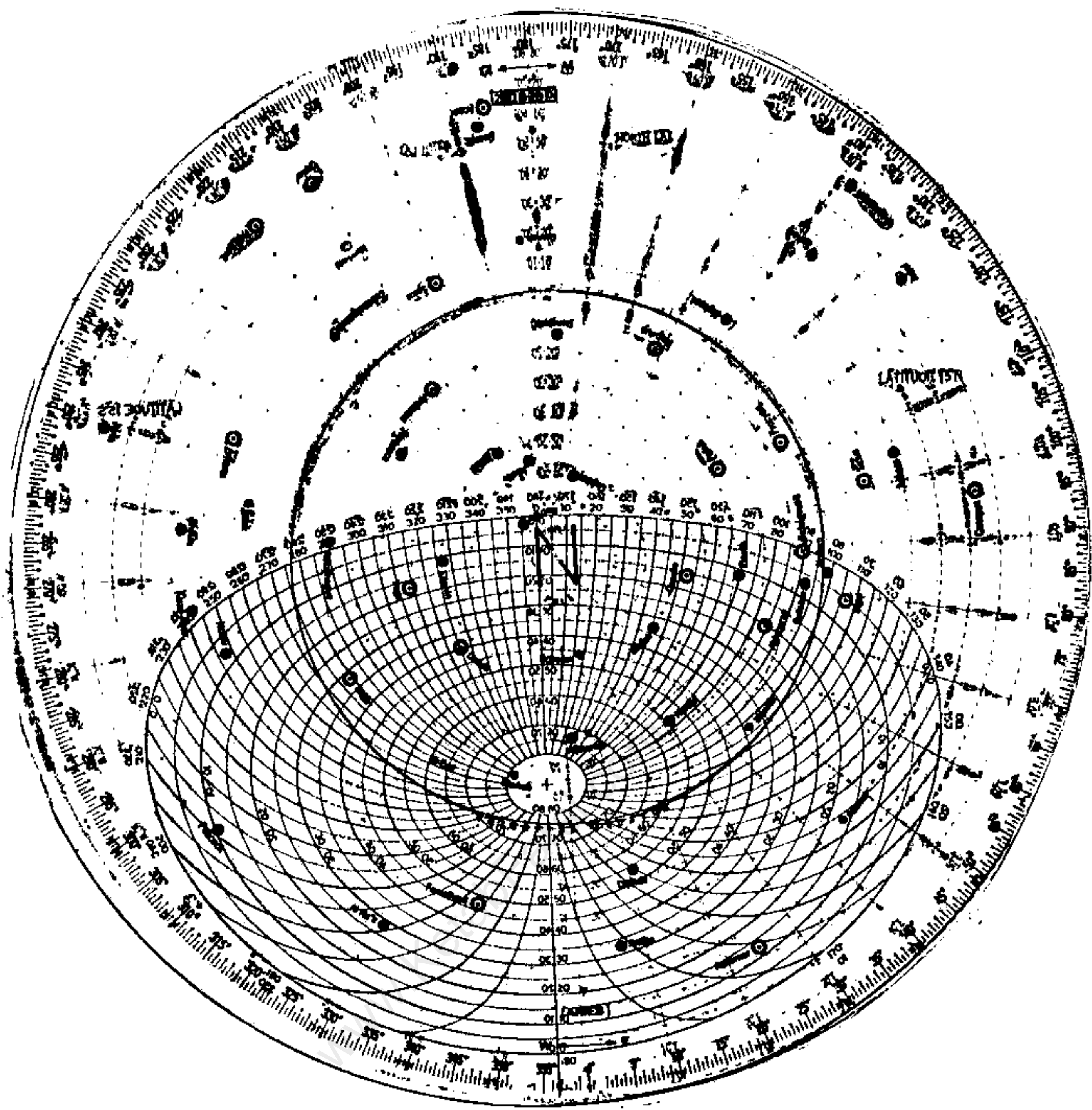
- ۱- معرفت ارتفاع گرفتن آفتاب و ستارگان.
- ۲- معرفت طالع از ارتفاع آفتاب.
- ۳- یافتن ارتفاع آفتاب از طالع.
- ۴- دانستن ساعات مستوی معوج.
- ۵- در شناسایی میل و انحراف آفتاب.
- ۶- در پیدایش طلوع بروج به خط استوا.
- ۷- در به دست آوردن خانه‌های دوازده گانه.
- ۸- در تعیین ساعات صبح و شفق.
- ۹- در محاسبه تائثرات آنها از ارتفاع و ارتفاع از تائثرات آنها.

- ۱۰- دانستن طول و عرض جغرافیایی شهرها.
 - ۱۱- طلوع آفتاب در هر شهر.
 - ۱۲- ارتفاع قطب فلك البروج.
 - ۱۳- پیدا کردن سمت از ارتفاع و ارتفاع از سمت.
 - ۱۴- محاسبه تقویم آفتاب.
 - ۱۵- به دست آوردن ارتفاع برج و کوهها.
 - ۱۶- محاسبه پهنای رودخانه‌ها.
 - ۱۷- معرفت مقیاس وظل مقیاس.
- در کتاب برهان قاطع - صفحه ۱۲۸ - چنین می‌خوانیم:
- «اسطرلاب برای تعیین ارتفاع کواکب و تشخیص زمان و میل آفتاب و مقادیر ظل و تقدیر ارتفاع مرتفعات و عمق چاهها و معرفت اجرای قنات و تشخیص طول و عرض بلاد و تقویم سیارات و قوس النهار کواکب و دیگر امور فلکی به کار میرفته است.»

در رساله حاتمیه تألیف شیخ بهاءالدین محمد عاملی در مورد اسطرلاب چنین نوشته شده است:

«هو جسم مشتمل علی صفایح فیها خطوط مستقیم و مستدیر تامه، و ناقصه متوازیه و غیر متوازیه یعرف به کثیر من احوال الفلکیات و الارضیات و الزمانیات» که منظور از فلکیات احوال و بررسی کواکب است و مراد از ارضیات، طول و عرض شهرها و مسافت آنها و بلندی دیوارها و کوهها و زمانیات عبارت از مسایلی است که مربوط به ساعات و اوقات باشد.

مجله ساینس آمریکن شماره ۲۳۰ ژانویه ۱۹۷۴، اسطرلاب رایك شمارشگر مقیاسهای نجومی Analogue Computer خوانده و اگر معنی Analogue را به شرح زیر ترجمه و تفسیر کنیم درمی‌یابیم که اسطرلاب چه دستگاه جالب و معجزه آسائی بوده است «آنالوگ کامپیوتر، سیستمی است قیاسی که محاسبه نسبتهای عوامل فیزیکی واقعی و معمولی را به مامی دهد و جوابگوی سیستم عمل واقعیات است که بر اساس فرضیه‌ها محاسبه نمی‌گردند و از نوع دستگاههای مجزائی هستند که برخلاف نوع عددی (دجی‌تال) به منظور به دست آوردن جوابهای يك سیستم به کار برده میشوند، و با وجود پیچیدگی



شکل ۱

Planisphere نامیدند. اسطرلاب دریانوردی در ابتدا از نوع ساده‌ترین اسطرلابها برگزیده شد و هم‌اکنون نوع فلزی و پلاستیکی کامل آن در دریانوردی، پرواز با هواپیما و شناخت جهت و مکان جغرافیایی هواپیما و کشتیها در شب و روز به کار میرود. (شکل ۱) پلانی اسفر پلاستیکی است که برای وزارت دریاداری انگلستان ساخته شده است.

در موزه شهر ادینبورگ Edinburgh اسکاتلند غرفه بسیار جالبی از اسطرلابهای دریانوردی موجود است که بعضی از آنها از کشتیهای مغروقه به دست آمده، در سپتامبر ۱۹۷۲ به معرض نمایش گذاشته شد. (شکل ۲) یکی از اسطرلابهایی که از یک کشتی اسپانیایی غرق شده (جیرونا) در سال ۱۵۸۸ به وسیله غواصی به نام (رابرت استین ویت) به دست آمده، در ویتترین موزه «آلستر» بلفاست جای دارد.

محاسبات اطلاعات اولیه جوابدهی آنها آسان و محدود به کلیه اطلاعاتی است که به دستگاه داده شده است.

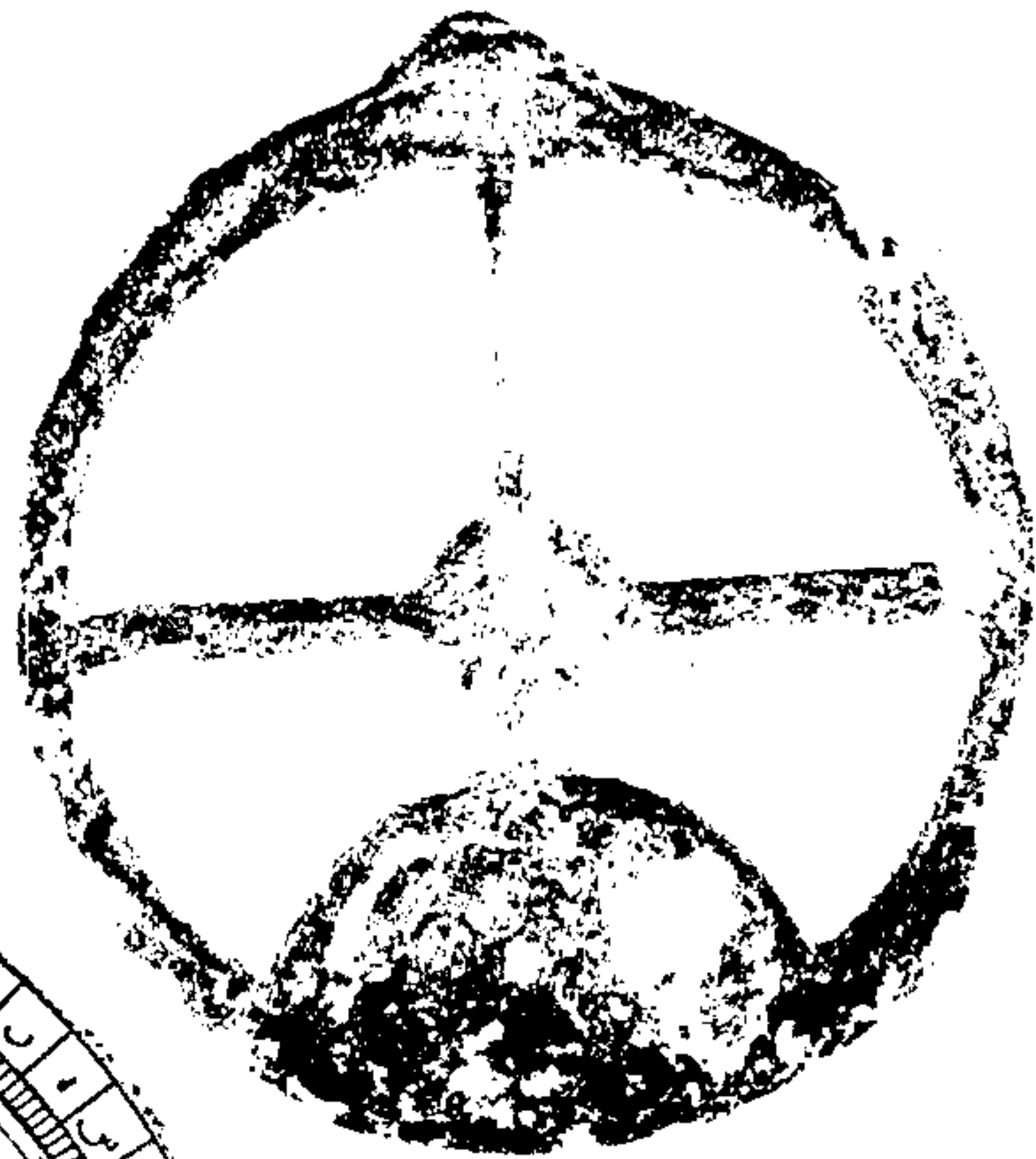
به علت وجود علایم و سایر مشخصات آسمانی و مخصوصاً ستارگانی که مورد نیاز مطالعه کنندگان قرار میگیرد، اسطرلاب راهنمای بسیار مفید و با ارزشی در عمل مسیریابی دریابانها بوده، بویژه دریانوردان برای جهت‌یابی از آن استفاده می‌کرده‌اند. اروپاییان از قرن سیزدهم اسطرلاب را جزئی از یک دستگاه راهنمای کشتیها قرار دادند و کشتیها بدون داشتن اسطرلاب برنامه حرکت خود را تنظیم نمی‌کردند.

انسیکلوپدی یابریتنیکا در مورد اسطرلاب مینویسد: «اسطرلاب دستگاهی است که برای اولین بار رسماً در دریای نوردی نیروی دریایی آلمان به کار رفت و توصیه‌کننده این دستگاه محقق و جغرافی‌دان معروف Martin Behaim بوده است. سالها پس از آن تاریخ این دستگاه را به نام (پلانی اسفر)



شکل ۳

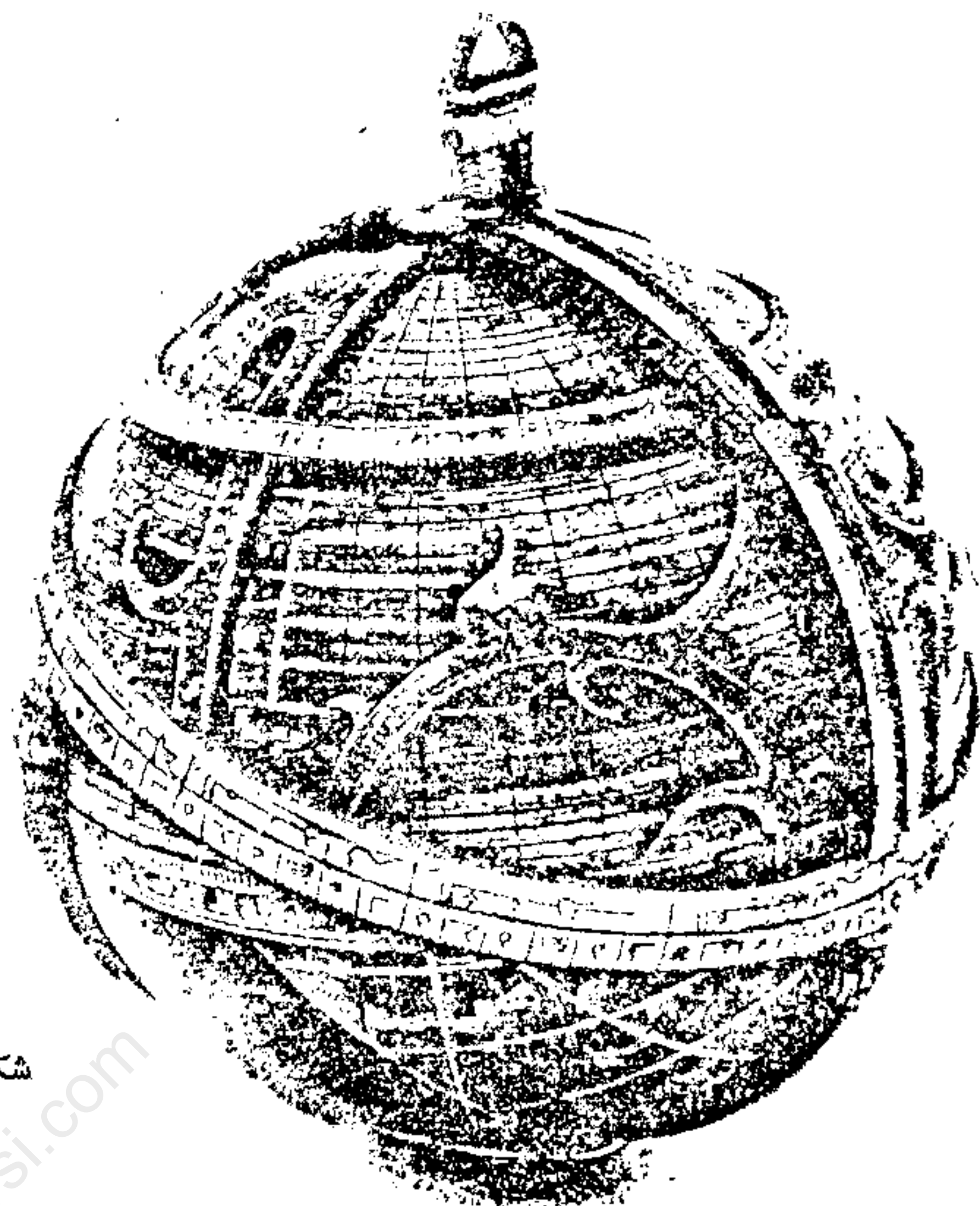
وگر معنیم بازپرسی ز (لاب)
بود هم به گفتار روم (آفتاب)
پس آنکو مراد از (سطرلاب) جست
ترازوی خورشید باشد درست
وبعضی گفته اند (سطر) به زبان یونانی معنی آواز را
دارد ولغت (لاب) نام فرزند (هرمس) است واسطرلاب از
ساخته های اوست که گویند به دستور اسکندر مقدونی ساخته
است (کشف اللغات). هرمس نام حکیم افسانه ای مصر است که



شکل ۴

۴- تاریخچه و پیدایش نام اسطرلاب :

درباره وجه تسمیه اسطرلاب مطالب گوناگونی در
مآخذ مختلف ذکر شده است :
یکی آنکه (اسطر) را به معنی ترازو و (لاب) را به
معنی آفتاب گرفته اند و (مؤید الفضل) در کتاب (نفائس الظنون)
آنها ترازوی آفتاب نامیده است.
امیر خسرو در مورد وجه تسمیه اسطرلاب میگوید :
به یونانی (اسطر) ترازو بود
که در سکه ای عدل سازاو بود



شکل ۴

خوانده میشد که او را (بمشید) یا (جمشید) می خواندند که بعدها تبدیل به (جم) گردید، دارای اسطرلابی بوده که آنرا (جامیم) و یا (جام جم) می گفتند. (جام جهان بین) و (جام جهان نما) و یا (جام جمشید) هم نامیداند.

گفتم: این جام جهان بین به تو کی داد حکیم
گفت: آن روز که این گنبد مینا می کرد
(حافظ)

هر آنکه راز دو عالم ز خط ساغر خواند
رموز جام جم از نقش خاک ره دانست
(حافظ)

ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند
هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
(حافظ)

باده نوش از جام عالم بین که بر اورنگ جم
شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی

شاید هرگز وجود نداشته، لکن در دوره اسلامی درباره او افسانه های فراوانی گفته شده است. بعضی گفته اند که او همان (اخوخ) است و نامش در تورات آمده. و بعضی هم او را (ادریس) پیغمبر دانسته اند.^۲ بعضی قائل به سه هرمس اول و دوم و سوم شده اند و به هرمس سوم کتابهایی گوناگون در احکام نجوم-کیمیا و جادوگری و نظایر آن نسبت داده اند و یک کتاب به نام (عرض الفتح النجوم) که شاید (عرض المفتاح النجوم) بوده منسوب به هرمس به دست آمده که در میان کتابهای کتابخانه (امبروسیانی) شهر میلانو وجود داشته است.^۳ از طرف دیگر در بعضی از کتب نوشته اند که (لاب) پسر ادریس پیغمبر بوده که علم نجوم و هیئت میدانسته و اسطرلاب از ساخته های^۴ او است. حمزة بن حسن اصفهانی مؤلف کتاب تاریخ اصفهان که از مورخان معروف اسلامی است و در قرن چهارم میزیسته، آنرا به معنی ستاره یاب دانسته است و از طرف دیگر بر اساس اطلاعاتی که از کتب قدیمی به دست آمده یکی دیگر از منجمین و ستاره شناسان علاقه مند به مسایل نجومی ایران قدیم دانشمند و سرداری به نام (یم) و یا (یمه) بوده که در کتب قدیم با کلمه (شید) که به معنی خداوند و پادشاه است



شکل ه

را «جام جم» بنامد، و او از پذیرفتن این نام امتناع میکرده، تا اینکه پس از نوشتن ذیل کتاب در نتیجه اصرار دوستانش بالاخره نام «جام جمشید» را هم بر «طبق المناطق» نهاده است. این شعر از نقی الدین ابوالخیر فارسی است:

(جام جهان نما) که بود شهره نزد خلق

(فهمی) اسامی ادواتش کند بیان

«فهمی» تخلص گوینده شعر است که اجزای اسطرلاب را در بقیه شعر شرح داده است. (دایره جهان نما) نام دیگر اسطرلاب است که ملاحسین کاشفی در سال ۹۱۰ هـ در کتابی بنام آیین اسکندری، برای شاهزاده معزالدین اسکندر تیموری شرح بعضی احکام نجوم را داده و آنرا درمورد (تکمیل دایره جهان نما) نوشته است. جمعی نوشته اند که اسطرلاب به معنی میزان الشمس و ترازوی آفتاب است و در جلد ۱ صفحه ۱۱۱ کتاب (کشف الظنون) آنرا به معنی (آیین و مقیاس منجم) خوانده است.

ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم (ص ۲۸۵) مینویسد

همچو جم جرعه می کش که ز سر ملکوت
پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی
شعر زیر که تاریخ ساختن یک اسطرلاب را در سال ۱۰۵۹ هجری بیان میکند نشان میدهد که جام جمشیدی همان اسطرلاب است.

بهر تاریخش خرد گفتا بگو (جام جمشیدی) شد اسطرلاب ما
در جای دیگری نیز به نام (جام جمشید) برمیخوریم و آن هم در کتاب جمشید غیاث الدین کاشانی است. این کتاب را کاشانی در تاریخ دهم ذیحجه سال ۸۱۸ (فوریه ۱۴۱۶) یعنی کمی بعد از نوشتن رساله ای در «آلات رصد» در کاشان به پایان رسانیده است.^۵

کاشانی آلتی موسوم به «طبق المناطق» اختراع کرده که با آن میتوان تفاویم کواکب هفتگانه و عروض و ابعاد آنها را از زمین و عمل خسوف و کسوف رابه آسانترین طریق و در مدت کم شناخت و این کتاب در چگونگی آن وسیله و روش به کاربردن آن نوشته شده است.

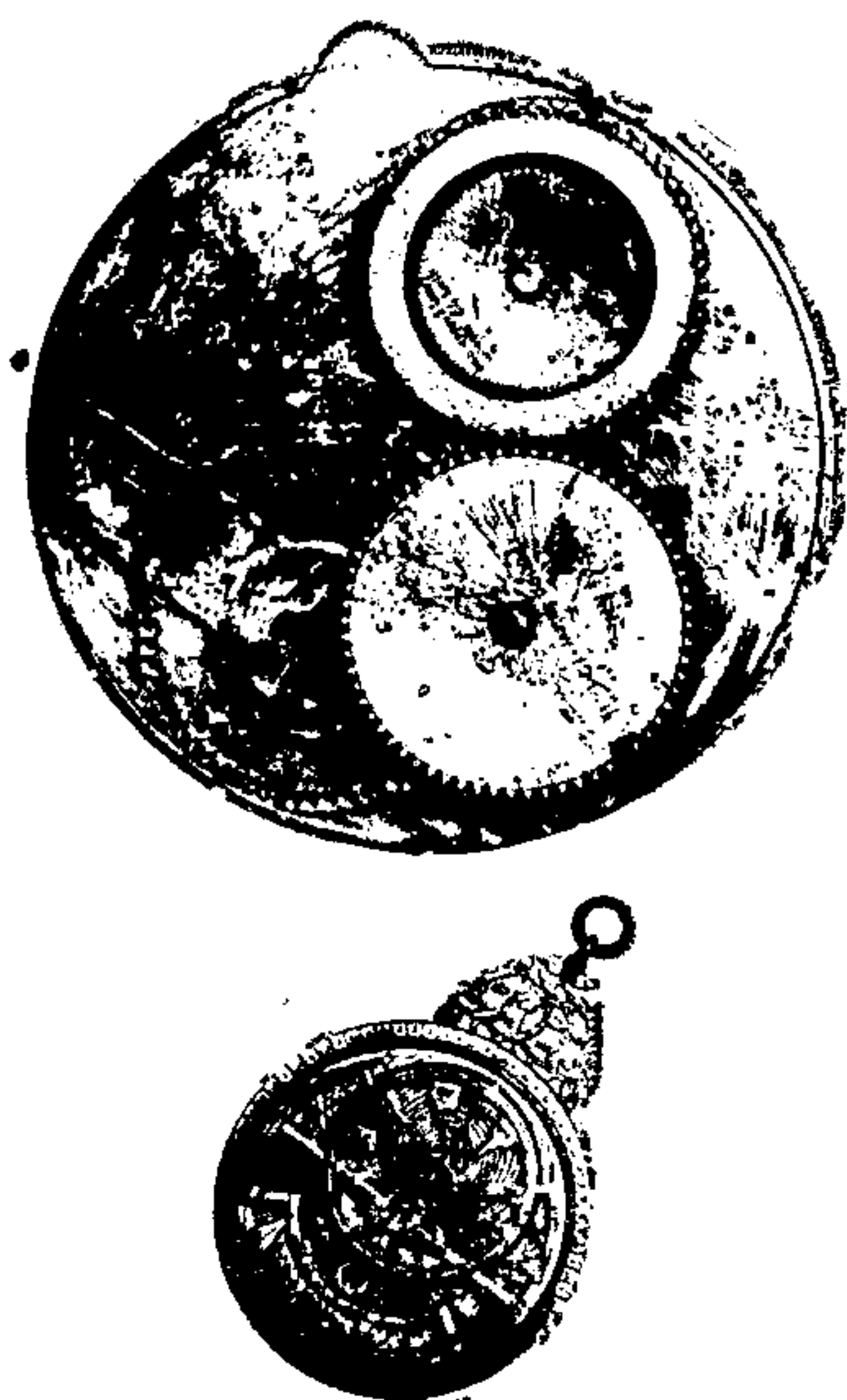
متن این کتاب دارای دو باب و خاتمه است. باب اول درباره ساختن و به کار بردن «طبق المناطق» و باب دوم (در پانزده فصل) درباره چگونگی عمل با آن آلت، و خاتمه درباره ساختن و به کار بردن «لوح اتصالات» است و آن نیز آلتی است که کاشانی خود قبل از «طبق المناطق» اختراع کرده بود. دوستانش به او گفته بودند که چون نامش جمشید است این آلت

۱- مانند خط کش محاسبه ای که به وسیله مهندسین ویا تکنیسینها به کار برده میشود ویا حرکت قسمت وسطی خط کش و پنجره ای که روی آن است جواب معادلات را نشان میدهد.

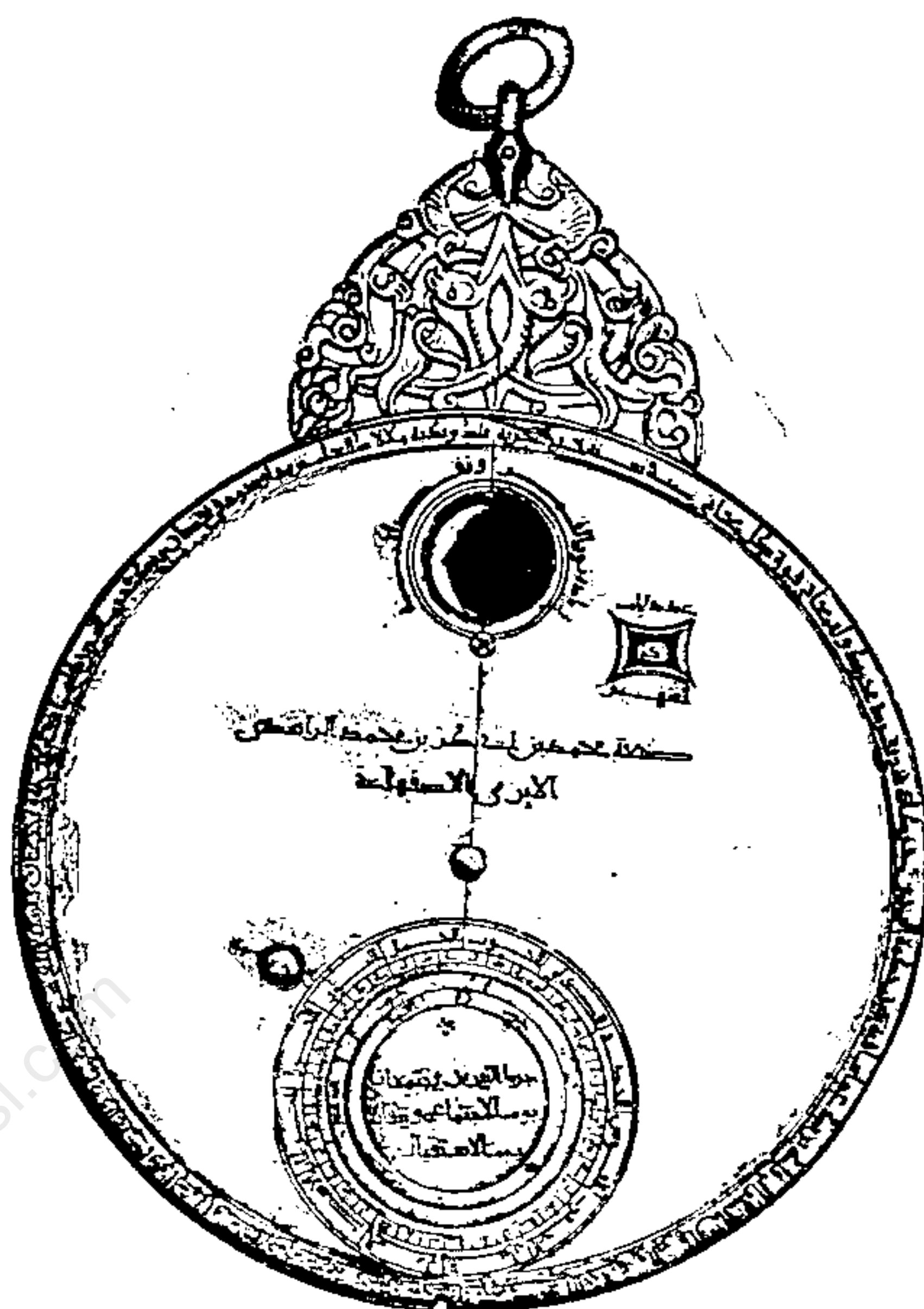
۲- پیامبرانی که به عقیده مانی پیش از وی آمده بودند عبارتند از: هرمس، افلاطون، بودا، زردشت و حضرت عیسی. (صفحه ۳۸۰ مقدمه بر تاریخ علم جرج سارتن). ضمناً سارتن در کتاب مقدمه ای بر تاریخ علم نوشته است: «یگانه رساله ای که از نیمه اول سده ششم میلادی به دست ماریسیده است، شرحی است که «فیلوپونوس» شاگرد «آمونئوس» و پسر «هرمیاس» که فیلسوفی مسیحی بود و در اسکندریه زندگی میکرد، درباره اسطرلاب نوشته و اولین رساله این علم است». (صفحه ۴۸۳ ترجمه صدری افشار از انتشارات دفتر ترویج علوم).

۳- تاریخ نجوم اسلامی دالنیو صفحه ۱۸۱ ترجمه احمد آرام و رجوع شود به الفهرست صفحات ۲۶۷ تا ۳۱۳ چاپ لایپزیک.
۴- صفحه ۲۲۸۷ لغت نامه دهخدا.

۵- یک نسخه خطی از کتاب «نزهة الحدائق» و ذیل آن (ملحقات) به شماره ۲۵۰۸ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. اینکه در فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه نوشته شده (ذیل کتاب درباره لوح اتصالات) درست نیست، در واقع کاشانی در ذیل کتاب آنچه را از متن درباره «طبق المناطق» نوشته بود کامل کرده است. کتاب «نزهة الحدائق» و ذیل آن در آخر کتاب «مفتاح الحساب» چاپ تهران، سال (۱۳۰۶ هـ.ق) از صفحه ۲۵۰ تا ۳۱۳ به چاپ رسیده است، و یک نسخه خطی آن هم در دیوان (ایندیا فیس) به شماره ۲۱۰ موجود است.



شکل ۷



که لغت اسطرلاب در اصل (اسطرلابون) بوده، (اسطر) به معنی کوکب و (لابون) به معنی آیین و معنی آن آیین کوکب نما یا فی الواقع (دستگاه ستاره یاب) است. همانطوری که لغت (اسطرونومیا) به معنی ستاره شناسی است.

در زبان علمی امروزه آنرا (Star finder and indentifier) که به معنی تنظیم کننده ستاره یابی است میخوانند. نام عربی این دستگاه وضع الکرة واصطلاح خارجی آن (والزاکره) Valzacare است که در کتاب ریگیومونتاس^۶ ذکر شده همان (وضعة الکرة) عربی است که اسم لاتینی به خود گرفته است لکن عربها همان نام اسطرلاب را که ایرانیان انتخاب کردند به کار میبردند.

اغلب به کلمه (اسطرلاب چهارم) برخورد میکنیم که معنی مجازی (آفتاب) را میدهد و از طرفی چون کتابهای آسمانی دارای رموز و اسرار و حقایق جالبی است از این لحاظ آنها را هم اسطرلاب گفته اند به طوری که منظور از اسطرلاب چهارم (قرآن) است که کتاب آسمانی مسلمانان جهان میباشد.

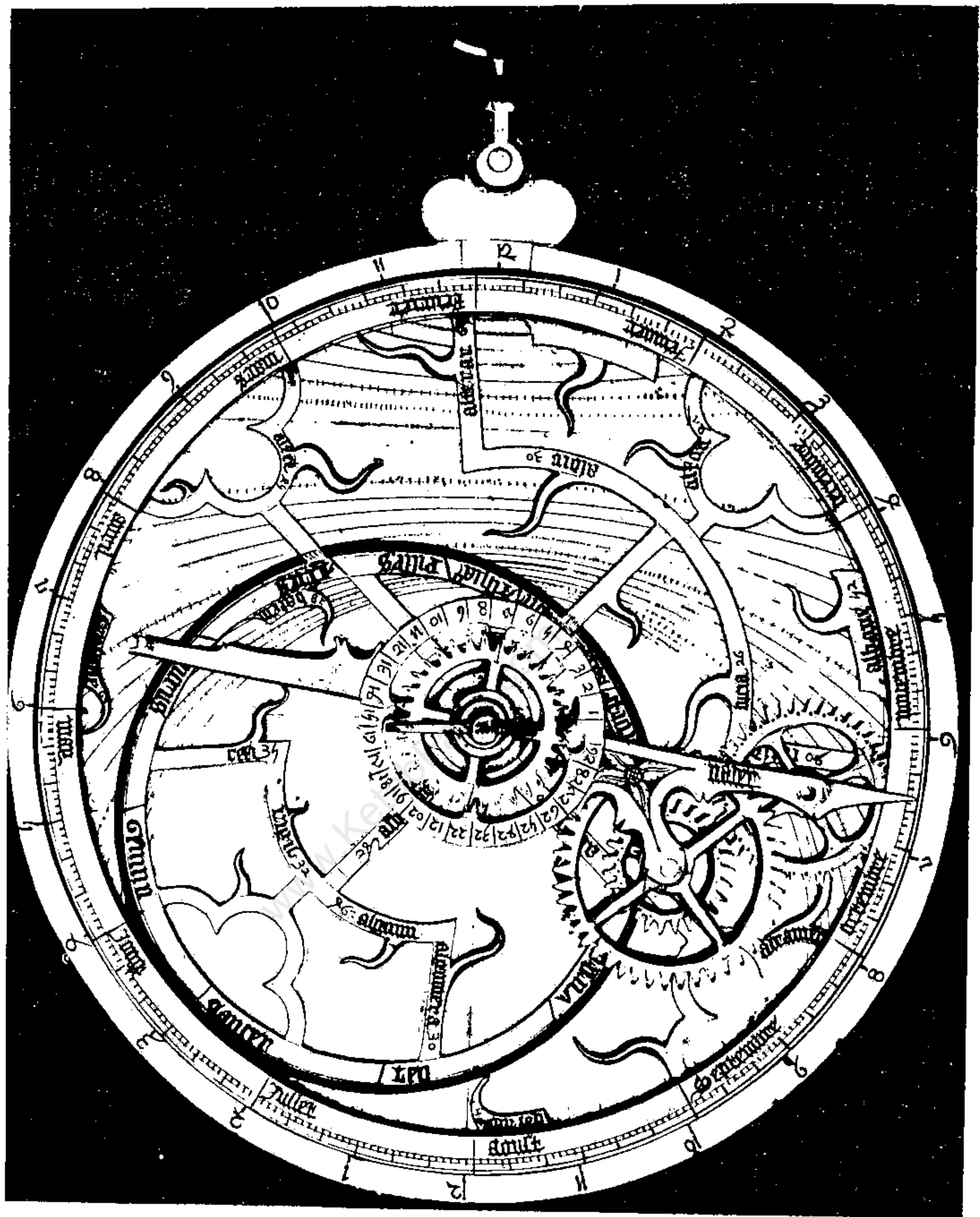
۶- ریگیومونتاس دانشمند نجومی آلمان که در سال ۱۴۷۶ میلادی میزیسته است، او کتاب معروفی در مثلثات نوشته است.

۷- (احسن تقویم) منظور این آیه قرآن است که میفرماید (خاتما- کم من احسن التقویم) که منظور (آدم) یا آدمی است، (آخرین تحویل) اشاره به مقام و نام حضرت محمد (ص) است.

۳- تاریخچه ساختن اسطرلاب :

با وجود آنکه ساختن اسطرلاب اولیه از گل پخته را (از سه تا چهار هزار سال پیش) به کیخسرو نسبت داده اند، متأسفانه اطلاعات دقیق و قابل ارزشی که متکی به دلایل انکار ناپذیری در مورد اولین اسطرلاب و سازنده آن باشد در اختیار ما نیست و تعداد بیشماری از دانشمندان در این باره تحقیق

۲۵



شکل ۸

کرده، عقاید گوناگونی اظهار داشته‌اند :
 کتابی به نام (المبتداء بعلم النجوم) در کتابخانه مجلس شورای ملی است که از ابوالخیر خمار معروف به (حسن اسوار) است. این کتاب در قرن چهارم به رشته تحریر درآمده و در آن نوشته شده است : (کتابی از علمای اسکندریه به خط یونانی به دستم رسید که در آن نوشته بود که علم ستاره‌شناسی و نجوم رایک نفر ایرانی به نام (آستردرقوسی قوفانی) توسعه داده است و تاریخ نوشتن کتاب در حدود ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح است). با توجه به اینکه لغت (لاییدن) در زبان پارسی

ومانوی و ایرانی قدیم به معنی تابیدن است، میتوان نتیجه گرفت که لغت اسطرلاب به معنی (دستگاهی است که کیفیت تابیدن و نورافشانی ستارگان را به ما میآموزد).
 و اما آنچه که از کتب و رسالات مختلف القول برمیآید این است که اولین یونانی که اسطرلاب را به شکل یک گوی بزرگ و مدور ساخت بطلمیوس صاحب و نویسنده کتاب (المجسطی) است. از طرف دیگر به عقیده نویسنده کتاب تاریخ الحکماء، «بطلمیوس» نام چندتن از حکمای یونانی بوده است که یکی از آنها بطلمیوس غریب - دیگری بطلمیوس

طالس و سومی بطلمیوس قلوذی^۸ است که در حدود ۱۴۰ سال قبل از میلاد متولد شده و کتاب المجسطی را برای آدریاتوسن ویا انتیونیوس نوشته است.

اولین کسی که در اسلام طریقه به کار بردن و استفاده از اسطرلاب را آموخت و به دیگران یاد داد دانشمندی به نام (ابواسحاق بن حبیب الفزاری) بود که کتابی هم به نام (العمل بالاسطرلاب مسطح) را نوشته و از منجمان منصور خلیفه دوم عباسی (۱۳۶ هـ - ۷۵۴ م) بوده است.

کتاب (المجسطی) که آنرا (ماجیستوسی یا ماجستی یا مگیستی) نیز مینامند مخفف نام یونانی کتاب بطلمیوس است که نام اصلی آن (مگاله سوتناکیسیس ماتماتیکی) و مهم ترین کتاب یونانی است که قریب ۱۳ قرن سندیت علمی داشته و ترجمه آن به زبانهای مختلف در پیشرفت علم نجوم و هیئت تأثیر فراوانی داشته و شامل بحث در علوم حرکات خورشید و ماه و ستارگان و اسرار فلک و کسوف و خسوف و نصف النهارات و ساعات و زمان و عرض شهرها و حرکات سیارات و فهرست نام ستارگان ثابت و سایر مسایل نجومی بوده است و تمام مباحث این کتاب از دلایل اثبات هندسی برخوردار است. کتاب المجسطی دارای سیزده فصل بوده و اولین دانشمند ایرانی که پاره هایی از آن را به عربی ترجمه کرد و شرحی بر آنها نوشت و اصلاحیه هایی بر نظریات بطلمیوس منتشر کرد - ابوالوفای بوزجانی - است که در حدود ۳۲۸ و ۳۸۸ هجری میزیسته^۹ (۹۴۰-۹۹۸ میلادی). ترجمه این کتاب به زبان عربی برای دومین بار توسط دوفربه نام (ابوحسان و مسلم بن احمد المجریدی) یا (المجریتی) تهیه شد. این ترجمه در اواسط قرن چهارم هجری در سال (۳۹۷ هـ) و قرن یازدهم میلادی (۱۰۰۶ م) به دستور یحیی خالد بن برمک صورت گرفت. نسخه عربی این کتاب مفقود گردیده لکن ترجمه لاتینی این کتاب در ۱۳۷ سال بعد یعنی (سال ۱۱۴۳ م) توسط (هرمانوس دالماتا) چاپ و منتشر شد. (الفزاری) در تهیه کتاب خود، کتاب مجسطی سریانی ویا یونانی را مآخذ قرار داده است.

در اواسط قرن هفتم میلادی دانشمندی از اهالی سوریه به نام (ساویرس سبوکت)^{۱۰} که از مردم نصیبه و کشیش کنر سین Kennersin بود، رساله ای درباره اسطرلاب مسطح به زبان سوری نوشت و در طرح و تکمیل و توضیح و تحقیق صفحات اسطرلاب زحماتی را متحمل شده که ترجمه اش در کتاب Gunter (صفحه ۸۲ تا ۱۰۳) آمده است.

بهترین و اولین کتاب عربی را شخصی به نام (ماشاء الله) نوشته است که او را به نام ماساهاله Messahalla از کلیپمیان مصری میشناسند. در بعضی نسخ نام او را به صورت مناسه Menasse نوشته اند. این کتاب در حدود سالهای ۲۰۰ هجری ویا ۸۱۵ میلادی نوشته شده و در سال ۱۲۷۶ میلادی به لاتینی ترجمه

و منتشر گردیده و در همان اوان ۳ بار تجدید چاپ و نسخ آن به کلی نایاب گردیده است. متأسفانه نسخه اصلی این کتاب مفقود شده و به همین علت نام واقعی و اهلیت این دانشمند معلوم نیست. «ابن الندیم» در کتاب الفهرست نام او را (ماشاء الله بن اثری) یا (ماشاء الله بن ابری)^{۱۱} ذکر کرده است و از طرف دیگر برخی او را به نام (ماشاء الله بن ساریه) یا (ماشاء الله بن ساروئیه) میشناسند. با توجه به این نکته که اولین اسطرلاب قابل استفاده توسط مردی به نام ابری اصفهانی ساخته شده و اکنون در موزه آکسفورد است (شکل ۳) و با توجه به اینکه ساروئیه محله بسیار قدیمی است در اصفهان و همچنین با توجه به این نکته که بهترین استادان اسطرلاب از اصفهان بوده اند اهلیت «ماشاء الله» قابل تحقیق و بررسی دقیقتری است.

آنچه معلوم است اینست که ماساهاله جزو منجمان خلیفه دوم عباسی ابوجعفر المنصور بوده که در حدود سالهای (۱۳۶ هـ - ق تا ۱۸ هـ - ق) برابر با (۷۵۴ تا ۷۷۵ میلادی) با همراهی ابراهیم بن حبیب الفزاری و عمر بن الفرخان طبری و ابوسهل بن نوبخت که از دانشمندان ریاضی و نجوم ایران بوده اند در زمان مأمون خلیفه هفتم عباسی شالوده شهر بغداد را در سال ۱۴۵ هـ - ق (برابر با ۷۶۲ م) ریخته اند.

در زمان خلافت مأمون خلیفه هفتم عباسی (۱۷۰ - ۲۱۲ هـ) به کار بردن اسطرلاب رواج فراوانی داشته است. در اواخر قرن سیزده میلادی بود که به دستور پادشاه ژرمن، تعدادی از دانشمندان و محققان و مترجمان زیر دست اروپائی در شهر پالمو در جزیره سیسیل گرد هم آمدند که به ترجمه کلیه کتابهایی که از اطراف و اکناف جهان به عناوین و طرق مختلف به دست آمده بود اقدام کنند و چراغ علم را در سرزمین تشنه و تاریک اروپا روشن سازند. این گروه وظیفه داشت که کلیه کتابهای علمی فارسی، عربی، هندی و یونانی را به زبان لاتینی ترجمه کند و رنسانس اروپا را به این ترتیب به تکامل برساند.

نکته قابل توجه این است که در زمان توسعه روز افزون اسلام که زبان عربی گسترش قابل توجهی یافته، زبان علمی روز هم بود، فرهنگ عرب بدون روبرو شدن با هیچ زحمت و اشکالی خود را وارث دانش یونان و ایران دید. در قرن اول هجری مللی که خود دارای اصول و سنت های ملی و دانش و فرهنگ و تمدن چشمگیری بودند ناگهان خود را در میان عرب زبانان یافتند.

۸- Claudious

۹- مقدمه ای بر علم - جرج سارتن - ص ۷۷.

۱۰- یا «سبوخت».

۱۱- ابر جز دهستان دوزان در حوالی احمدآباد اصفهان است.

به این علت است که قسمت عمده کتب علمی گردآوری شده در کنگره پالمو به زبان عربی، و تعدادی انگشت شمار به زبان پارسی بود، در حالیکه صدی نود و پنج کتب عربی مذکور یا از نوشته های دانشمندان ایرانی بود و یا ترجمه آثار آنان، که زیر عنوان علوم عربی اشاعه یافته بود.

تمدن و فرهنگ ایران آن چنان پیشرفته بود که در یک هزار و شصت سال قبل از آنکه مجمعی در سیسیل برای ترجمه کتب علمی به لاتین تشکیل شود شاهپور اول پادشاه ایران (در قرن سوم میلادی) چنین مجلسی را در (جندی شاپور) ترتیب داد که منجر به تشکیل و تأسیس دانشگاه جندی شاپور شد که بهترین مرکز تحقیقاتی علم پزشکی دنیای قدیم گردید. در این مجلس بود که به دستور شاهپور اول مترجمین زبردست حتی علم طب یونانی و طب هندی را به پارسی برگردان می کردند^{۱۲}.

تعدادی از پزشکان صاحب نظر و استادان این دانشگاه در زمان جنگ های ایران و یونان و ایران و روم اسیر دشمنان شدند و به وسیله آنان طب و دانش پزشکی ایران در اروپا انتشار یافت^{۱۳}.

در هر حال بدین ترتیب بود که اسطرلاب و کتب مربوط به آن بعد از پخش و توزیع و چاپ نتایج زحمات مترجمین کنگره در اروپا منتشر شد.

در اوایل قرن ۱۴ میلادی که اروپائیان علوم ریاضی و نجوم دوره (اسلامی و یونانی) را پذیرفتند محققان به نام کنت هرمان "Count Hermann" (متوفی در سال ۱۰۵۴ م) کتابی به نام (اسطرلاب) به زبان لاتینی نوشت و با سماجت بسیار ساختن اسطرلاب را به خود نسبت داد^{۱۴}.

دو رساله دیگر از کنت هرمان باقی مانده که یکی از آنها به نام Die Utilitatis Astralabi است که بعدها ثابت گردید این رساله از نوشته های کنت هرمان نیست و Zimmer در کتاب Geschichte der Sternkunde که در سال ۱۹۳۱ در برلین چاپ و منتشر کرد، در صفحه ۳۳۰ ثابت نمود که کتاب هرمان ترجمه یک کتاب اسپانیولی است که کتاب مذکور هم از مطالب یک کتاب عربی گرفته شده و هرمان از کتاب اسپانیولی استفاده کرده است.

زمانی به فاصله ۲ قرن در اروپا گذشت که اولین بار در سال ۱۲۷۴ کتابی به نام: Magistralis Compasitio Astrolabii توسط دانشمند محقق به نام Henry Bate به زبان لاتینی در بلژیک منتشر شد.

کلیه کتابهایی که تا این تاریخ (قرن ۱۳) در اروپا چاپ و منتشر شده بودند به زبان لاتینی بودند تا آنکه در سال ۱۳۹۲ میلادی بعد از انتشار ترجمه لاتین کتاب ماشاء الله، اولین

بار کتابی توسط (جفری چوسر) شاعر و منجم انگلیسی برای پسر ده ساله اش (لوئیز) به نام (نان و شیر برای بچه ها)^{۱۵} Bread and milk for children به زبان انگلیسی نوشت و آن را منتشر کرد که در یکی از فصول آن شرحی درباره اسطرلاب و مورد استعمال آن نوشته بود^{۱۶}. و به این ترتیب بود که مردم انگلیسی زبان برای اولین بار با دستگاه اسطرلاب آشنا شدند.

در سال ۱۵۱۲ شخصی به نام Johannes Stoeffler و در سال ۱۵۲۲ محقق از اهالی فلورانس به نام Jacques Farcard و در سال ۱۴۶۱ دانشمند دیگری به نام Eganizio Danti کتابهایی را درباره اسطرلاب نوشته اند.

پیدایش دریانوردانی چون کریستف کلمب، و واسکودی گاما و ماژلان که اسطرلاب را در دریانوردی خود به کار بردند، کاشفین، دریانوردان، محققین، دانشمندان و مردم دوستدار علم و محافل علمی اروپا بطرز عجیبی به طرف اسطرلاب کشانیده شدند و کار بجائی رسید که هر کس یک اسطرلاب کوچک جیبی همراه خود داشت.

در سال (۲۱۷ هـ - ق ۸۳۲ م) کتاب جالبی به زبان عربی از علی بن عیسی که از شاگردان ابن خالف مرورودی بود، درباره اسطرلاب بر اساس رصدهایی که در دمشق و بغداد انجام داده بودند نوشته و باقی مانده است. رساله دیگری از (الفزاری) به نام (العمل بالاسطرلاب و هو ذات الحلق) تألیف شد، (ذات الحلق) نام دستگاهی است که در کتاب بطلمیوس از آن نام برده شده و شاید دستگاهی مشتمل بر حلقه های فلزی که به یکدیگر متصل بودند شبیه چند الگو و دستبندی تو در تو بوده است. در کتاب (ارگانون اسطرلابون) آن را از هفت حلقه فلزی سوار بر هم تعریف کرده است. (این کتاب راهر قلس یا پروکلس در قرن پنجم میلادی نوشته است)^{۱۷}.

درباره پیدایش اسطرلاب و آنچه که بصورت افسانه مشهور است اینست که بطلمیوس کره مسی کوچکی ساخته بود که در روی آن خطوط و نصف النهار سماوی، مدارات و محل ستارگان آسمان نقش بسته بود که به احتمال زیاد شبیه (شکل ۴) بوده است. حکایت کرده اند که روزی سوار بر اسب بود و این کره را در دست داشت و از محله پرازدحامی می گذشت ناگهان کره مذکور از دستش رها شد و روی زمین افتاد. اسب او و یا اسب دیگری پایش را روی آن گذاشت و کره را به صورت بشقابی مسطح تبدیل کرد. این واقعه اگرچه موجب تأسف بطلمیوس گردید لکن پس از زمانی تأمل و تفکر دریافت که میتوان اسطرلاب را به شکل بشقابی ساخت که خطوط و نقوش آسمان کروی را روی آن نقش کرد و تصویر مدارات و نصف النهارات را با توجه به تمایل و انحراف قطب زمین (که فی الواقع در آن زمان آن را تمایل و حرکت خورشید می-

دانستند) روی کره و صفحات آن ترسیم کرد. در ابتدا، نقش خطوط و تصویرها از سایه (کره‌های ساخته شده) به دست می‌آمد و سپس فرمول آن به وسیله دانشمندان ایرانی تکمیل یافت و به دست ابوریحان بیرونی و خواجه نصیر طوسی و غیاث الدین جمشید کاشانی و ابوالوفاء عبدالرحمن صوفی رازی و خیام و سایر دانشمندانی که در تکمیل آلات و افزارهای رصد خانه مراغه، سمرقند، بغداد، شیراز و سیستان اقدام می‌کردند ویا کرده بودند، و سایر دانشمندان به صورت یک فرمول کلی تکمیل و تقدیم دنیای دانش و علم گردید.

از طرف دیگر ساختن اسطرلاب مسطح را به هیپارک Hiparchus هم نسبت می‌دهند که در سال ۱۸۰ قبل از میلاد در شهر نیکای Nicaea و رودس Rodes رصدهایی انجام داده است و صاحب اطلاعاتی در اسطرلاب بود، و از طرف دیگر آثاری در دست می‌باشد که محتمل است مردم بابل قدیم، از آن جمله دودانشمند منجم بابلی به نام (بابوریانوس)^{۱۸} و (سیدیناس یاسیدینویا کیدنو) از نوعی اسطرلاب اطلاعاتی داشته‌اند زیرا در یکی از الواح گلی بابلیان که کشف شده دیده شده است که در آن دوایری رسم شده و خطوطی این دایره‌ها را قطع می‌کند. ترسیم چند دایره غیر متحدالمرکز در الواح گلی مذکور و نقش چند ستاره در روی آنها این گمان را تقویت می‌کند که به احتمال قوی شکل مذکور اسطرلاب ابتدائی و اولیه بوده است.^{۱۹} (شکل ۵ لوحه‌ای از خاک رس پخته شده‌ای است که در کاوش بابل به دست آمده).

با توجه به تحقیقی که با تردید همراه است نویسنده این کتاب معتقد است که دانشمندان در ۲ یا ۳ هزار سال قبل اسطرلاب را به شکل «نیم کره» و یا «کاسه» (از خاک رس به عمل آمده) می‌ساختند و سپس آنرا پخته و مورد مطالعه و استفاده قرار می‌دادند. عجیب این است که تنها یک دانشمند و شاعر ایرانی به این نکته اشاره می‌کند و در یکی از ابیاتش می‌گوید:

گوهر جام جم از کان جهان دگر است

تو تنها ز گل کوزه گران می‌داری

و یا:

در سفالین کاسه زندان به خواری منگرید

کاین حریفان خدمت جام جهان بین کرده‌اند
(حافظ)

مخصوصاً در فرهنگ آندراج صفحه ۲۸۵ نوشته شده آنچه اسطرلاب از (ارسطو) و (بلمیناس) است که آن را از دستور کیخسرو استخراج کرده‌اند بنابراین ممکن است جنس اولیه اسطرلاب شبیه کاسه سفالین بوده و آن هم از گلی که در مورد عمل آوردن آن باید متحمل زحمت بیشتری می‌شدند (مثل گل کاشی‌سازی).

واقعاً قابل توجهی در تاریخ اسطرلاب که مدت‌ها فکر محققین را مشغول داشته این است که در سال ۱۹۰۲ میلادی از قبر دریای آنتی کیدرا Antikithera نزدیک یونان همراه با اشیایی که از یک کشتی غرق شده کشف گردیده صفحه اسطرلابی به دست آمده که آنرا به نام اسطرلاب (آنتی کیدرا) نامیدند. با وجود آنکه این اسطرلاب از استفاده افتاده و به سختی قابل مطالعه است، معذالک آثاری از توضیحات نجومی به زبان یونانی روی آن قرائت گردیده و سیستمهای مشکل جالبی را توجیه کرده است. این اسطرلاب امروزه در موزه آتن نگهداری می‌شود، «اریک فن دینکن» درباره اسطرلاب «آنتی کیدرا» چنین نوشته است: «دستگاه مذکور به قدری پیچیده و دقیق است که یقیناً میتوان حدس زد که در نوع خود نمونه اولیه نبوده است». پرفسور (سولاپریس) تحقیقی در این باره کرده و معتقد است اسطرلاب مذکور یک دستگاه محاسبه دقیق است که حرکات ماه، خورشید، سایر سیارات و محل ستارگان را میتوان بوسیله آن حساب کرد، سپس اضافه می‌کند که باید تحقیق کافی نمود و جوابی برای این سؤال پیدا کرد که چه کسی این اسطرلاب را ساخته است. با توجه به این نکته که بعضی از اعداد، ارقام و اشکال آن عجیب و غیر قابل خواندن است.

۱۲- جندی شاپور مخصوصاً به عنوان یک مرکز طبی اهمیت داشت و تعلیمات طبی آن زمان اساساً یونانی ولی همراه با اضافات هندی، سریانی و ایرانی بود. این مدرسه دست کم تا پایان سده دهم میلادی شکوفان بود. در سده هفتم هجری در حمله اعراب صدمه دید. (ا-ک- براون: طب اسلامی ص ۲۳-۱۹۳۱).

۱۳- «سیمیلیکوس» (یا سنبلقیوس) و «پرسکیانوس لودیانی» به همراه ۷ نفر دیگر از دانشمندان یونانی و رومی که پس از بستن آکادمی به دربار ایران پناهنده شدند جزو افراد این گروه بودند. «تئودیوس» نویسنده کتابی به نام (خلاصه طب به زبان پهلوی) هم جزء این آکادمی بود.

۱۴- صفحه ۴۰۴-۴۰۸ کتاب گانتز Gunter

۱۵- اصل عنوان کتاب به زبان انگلیسی قدیم بدین ترتیب است.
(Bred und mylk for children)

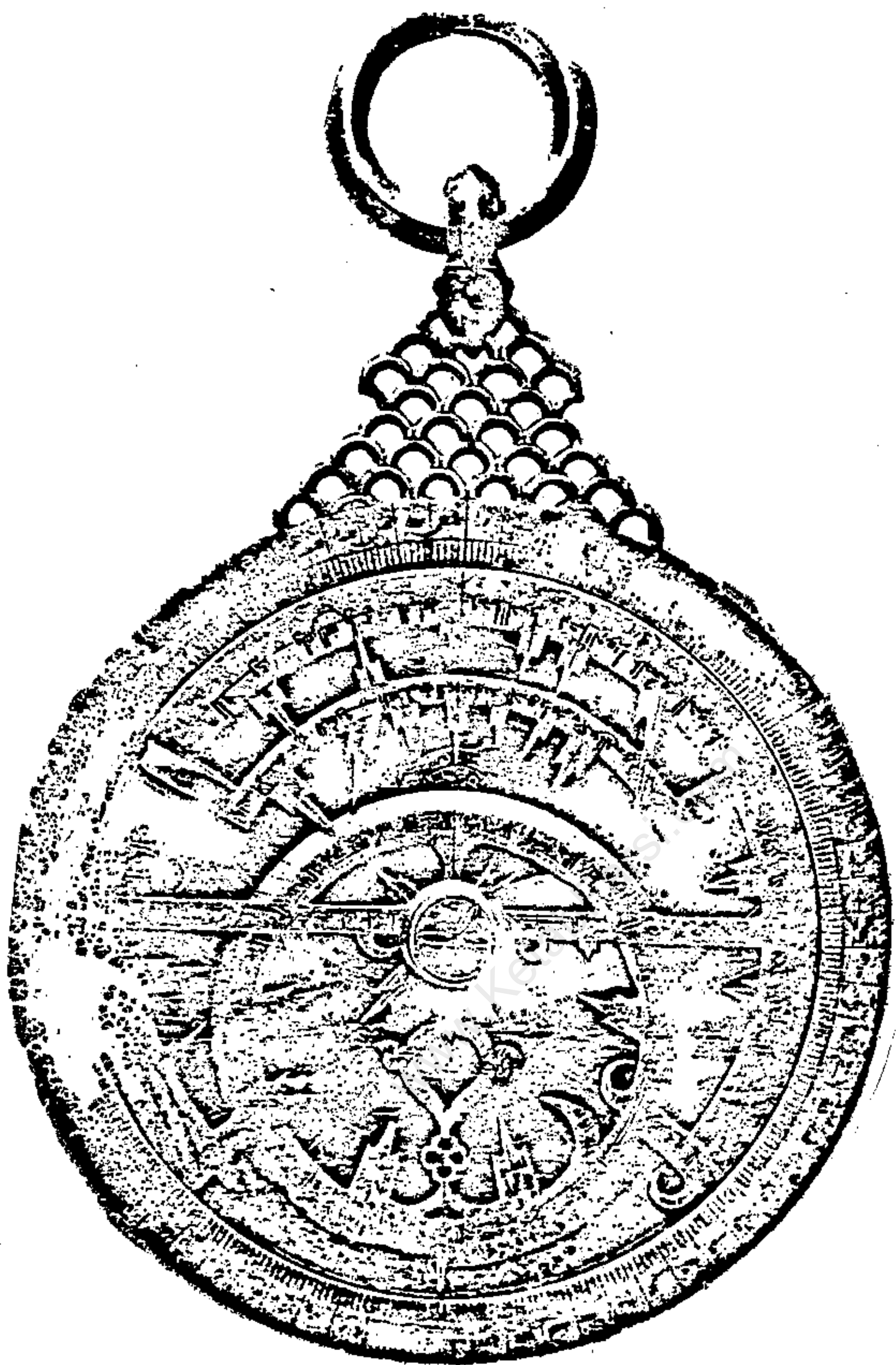
۱۶- در شماره یک، جلد ۸۶، دسامبر ۱۹۷۵ مجله انجمن نجومی انگلستان مقاله مبسوطی در مورد رساله «جفری چوسر» انتشار داده است.

۱۷- اهل بوزنته و در اسکندریه تحصیل کرد. متولد ۴۱۰ و متوفی ۴۸۵ میلادی، منجم و ریاضی‌دان و دانشمندی که درباره منحنیهای مطالعات زیادی نموده است.

۱۸- Nabu Rimanni Naburianus

۵۲۰ سال قبل از میلاد در زمان داریوش کبیر میزیسته و در بابل کاهن معبد الهه ماه بود و جدول بسیار جالبی در مورد ستارگان نوشته است و کتاب او به زبان پهلوی در زمان سلوکیها و پارتها برگردان شده است. مراجعه شود به صفحات (۲۰۶، ۲۰۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰) تاریخ امپراطوری ایران اولمستد (Olmstead)

۱۹- صفحه ۵۱ و ۵۲ کتاب: The astrolabe of the World



شکل ۹

فصل (ماده و انرژی) درباره اسطرلاب محمد ابری چنین نوشته است^{۴۰}: «اسطرلاب ایرانی با چرخ دنده‌هایی که تقویم را نشان می‌دهد ساخته سال ۱۲۲۰ میلادی - قسمت راست عکس رویه اسطرلاب است که به احتمال قوی قدیمترین ماشین ساخته شده دستی است که هنوز قابل استفاده می‌باشد.» (شکل ۷).

اسطرلاب ابری اصفهانی در بعضی موارد مخصوصاً در مورد طلوع و غروب ماه کاملاً شبیه اسطرلاب (آنتی کیدرا) است و به سختی میتوان باور کرد که هر دوی آنها از يك مأخذ گرفته و محاسبه و یا ساخته شده باشند. دانشمند محقق و باستان‌شناس یونانی به نام Stais که در سال ۱۹۰۵ کتابی

بعد از اسطرلاب مذکور اولین و بهترین و مستندترین و صحیحترین اسطرلابی که در موزه آکسفورد محفوظ است اسطرلابی است که سازنده آن (محمد بن ابی بکر بن رشید ابری اصفهانی) است که با تاریخ مشکوک سال (۶۲۱ هـ - ۱۲۲۴ میلادی) به قطر ۱۸٫۵ سانتی‌متر ساخته شده است. (شکل ۶).

این اولین اسطرلابی است که در آن چرخ دنده به کار رفته و بادقت و ظرافت عجیبی مکانیزم حرکت آن طرح و محاسبه شده است و در حقیقت میتوان آنرا مادر اختراع شناخت. دکتر فولکس نویسنده قسمتی از کتاب علوم شیمی، فیزیک و نجوم، که از طرف دکتر برونوسکی منتشر شده در

درباره آثار مکشوفه کشتی مغروقه، در دریای آنتی کیدرا را نوشته، مدعی است که کشتی مذکور در اوایل قرن اول میلادی غرق شده است. همینطور محقق دیگری به نام Maltezos نظریه فوق را با توجه به سایر لوازمی که از درون کشتی پیدا شده به اثبات رسانید و بنابراین نشان میدهد که اسطرلاب مذکور از زمان هیپارک بوده است. عجیب این است که کمتر دیده شده که دو اسطرلاب کاملاً به هم شبیه ساخته شده باشند لکن واقعه جالب توجه در اسطرلاب (آنتی کیدرا) و اسطرلاب (ابری اصفهانی) این است که پشت هر دو کاملاً نظیر هم ساخته شده اند و در قسمت فوقانی هر دو اسطرلاب تغییر شکل کرده ماه را در منازل مختلف ایام ۲۸ روز نشان میدهد. (مراجعه شود به شکل ۶) در دایره فوقانی جمله (زیاده نور القمر و نقصان) نوشته شده و دسته ای مانند کوك ساعت زیر دریچه کوچکی است و حتی شکل قرص ماه در دریچه مذکور منتقل شده و نام منزل قمر از دریچه کوچک نزدیک به آن قرائت میگردد. بنابراین تاریخ ساختن اسطرلاب «راشد ابری» قدیمتر از تاریخ حك شده روی آنست. گذاشتن تاریخ ناخوانا و مشکوك (۶۲۱ هـ) روی اسطرلاب مذکور جعلی است و برای نشان دادن قدیمی بودن آن میباشد که در حالی که محتمل است خیلی قدیمتر از آن تاریخ، به دست يك دانشمند و نابغه و صنعتگر اصفهانی ساخته شده باشد. مطلبی که بی مورد نیست درباره آن بحث شود این است که در موزه علوم لندن اسطرلابی است که يك نفر فرانسوی براساس اسطرلاب محمدالراشد - ابری اصفهانی ساخته و تقریباً میتوان آنرا مرحله تکامل ساعت بخوانیم، متأسفانه تاریخ و نام سازنده بر آن حك نشده است و نمیتوان گفت که در چه تاریخی ساخته شده، اگر چه اسطرلاب مذکور دارای اشتباهاتی است^{۲۰}، لکن طرح تکامل دنده های ساعت و مکانیسم چرخنده آن به نوبه خود جالب توجه است. (شکل شماره ۸).

ضمناً جالبترین و عجیبترین مسئله ای که ذکرش در اینجا لازم است که ایرانیان قدیم از زمان زرتشت حرکات و اشکال ماه را و این که در مدت ۲۸ روز از چه صورتهای فلکی عبور میکردند است تعیین و نامگذاری کرده بودند و نام ۲۸ منزل قمر در ایران قدیم و قبل از اسلام که به نامهایی مانند (بش - پرایسپه - ترام - آدم - نهن - سپور - سرب - گاب - وننت - پدیور - کهستر - گرفش - پها - گیل) و غیره شناخته میشدند و در کتاب (بندهشن) کتاب مقدس ایرانیان قدیم آورده شده است؛ سالها بعد قوم عرب نامهایی مانند (هنه - الطرفه - ثرم - صرفه - جبهه - سماك - اعزل - زباتا - البلده - نعام - شرطین - سعد - ذراع - الدبران - قلب العروق) را انتخاب و به کار برده اند.

اسطرلاب ابری اصفهانی حالات مذکور را براساس

اطلاعات ایرانیان قدیم تقسیم کرده و عجیب این است که اسطرلاب (آنتی کیدرا) مکشوفه در کشتی مغروق مشابه اسطرلاب ابری اصفهانی است.

مایه تعجب است و احتیاج به بررسی و تحقیق کامل علمی با ارزشی دارد که چگونه این دو اسطرلاب، یکی در اصفهان و دیگری در حوالی یونان در دوهزار سال قبل شبیه به هم ساخته شده اند، شاید روزی پرده از این راز بزرگ برداشته شود. قدیمترین اسطرلابی که در کلکسیون (لویزایوانز Lewis Evans) در موزه ساختمان اشمولین اکسفورد است اسطرلابی است که توسط دو برادر اصفهانی به نام احمد و محمد بن ابراهیم یا بنو ابراهیم در سال (۳۷۴ هـ برابر با ۹۸۴ م) به قطر ۱۳۲ سانتی متر ساخته شده است (شکل ۱۰ و ۹) و از این قدیمتر اسطرلابی است که در سال (۲۹۳ هـ - ۹۰۵ م) توسط احمد بن خلف برای خلیفه جعفر فرزند (المکتفی بالله) که در سال (۲۹۴ تا ۳۹۷ هـ برابر با ۹۰۰ - ۹۸۰ م) حکومت میکرد ساخته شده است. علت آنکه اسطرلاب ساخت سال ۳۷۴ را در اول ذکر کردیم به این دلیل است که اسطرلاب احمد بن خلف را اسطرلابی با تاریخ و نام مشکوك میشناسند و دانشمندی به نام Dashio معتقد است که اسطرلاب مذکور بنابه دلایلی که در طرح خود اسطرلاب و براساس سیستم محاسبات خطی آن است ساخته قرن ۱۲ و یا ۱۳ هجری است و مربوط به خلیفه جعفر نیست. اسطرلاب احمد و محمد بن ابراهیم با دقت و ظرافت خاص و بسیار بسیار ساده و قابل استفاده، طراحی و ساخته شده است. در این اسطرلاب نشانهای هفت سیاره در پشت اسطرلاب نقش بسته و اولین اسطرلابی است که خطوط سینوس و کسینوس در آن آورده شده است. ضمناً Suter در کتاب:

Die Mathematiker und Astronomer der Araber und ihre Werke, Zeitschrift für Mathematik und Physik, می نویسد که اسطرلابهای دیگری از علی بن عیسی اسطرلابی (۲۱۷ هـ - ۸۳۱ م) و فاتح بن تاجی (۳۳۰ هـ) و هیبت الله بن - الحسین معروف به بدیع اسطرلابی (وفات ۵۳۴ هـ) که در سال

۲۰ - صفحه ۱۲۵ کتاب:

Science, Chemistry, Physics and Astronomy

۲۱ - اشتباهات اسطرلاب مذکور عبارتند از: ۱ - خطوط المقنطرات در ابتدای ترسیم تداخل شده اند. ۲ - برای هر ه خط مدار يك خط چین انتخاب میکنند، در حالی که خط مدار هفتم از بالا اشتباه رسم شده است. ۳ - راس هر شاخه ای که بر صفحه عنکبوتیه باید ساعات معوج باشد و بنابراین چون صفحه فاقد خطوط ساعت است قرائت ساعت طلوع و غروب ستارگان میسر نیست. ۴ - اسامی ستارگان بر صفحه عنکبوتیه اشتباه است.

(۵۱۰ هـ ۱۱۱۶ م) در اصفهان میزیسته^{۲۲} و محمود بن زارگشتی (قرن ششم هجری) به دست آمده است که از سازندگان اسطرلابهای هستند که کار آنها زینت بخش موزه ها و مراکز علمی دنیا است. اسطرلابهایی که در موزه های دنیا ویا در کلکسیونهای شخصی است و تا این تاریخ روی آنها تحقیق و مطالعه شده عبارتند از: ۶۵ اسطرلاب ساخت هنرمندان ایران و ۲۷ اسطرلاب که نام سازنده مسلمان بر روی آنست که به نام (هندی مسلمان و یا هندی محمدی) معروف است. حتی آرشیو موزه علوم لندن تعدادی از آنها را به نام هندی ایرانی (مربوط به دوره مغول) ضبط کرده است. (شکل ۱۱) اسطرلابی ایرانی است که در زمان مغولها ساخته شده، هشت عدد اسطرلاب هندی و بیست و یک اسطرلاب عربی موجود است که نامهایی از کشور سوریه مصر و عراق در آنها خوانده میشود. ۴۲ اسطرلاب مراکشی و اسپانیایی دوره اسلامی و ۲ اسطرلاب معروف عبری یهودی است.

دو اسطرلاب جالب و ارزنده نفیسی در موزه فلورانس است، که روی آنها این نامها ذکر شده اند:

۱- عمل محمود بن ابوالقاسم بن بکران النجار الاصفهانی الصالحانی (۴۹۶ هـ - ق ۱۱۰۳ م).

۲- عمل حمید بن محمود الاصفهانی (۵۴۷ هـ - ۱۱۵۲ م) که جزو لیست فوق منظور نشده اند.

بزرگترین اسطرلابی که نامی از آن باقی مانده اسطرلابی است به قطر ۲ متر و ۱۰ سانتی متر متعلق به مهاراجه (جی سینگ) Jai Singh است که علاقه بسیاری به علم نجوم داشت و آنرا در شهر (جی پور) هندوستان ساخته است، کوچکترین و دقیقترین اسطرلابی که تا این تاریخ ساخته شده اسطرلابی است که محمد مهدی یزدی در سال (۱۰۵۹ هـ) به قطر ۴۹ میلی متر ساخته و با جواهراتی آنرا زینت داده و تقدیم شاه عباس کرده است. متأسفانه این اسطرلاب از دست ما خارج شده و در موزه لوور پاریس نگهداری میشود. (شکل ۱۲) شکل و اندازه واقعی کوچکترین اسطرلاب دنیا است که به دست هنرمند ایرانی ساخته شده است).

شاردن سیاح معروف فرانسوی که در زمان شاه عباس کتاب سیاحتنامه خود را نوشته است در فصل مربوط به (علوم ایرانیان) مینویسد:

«هنگام اقامت من در اصفهان منجمی که در ساختن اسطرلاب بسیار نامبردار بود، آخوند محمد امین نام داشت که مردی دانشمند و صنعتگر بسیار ماهری بود. مشارالیه فرزند منجم و عالم دیگری است به نام ملا حسنعلی.

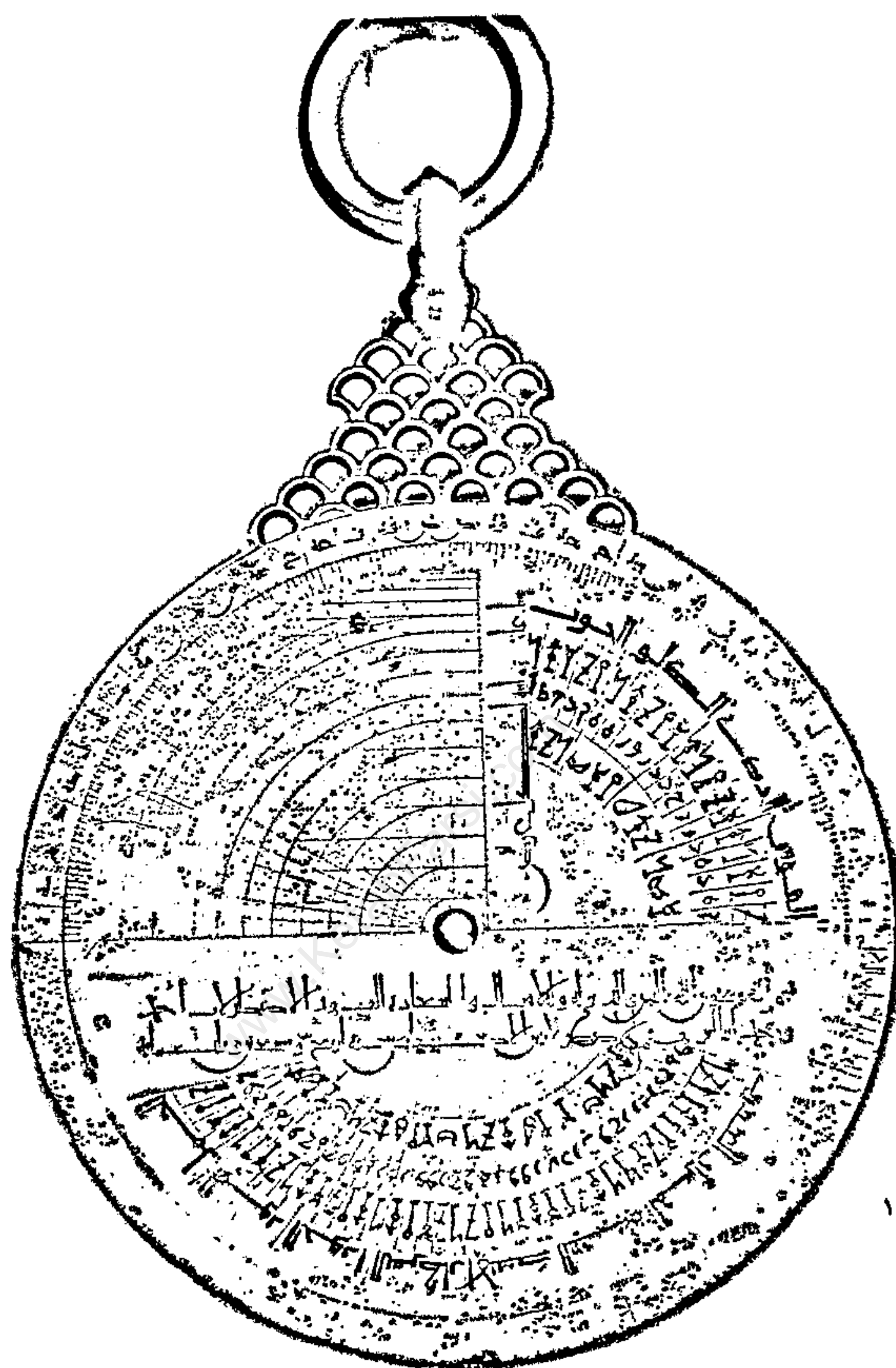
آخوند محمد امین علاوه بر آگاهی عمیقی که از علم هیئت و نجوم داشت در ساختن ابزار و آلات ریاضی دارای مهارت بی نظیری بود، رئیس مبلغین (مسیحی) به نام کاپوسین

در اصفهان میزبان اولیه من بود او که مرد بسیار متبحری در فنون ریاضی بود مرا با این آخوند آشنا ساخته و اغلب اوقات مرا پیش او میبرد و در کاری که در پیش داشتیم هدایت میکرد. در حقیقت کلیه مطالب و مندرجات کتاب من راجع به هنر و صنعت منجمین ایرانی در ساختن اسطرلاب که بعد از شرح اصطلاحات (علوم فلکی ایرانیان و ملاحظات چند در باب آن) نقل میشود مشاهدات من در پیشگاه این دانشمند فاضل، آخوند محمد امین است»^{۲۳}.

دانشمند کاپوسین که تفصیلات مربوط به اسامی ساختمان اسطرلاب ایرانی در این کتاب از افادات مشارالیه است پس از تحسین و تمجید شیوه کار صنعتگران ایرانی برایم چنین گفت: «من مدتی مدید اسلوب صنعت اسطرلاب ایرانی را با اصول هندسی و روش فنی (اشتغلرین و رکیومونتاس) راجع به ساختن اسطرلاب مقایسه و مقابله کرده ام و زوایا و اوتار و مماسها و دیگر قسمتهای موجود در (دستور) ایرانی را با توضیحات و تفصیلات دو دانشمند مذکور که مورد استفاده و استعمال اروپاییان در صنعت اسطرلاب است سنجیده ام هر دو روش یعنی ایرانی و اروپایی بر اساس مشابه و حتی اسلوب واحد یافته ام به طوری که میتوان گفت یکی از دیگری اقتباس شده است، معذالك باید اعتراف کرد که شیوه صنعت ایرانی برتر و بهتر از اروپایی است»^{۲۴}.

محققین و ریاضی دانان ایرانی هر يك به سهم خود، علم نجوم، هیئت و اسطرلاب را به حدی به تکامل رسانیدند که نه تنها مایه اعجاب دانشمندان نجوم گردید، بلکه اکثر دانشمندان جهانی، امروزه بابه کاربرد این دستگاه نجومی در رصدخانه های خود استفاده شایانی از آن به عمل می آورند. و حتی هم اکنون نوع پلاستیکی اسطرلاب مانند خط کش محاسبه ساخته و تهیه شده و در دسترس علاقمندان دانش نجومی نقاط مختلف جهان قرار گرفته است.

يك نوع اسطرلاب پلاستیکی توسط بنگاه ژرژ فیلیپ و پسر درلندن چاپ و ساخته شده و نوع کامل و دقیق آن که دارای صفحات آفاقیه است توسط شرکت سیلکوك میلر برای وزارت دریاداری امریکا تهیه و به فروش میرسد. شکل ۱۳ صفحه عنكبوتیه ساده و شکل یکی از صفحات آفاقیه اسطرلاب ژرژ فیلیپ است. به طور کلی چون تهیه، طرح، محاسبه، ساختن و حکاکی يك اسطرلاب سالها به طول میانجامد و دقت و ظرافت و محاسبه آن واقعاً يك شاهکار علمی بود، از این لحاظ اسطرلابهای ساخته شده همیشه به نام حکمرانان و یا پادشاهان وقت بودند که عالیتترین آنها امروزه هر يك با قطر و ابعاد مختلف زینت بخش غرفه موزه های جهان است. بی مناسبت نیست که به انواع اسطرلابهای یاد شده نیز يك نوع اسطرلاب قدیمی را که سازنده آن (بستاو لوس - یاب - تستاو لوس) یونانی بوده و در سال ۹۲۵



شکل ۱۰

سر بازان مغول افتاد، که هریک به نوبه خود شاهکاری از اسطرلابهای بسیار جالب جهان هستند و امروزه تعدادی از آنها را در موزه‌های روسیه، آلمان، فرانسه، ایتالیا، انگلستان، آمریکا و حتی در چین می‌بینیم که نگهداری میشوند.

۴- اسطرلاب در دیوان شعرا

در شعر و ادبیات فارسی لفظ اسطرلاب درخشندگی خاصی دارد شعرا و نویسندگان بابه کار بردن آن باب تشبیهات،

میلدیدی پیدا شده است اضافه نماییم. نام سازنده آن در آرشیو تاریخ علوم جهان در جلد ۲۴، شماره ۹۴، ژوئن ۱۹۴۷ آمده است و در کنگره تاریخ علوم که در توکیو تشکیل گردید بحث و گفتگویی درباره این اسطرلاب به عمل آمد. در اواخر سالهای قرن سیزدهم اسطرلابهای هندی در شرق و نوع اسپانیایی در غرب اروپا رواج بسیار پیدا کرد و سپس به شمال اروپا راه یافت و در دسترس مردم جهان قرار گرفت.

تعداد زیادی از اسطرلابهای زیبا و ظریف ایرانی به هندوستان رفت و در زمان حمله مغول به شهر لاهور به دست

۲۲- صفحه ۸۵۸ دایرةالمعارف اسلامی.

۲۳- صفحه ۱۵۸ و ۱۴۹ سیاحت‌نامه شاردن، ترجمه علی عباسی.

استعارات و کنایات بسیاری را گشودند، حتی پاره‌ای از شعرا از آن هم فراتر رفته و دربارهٔ اسطرلاب و زیج اصطلاحات آن اشعاری سروده‌اند که تعدادی از آن به‌عنوان نمونه آورده میشود:

«صبح چون عنكبوت اسطرلاب
بر عمودزمین تنیده لعاب» نظامی
«همه زیج فلک جدول به جدول
به اسطرلاب حکمت کرده ام حل» نظامی
«در نمودار زیج اسطرلاب
در کشیدی ز روی غیب نقاب» نظامی
«گر منجم به روی او نگرد
فکند ارتفاع اسطرلاب» نظامی
«از نعل هندی تختش و از تیر فلک میل
وز قوس و قزح زیجش و از ماه اسطرلاب» خاقانی
«به آن صفت که به و هم اندرش نیایی جفت
به آن عدد که به زیج اندرش نیایی سر» عنمری
«علت عاشق ز علتها جداست
عشق اسطرلاب ز اسرار خداست» مولوی
«آن منجم چون نباشد چشم تیز
شرط باشد مرد اسطرلاب ریز» مولوی
«بگسلد از یکدگر دردم چو تار عنكبوت
گر کنی چون اسب اسطرلاب از قطبش جدا» اشرف
«منجم به بار آمد از نور مه
گرفت ارتفاع سطرلابها» منوچهری
فردوسی در چند جای شاهنامه ابیاتی در مورد اسطرلاب سروده است که اشعار زیر قسمتی از آن جمله است:
ستاره شمر پیش او شهریار
پر اندیشه و زیجها در کنار
همه زیج و صلاب برداشتند
بر آن کار یک هفته بگذاشتند
به صلاب کردند زاختر نگاه
هم از زیج رومی بجستند راه
سهروزاندر آن کارشان شد درنگ
برفتند با زیج رومی به جنگ
بیاورد صلاب و اختر گرفت
یکی زیج هندی به بر در گرفت
اسدی در گرشاسب نامه بیتی بدین شرح دارد:
بدانست کافتاد خواهد شکست
سبک نزدشه رفت زیجی به دست

یا

ز قنوط واز دنیرو مرغ و مای
برفتند با زیج هندی ز جای (فردوسی)

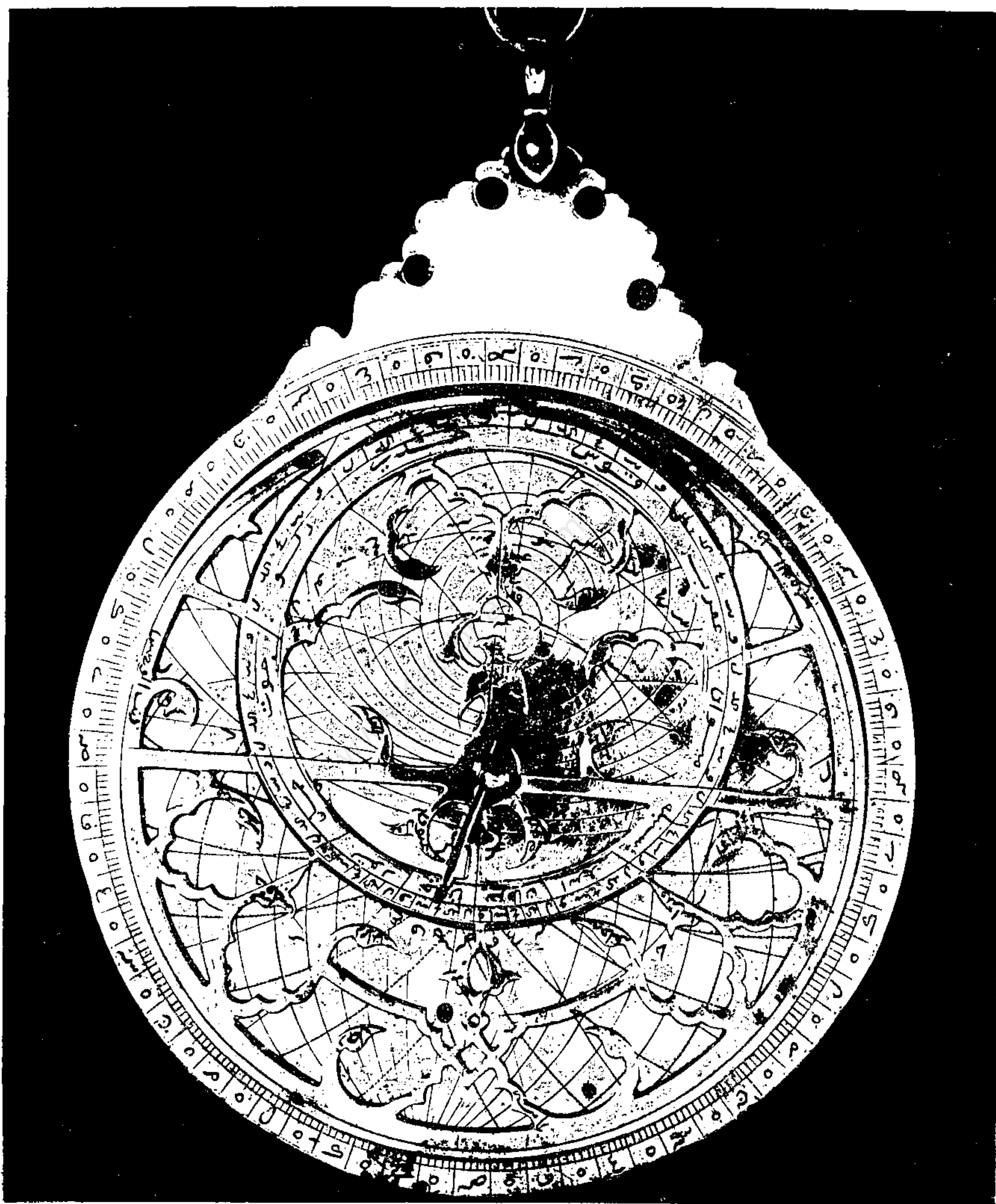
که در اشعار فوق کلمات (عنكبوت - اسطرلاب - عمود - زیج - فلک - جدول - منجم - ارتفاع - نعل هندی - تیر فلک - جفت - اسطرلاب ریز - اسب - قطب - ستاره - صلاب - اختر - زیج رومی - مای - ماهی - زیج هندی) از اصطلاحات هیئت و نجوم و اسطرلاب است.

اشعار گوناگون دیگری هم از شعرای معروف علی‌الخصوص از حافظ شاعر ملکوتی و آسمانی در دسترس داریم که بجاست چند بیتی از آن را در اینجا نقل کنیم. ابیات مذکور هر کدام حاوی مطالب نجومی بسیار جالبی است که درخور تعمق و توجه و فی الواقع میتوان برهریک از آنها رساله مبسوط و مفصلی نوشت و مطالب آنرا تجزیه و تحلیل کرد و آنگاه دریافت که چه گنجینه دانش عظیمی از نجوم در سینه این شاعر آسمانی ایران نهفته بوده است.

به سر جام جم^{۲۵} آنگه نظر توانی کرد
که خاک میکند کحل بصر توانی کرد
هر آنکه راز دوعالم ز خط ساغر خواند
رموز جام جم از نقش خاک ره دانست
گفتم ای مسندجم، جام جهان بینت کو
گفت افسوس که آن دولت بیدار نهفت
جام جهان نماست ضمیر منیر دوست
اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است
ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند
هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
گرت هواست که چون جم به سر غیب رسی
بیا و همدم جام جهان نما می باش
گوهر جام جم از کان جهان دگر است
تو تمنا ز گل کوزه گران میداری
گفتم این جام جهان بین به تو کی داد حکم
گفت آن روز که این گنبد مینا میکرد
حکیم استاد ابوالقاسم فردوسی شاعر قرن چهارم و پنجم ایران که کتاب مدون و مرتبی از داستانها و تاریخ کهن ایران نوشته است در آنجایی که به نام (جام جم) برخورد میکند مطالب بسیار جالبی را برای ما شرح میدهد.
در جلد دوم هنگام شاهنشاهی کیخسرو می‌سراید:
چو نوروز خرم فراز آمدش
بدان (جام) فرخ نیاز آمدش
بیخشود مرگیو را شهریار
بخوانید آن جام گوهر نگار

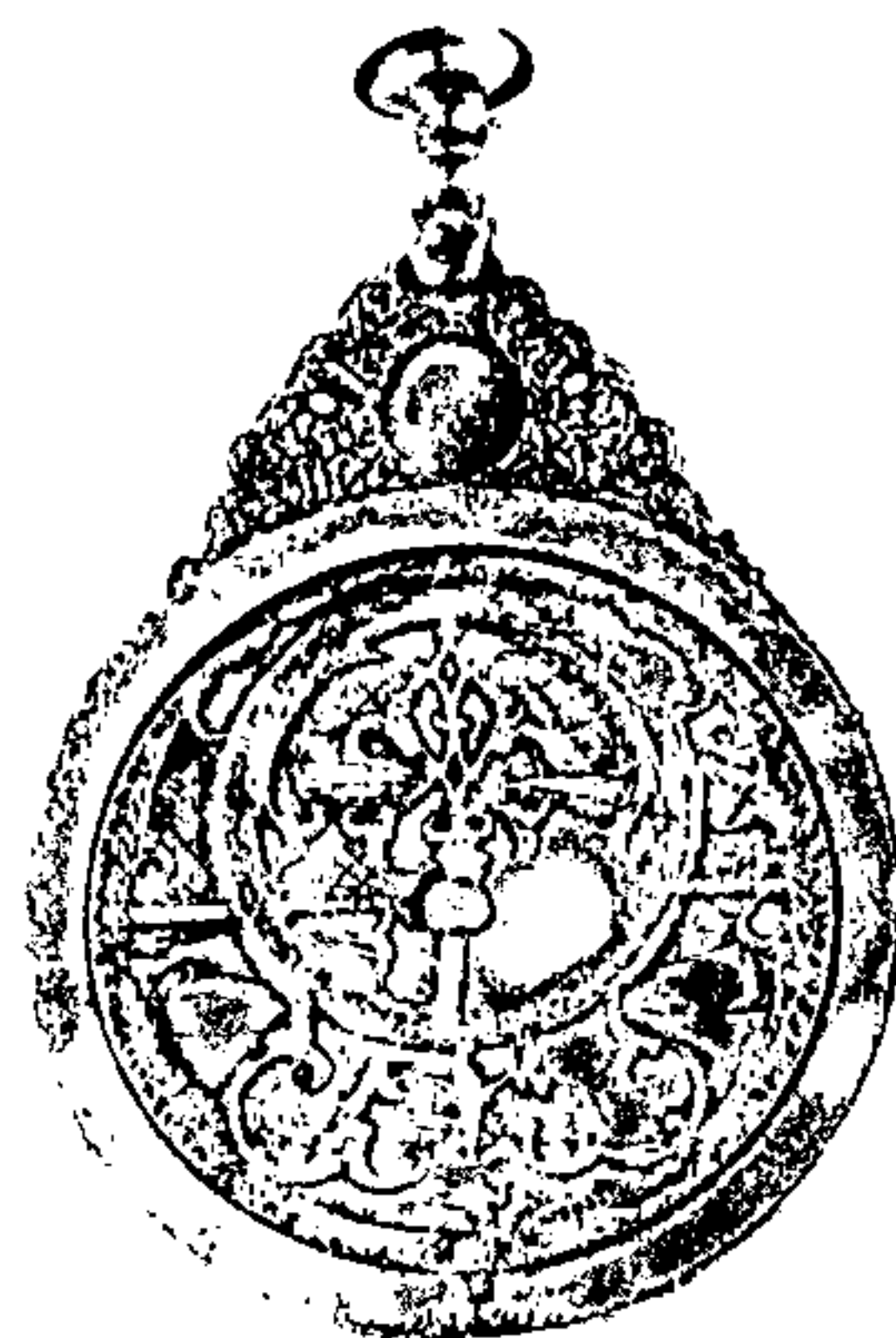
۲۴- صفحه ۱۵۴ سیاحت نامه شاردن، ترجمه آقای عباسی.

۲۵- همانطور که قبلاً اشاره شد، جام جم، جام جهان نما نام امیل اسطرلاب است.



شكل ١١

بالا : شکل ۱۲
پائین : شکل ۱۳



پس آن جام بر کف نهاد و بدید
 در او هفت کشور همی بنگرید
 ز کار و نشان سپهر بلند
 همی کرد پیدا چه و چون و چند^{۳۶}
 ز ماهی بد جام اندرون تا بره
 نگارید پیکر بدو یکسره
 چه کیوان چه هر مزچه بهرام و شیر
 چو مهر و چوماه و چونا هید و تیر
 همه بودنیها بدو اندرا
 بدیدی جهاندار افسونگرا
 و در جلد سوم شاهنامه درباره لشکر کشی اسکندر به
 هندوستان چنین آورده است :
 که افزایش آب این جام چیست
 نجومی است یا آلت هندسیست
 چنین داد پاسخ که ای شهریار
 تو این جام را خوار مایه مدار
 که این در بسی سالیان کرده اند
 بدین در بسی رنجهها برده اند
 زاختر شناسان هر کشوری
 زهر جاکه بد نامور مهتری
 برکید^{۳۷} بودند کاین جام کرد
 بروز سپید و شب لاجورد
 همه طبع اختر نگه داشتند
 فراوان براین روز بگذاشتند
 تو از مغنیاطیس گیر این نشان
 که او را کسی کرد آهن کشان
 همه بودنیها بگوید به شاه
 ز گردنده خورشید و رخشنده ماه
 بهترین شعری که یکایک اجزای اسطرلاب را میتوان در
 آن جستجو کرد شعر زیر است که شیخ بهائی در رساله
 «تحفه حاتمیه» آورده است :
 ام است و صفایح و شطایاست بدان
 پس حلقه و عروه و علاقه است عیان
 قلس و فرس و عضاده و قطب و مری-
 کرسی و مدیر و عنکبوت و دفتان
 اشعار زیر از تقی الدین ابوالخیر محمد بن فارسی مشهور
 به (فهمی) است. او کتاب جالبی درباره اسطرلاب مسطح
 نوشته و در آن کتاب موارد کاربرد اسطرلاب را یک به یک شرح

داده است، در فصلی که ادوات اسطرلاب را تشریح کرده مینویسد:

جام جهان نما که بود شهره نزد خلق
 «فهمی» اسامی ادواتش کند بیان
 ام است و عنکبوت و فرس باز قطب و قلس
 کرسی علاقه و حلقه و عروه دفتان
 انبویه و اعضا ده گر ثقبه و مدیر
 پس ماسکه و شطیه و مری با صفحه دان
 همچنین شعری در طریقه به کاربرد جام جهان نما در یک
 رساله خطی در کتابخانه مجلس شورای ملی است، به این شرح:
 آنچه از ماه می رود بدشمار
 هر یکی را دوازده انگار
 بعد از آن طرح می کنی سی سی
 تا بدانجا که مقعد است رسی
 بعد از آن بین که آفتاب کجاست
 از دوم برجش ابتدا کن راست

در پایان این فصل اظهار نظر شاردن را درباره ساختن
 اسطرلاب که مایه افتخار و مباهات ایرانیان است به عنوان حسن
 ختام نقل میگرد:

«چون اسطرلاب یگانه دستگاه مورد نیاز منجمین
 ایرانی بوده، از این لحاظ میتوان گفت که ایرانیان این دستگاه
 را دقیق و ظریفتر از سایر مردم نقاط دنیا ساخته اند و همیشه
 ساختن آن را بدست استادترین هنرمند سپرده اند. بهترین
 اسطرلابها در تمام دنیا ساخته ایرانیان است و محاسبات و
 ترسیمات خطوط و دوائر آنها دقیقتر و صحیحتر از سایر
 اسطرلابهاست».

«دلیل آنکه اسطرلابهای ایرانی تا به این حد بدرجه
 اعلی و خوبی و ظرافت ساخته و محاسبه شده است، علت آن است
 که اسطرلابهای مذکور با نظارت و مشارکت خود منجمین و
 دانشمندان ریاضی ساخته میشدند و اگر تهیه آنها فقط به عهده
 صنعتگران هنرمند می گذاشتند شاید امروز این ارزش علمی
 را در سطح جهانی دارا نبودند که تا این حد بادیده تحسین
 به آنها بنگریم و مایه مباهات و افتخار علم و دانش دنیا باشند».

۳۶- (چه) یعنی ماهیت (Quiddity) - چون به معنی کیفیت
 (Quality) و چند به معنی کمیت است (Quantity)
 ۳۷- کید- دانشمند و منجم و ریاضی دانی بود که در شهرهای نینوا-
 کلد- آشور- بابل- زندگی میکرد است.

تاریخ رقص در ایران

(۳)

یحیی ذکا

هرودوت و باسانی نمی‌توان پذیرفت که در میان ایرانیان چنین آیینی برگزار نمی‌شده و این تیره از آریاییان در جشنها و پرستش خدایان خویش، رقص مذهبی انجام نمی‌داده‌اند. در این باره هم باید گفت یا مدارك ما کم و نارساست و یا پیدایش اندیشه و باورهای نوینی، انگیزه آن گردیده است که این آیین دیرینه آدمیان در میان ایرانیان آن‌زمان فراموش گردیده بکار بسته نشود.

از سوی دیگر چون در روزگار هخامنشی و اشکانی نمونه برخی از رقصهای مذهبی مهری در میان ایرانیان دیده می‌شود، شاید بتوان گمان برد که در دوره‌های پیش از آن نیز، چنین رقصهایی انجام می‌گرفته است، لیک در هرسان زنجیر تاریخ رقص در این زمان گسیخته است و آثاری در دست نیست، مگر اینکه در آینده بر اثر کاوشهای نوین، مدارك دیگری بدست آید و آنرا از تاریکی بیرون آرد.

با این همه، جای یادآوری است که بی‌گمان رقص و موسیقی برای شادی و خوشی در بزرها و برانگیختن احساسات رزمی و شهوانی همواره در میان ایرانیان در همه زمانها رواج داشته و برقرار می‌شده است. در داستانها و نوشته‌های تاریخی این دوره‌ها، اشاره‌هایی هست که انجام این گونه رقص‌ها را در میان تیره‌های گوناگون ایرانی روشن می‌گرداند.

رقص در دربار پادشاهان ماد

گرنفون تاریخ‌نویس یونانی در نخستین بخش از کتاب یکم «کورشنامه»، داستانی آورده که از آن چنین دانسته می‌شود که رقص در دربار پادشاهان ماد برقرار می‌شده و خود شاه نیز گاه بگاه در برابر دوستان و نزدیکان خود، بیایکوبی و دست‌افشانی برمی‌خاسته است.

داستان چنین است که: «روزی کورش در حضور نیای خود استیاگ پادشاه ماد بوده، گفتگو از مهارت شربت‌داران شاهی و ظرافت ساقیگری «ساکاس» ساقی‌استیاگ

آثار و مدارك درباره رقص در دوره‌های تاریخی ایران، بویژه در روزگار مادها و هخامنشیان و اشکانیان در سنجش با دوره‌های پیشین، بسیار ناچیزتر و کمیاب‌تر است، آثار و نگاره‌های بازمانده از این دوره‌ها، همچنین نوشته‌های تاریخ‌نویسان باستانی، در این جستار (مبحث) مهر خاموشی بر لب زده و کوچکترین یادی از رقص و چگونگی آن نمی‌کنند.

این کمبود آثار و مدارك و یاد نکردن تاریخ‌نویسان را شاید بتوان چنین باز نمود که سرازیر شدن آریاییان در سرزمین ایران و در آمیختن آنان با مردم بومی این آب و خاک، انگیزه پیدایش هرج و مرج در کیش و زندگی و آیینهای بومیان گردیده و شکست خوردگان رفته رفته، کیش و آیینهای آریاییان را پذیرفته و باورها و آیینهای کهن خود را از دست داده‌اند. زیرا می‌دانیم آریاییان با آنکه بسیار چیزها از فرهنگ مادی مردمان بومی و همسایگان‌شان فرا گرفته بودند، و زندگانی خود را بروش آنان بسر می‌بردند، لیک در کارهای کیشی و معنوی و آیینها، از این مردمان پیروی نکرده، همان ویژگیهای نژادی و معنوی و خوی‌های خود را نگاه داشتند و چون در آن هنگام در برپا داشتن آیینهای کیشی آریاییان رقص و موسیقی بکار بسته نمی‌شد و چندان ارجی نداشت از اینرو این دو هنر چنانکه بایست در میان آنان پیشرفت نکرده و در آثار و نوشته‌های آن روزگاران جای پای از خود باز نگذاشته است.

هرودوت در جایی که درباره آیینهای کیشی ایرانیان هم‌روزگار هخامنشی می‌نویسد، یادآوری می‌کند که آیینهای کیشی آنان با آهنگ و موسیقی همراه نبوده است و ایرانیان موسیقی کیشی نداشته‌اند، و چون رقص بی‌موسیقی کاری نشدنی است، پس پیداست که رقصهای دینی نیز در میان آنان رواج نداشته است، لیک از سوی دیگر چون در شاخه‌های دیگر مردم آریایی‌نژاد از هندی و اروپایی، رقصهای مذهبی بفرآوانی انجام می‌گرفته است از اینرو تنها بگفته

پیش می‌آید و کورش که از او بعلت بهانه‌هایی که می‌گرفته تا کورش را بنزد نیایش راه ندهد، دلخوش نبود، بجوش می‌گوید «به ساکاس بفرما که جامی بمن دهد تا من هم شراب برای تو بریزم و اگر توانستم، دل ترا برابیم. استیاگ امر کرد جامی باو بدهند و او اول جام را شسته بعد از شراب پر کرده طوری دلپسند آنرا به استیاگ داد که جد و مادرش نتوانستند از خنده خودداری کنند، کورش هم خندید و در حال جد خود را گرفته بوسید و بعد گفت: «ای ساکاس تو تباه گشتی، من جای ترا گرفتم، من از تو بهتر شراب‌خواهم ریخت ولی برخلاف تو من شراب نخواهم خورد» علت این حرف کورش این بود که شربت‌داران وقتی که شراب می‌ریختند با آلتی قدری از آن بدست چپ ریخته می‌آشامیدند تا جرئت نکنند زهر در شراب ریزند. استیاگ بطور مزاح گفت «خوب حالا که تو این قدر ماهرانه از ساکاس تقلید کردی چرا خودت شراب نخوردی». کورش جواب داد «ترسیدم زهر در جام باشد زیرا روزیکه تو بمناسبت عید تولدت بدوستان ضیافت دادی، من بخاطر دارم که ساکاس شراب می‌ریخت» استیاگ گفت «از کجا دانستی که زهر در جام بود؟». «از اینجا که شما تماماً اختیار جسم و عقل را از دست داده بودید، اولاً مرتکب چیزهایی می‌شدید که باطفال هم اجازه نمی‌دهید بکنند، همه با هم فریاد می‌کردید، ملتفت نبودید که بیکدیگر چه می‌گفتید، آوازه‌های مضحک می‌خواندید و بی آنکه آواز دیگری را بشنوید، قسم می‌خوردید که آوازش دلرباست، هر کدام از شما به نیروی خود می‌بایست ولی وقتی لازم شد برخاسته رقص کنید، نه فقط نمی‌توانستید برقصید، بلکه نمی‌توانستید بایستید، خودت و دیگران فراموش کرده بودید که تو شاهی...».

این نوشته گرنفون، اگر افسانه است یا تاریخ بهرسان تنها مدرکی است که روشن می‌سازد، در دربار پادشاهان ماد، رقص‌های تفریحی و نشاط‌انگیز انجام می‌گرفته و خود شاه هم در این گونه رقصها هنبازی می‌کرده است و چون رقص در دربار بوده، می‌توان گفت که در میان مردم نیز رواج داشته است، لیک درباره این که این رقصها چگونه بوده و چه‌سان انجام می‌گرفته آگاهی درستی در دست نداریم.

رقص در روزگار هخامنشیان

با افسوس باید گفت که داستان رقص و چگونگی آن در روزگار هخامنشیان، چندان روشنتر از روزگار پادشاهان ماد نیست و درباره این دوره نیز، جز چند اشاره کوتاه در نوشته‌ها، چیزی بر آگاهی‌های ما نمی‌افزاید.

رقص کورش در پارس

نخستین اشاره‌یی که برقص در نزد پارسیان شده است، در کتاب گرنفون است که می‌نویسد: «کورش چون پیر شد برای هفتمین بار، از آغاز شاهنشاهی خود، سفری به پارس کرد، پدر و مادرش چندین سال پیش مرده بودند. پس از درآمدن پارس آیین قربانی بجای آورده و برای خدایان بر بنیاد آیین پارسی رقصهایی را آغاز کرد و بخششهای فراوان به مردم نمود...».

آموختن رقص

آرتینوس تاریخ‌نویس سده چهارم میلادی از کتاب هفتم دوریس که در سده سوم پیش از میلاد می‌زیسته است، و او از زبان کتیراس پزشک دربار ایران، داستانی از چگونگی برگزاری جشن مهرگان در ایران آورده می‌نویسد: «در میان همه جنبشها، تنها در «جشن مهر» Mithras (مهرگان) پادشاه ایران مست می‌شد و ایرانیان می‌رقصیدند، جز ایرانیان دیگر هیچ مردمی از کشورهای آسیایی، چنین کاری نمی‌کنند، ایرانیان همانگونه که خواندن می‌آموزند، اصول رقص را نیز می‌آموزند و چنین باور دارند که رقص نیز همچون ورزش تن آدمی را نیرومند می‌سازد».

عبارت «همانگونه که خواندن می‌آموزند، اصول رقص را نیز می‌آموزند» که آرتینوس از کتاب دوریس و او از زبان کتیراس، می‌آورد شایسته توجه بسیارست و نیک نشان می‌دهد که رقص در زندگانی روزانه ایرانیان آن روزگار، تا چه اندازه دارای ارج بوده است که آنرا در نزد آموزگاران، همچون خواندن و نوشتن می‌آموخته‌اند.

رقص پارسیانه

در تاریخ شاهنشاهی هخامنشی نوشته اولمستد آمده است: «سالی یکبار در جشن مهرگان فرمانروای هخامنشی ناچار بود با «هوم» سکرآور مست شود و رقص «پارسیانه» کند که آن بازمانده‌یی از رقص جنگی روزگار پیشین بود.

چون جشن مهرگان برای نیایش و پرستش «میترا» یا مهر، خدای فروغ و جنگ و پیما و نگهدارنده و دوستار سپاهیان و آریاییان برپا می‌گردید؛ از اینرو می‌توان گمان برد که این رقص پارسیانه که گذشته از شاهنشاهی هخامنشی، دیگران نیز در آن هنبازی می‌کردند، یک رقص مذهبی و رزمی بوده است، بدینسان که باشندگان در جشن پس از ستایش و نیایش مهر و انجام قربانی و نیاز «هئومه» و نوشیدن آن و پیدا کردن سرمستی و سرخوشی برقص رزمی پرهیجانی می‌پرداخته‌اند. در آن روزگار مهرگان یکی از جشنهای بسیار بزرگ و پرجار

ایرانیان بشمار می‌رفت و هنبازی شاهنشاه هخامنشی در این رقص مهری نشانه‌ی است از ارجی که به ستایش و نیایش این بگ بزرگ می‌نهادند.

این جشن آغاز زمستان بزرگ بود؛ چون در آن زمان ایرانیان تنها دوفصل داشتند، تابستان بزرگ و زمستان بزرگ، نوروز آغاز تابستان و مهرگان آغاز زمستان بود.

گمان می‌رود از روی گاهشماری هخامنشیان، مهرگان در ماه «بغ‌یادیش» که بمعنی پرستش خداست، برپا می‌گردید و در آن روز «مهر» باشکوه فراوان ستایش و پرستش می‌شد و جشن و آیین‌های مرموزی بنام او برگزار می‌گردید.

بر بنیاد آیین ودین هخامنشیان، نیایش کنندگان مهر می‌بایست، شستشوی مذهبی بجا آورده هنگام نیایش «برسم» (شاخه‌های جوان و تازه درخت انار) در دست گرفته و شیر را با «زور» یا آب مقدسی که بخشی از نوشته‌های مقدس بر آن خوانده شده بود (دراوستا آنرا «زاوثر» «Zaotra» می‌نامند) باشیره گیاه «هئومه»^۱ در آمیخته بنوشند و از نان مقدس «درئونه» «Daraona» بخورند. یکی از هفت‌مغی که این شیر را آماده کرد، نیازمهر می‌کرد. «زوت» نامیده می‌شد.

ما از گلنوشته‌هایی که در بایگانی تخت جمشید بدست آمده است می‌دانیم که در سال دوم شاهنشاهی خشایارشا (۱۹ سپتامبر ۴۸۴ ق. م. تا ۱۳ فوریه ۴۸۳ ق. م.) آیین نثار و نیاز «هئومه» در دربار هخامنشی انجام می‌گرفت و مستی و سرخوشی شاهنشاه هخامنشی و دیگران در جشن نیایش مهر از این نوشیدنی مستی‌آور بوده است.^۲

نوشته‌های خانم کوك

بهرسان، آگاهی ما از داستان رقص شاهنشاه هخامنشی و دیگران در جشن مهرگان چند جمله‌ی بیش نیست و در پیرامون آن بیشتر از این نمی‌توان سخن گفت، لیک با این کمبود مدارك و آثار، دانسته نیست «خانم نیلاکرام كوك» امریکایی که گفتار کوتاهی درباره رقص در ایران نوشته^۳ چگونه توانسته بنویسد که «در دوره هخامنشی بطوریکه از حجاریهای آن دوره معلوم میشود» (؟) رقص بطور دسته‌جمعی و بالاجتماع بعمل می‌آمده و نیز در سکه‌های آن دوره اسلوب رقصهای جنگی نشان داده شده است» (؟۱).

با کوششی که نویسنده برای یافتن مدارك بسنده بیشتری در زمینه رقص بکار بسته است جز آنکه در اینجا نوشته شده است چیزی بدست نیامده و در اینجا ناچار است بگوید که همه پندارهای خانم كوك، افسانه‌های بی‌پایه و خیال‌پردازی بی‌مدرکی است، اگر ما بخواهیم با این گونه افسانه‌ها از سان

ایستادن سربازان و آرایش آنها در سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید و تیراندازی و نیزه‌پرانی روی دريك‌ها (سکه‌های زرین)، چنین نتیجه‌های درخشان بسود رقص در روزگار هخامنشیان بگیریم و ایستادن و راه رفتن با سامان سربازان را، رقص‌های جنگی بشماریم، دانسته نیست پس چرا باید بهمین چیز اندك بسنده کنیم و در جهان پندار و گمان از رقصها و پایکوبیهای دسته‌بند در پیرامون کاخها و آتشکده‌ها و آتشگاهها و از مجلسهای باشکوه بزم و رقص دوشیزگان ارغوانی پوش در تالارهای تخت جمشید سخنی بمیان نیاوریم و این مهمانیها را شرح و بسط ندهیم و بگفته مثل مشهور: «اکنون که در عالم خیال پلو می‌خوریم، بگذاریم هرچه چربتر باشد».

ما نمی‌دانیم خانم كوك از کجای سنگ‌نگاره‌های تخت جمشید، حرکات رقص دسته‌جمعی استنباط کرده و از کدام پول زرین هخامنشی اسلوب رقصهای جنگی را بدست آورده است. ما که یکایک این آثار را از زیر چشم می‌گذرانیم، حتی يك حرکت ویژه‌ی که بتوان آنرا تعبیر و تفسیر برقص نمود نمی‌یابیم تا چه رسد بدکشف اسلوب اصلی رقصهای رزمی!

بی‌گمان در روزگار هخامنشیان رقص و موسیقی و آواز، برای شادی و دلخوشی در بزمهای طبقه‌های گوناگون مردم ایران رواج داشته است و اشاره‌های کوتاهی هم که در برخی از نوشته‌های کهن تاریخی هست این سخن را استوار می‌دارد، لیک نوشته‌های آنان، چنان نیست که بتوان از آنها، چگونگی رقصها و حرکات را دریافت و یا پیرامون آنها سخنان بیشتری گفت.

رقص در دربار خشایارشا

از نوشته‌های تاریخی کهن، چنین پیدا است که در بزمهای دربار خشایارشا برخی رقصهای تفریحی و شادی آور همراه با موسیقی و آواز، انجام می‌گرفته است و زنان غیر عقدی او که شماره‌شان فراوان بوده، می‌بایست هنگام خوراك خوردن، شاهنشاه و شاهبانوی هخامنشی را با موسیقی و رقصهای خود سرگرم و خوش دارند، و از اینجا می‌توان گمان برد که ناچار در بزمها و جشنهای فرمانروایان پایینتر و سرداران و بزرگان کشور نیز از اینگونه رقصها، انجام می‌گرفته است.

بزم رقص در سغد

یکی از مدارك بودن چنین رقصهایی در بزمها، که در

آن گذشته از رقاصه‌ها، دختران بزرگان ایران نیز به پایکوبی و دست‌افشانی می‌پرداخته‌اند، داستان دلدادگی و زناشویی الکساندر مقدونی با «رکسانا» دختر «اکسیارتس» سردار و خستریاون (ساتراپ) پارسی‌نژاد، استان سغد است.

بنوشته تاریخ‌نویسان یونانی، نخستین دیدار الکساندر با رکسانا در سغد، در يك بزم رقص بوده که در آن سی تن از دختران خانواده‌های بزرگ سغد نیز مهمان بوده‌اند.

«پلو تارخ» درباره دلدادگی و زناشویی الکساندر چنین می‌نویسد:

«اگرچه علت آن دلباختگی بود، زیرا نخستین بار که او را دید در يك بزم رقص بود و در همان دیدار، جوانی و زیبایی آن زن، دل الکساندر را ربود، با این همه زناشویی با او با مقصودی که داشت هم شایسته و هم سازگار بود».

«آریان» نیز همین داستان را بگونه دیگری در کتاب خود آورده است، ليك «کنت کورث» آنرا بسدرازی و بگونه‌یی که در پایین می‌آوریم نوشته است:

پس از آن الکساندر بولایتی رفت که «کوهورتانوس» والی آن بود و از ولات ممتاز پارس بشمار می‌رفت، او اظهار انقیاد کرد و الکساندر وی را بحکومت ابقا داشته از سه پسرش دو نفر را برای خدمت در لشکر مقدونی طلبید و حاکم مزبور پسر سوم خود را هم باختیار الکساندر گذاشت.

«کوهورتانوس» خواست ضیافتی برای الکساندر با تجملات مشرق‌زمین بدهد و باین مقصود سی نفر از دختران خانواده‌های درجه اول سغدیان را باین بزم دعوت کرد، دختر والی هم جزو آنان بود و این دختر از حیث زیبایی و لطافت مثل و مانند نداشت، و بقدری دلربا بود که درمیان آنهمه دختران زیبا، توجه تمام حضار را بخود جاب می‌کرد، الکساندر که مست باده عنایت‌های اقبال و ابخره شراب بود عاشق وی گشت».

کت کورث سپس می‌افزاید: «پادشاهی که زن داریوش و دختران او یعنی زنانی را دیده بود که کسی جز «رکسانا» در وجاهت پیاپی آنان نمی‌رسید، با وجود این نسبت بآنها حیساتی جز محبت پدر باولاد نیروورده بود و در اینجا عاشق دختری شد که نه در عروقتش خون شاهی جاری بود و نه از حیث مقام می‌توانست قرین آنها باشد».

بهرسان بودن این داستان و آگاهی در تاریخها، و برگزاری بزم رقص با دختران فرمانروا و بزرگان سغد، گذشته از این که از دیدگاه تاریخ رقص پرارزش می‌باشد، بلکه نشان می‌دهد که پایگاه رقص در آن روزگار (برخلاف دوره‌های بعد) بسیار ارجمند و والا بوده و حتی دختران فرمانروایان و بزرگان ایرانزمین نیز در چنین بزمهایی

همبازی کرده به پایکوبی و دست‌افشانی می‌پرداخته‌اند. چنانکه پیش از این هم نوشتیم، در آثار روزگار هخامنشی، هیچ‌نگاره و پیکره‌یی که نمودار حالت رقص باشد، تا کنون دیده نشده یا بسخن دیگر، ساخته نشده است، زیرا ایرانیان شهرنشین و درباریان شاهنشاهان هخامنشی، مردمانی بسیار جدی و متین و تشریفاتی و درباره زنان و دختران خود بسیار سختگیر بوده‌اند، از اینرو نه تنها از نگاشتن بزمهای رقص و از اینگونه آیین‌ها بر روی سنگ و فلز و ظرفها و جز آن، خودداری می‌کرده‌اند، بلکه حتی نخواستند که چهره و پیکره هیچ زنی و بانویی در جایی (جز در پنج‌جا) بنمایش گذاشته شود تا مبادا از ارج آنان که سخت پایبندش بودند بکاهد.

۱- نوشیدن «هئومه» يك آیین کهن آریایی است و از آن برای پدید آوردن بیخودی و خلسه مذهبی یا کیف مقدس سود می‌جستند، با آنکه در بخشی از اوستا (بخشهایی که سپس از کیش کهن‌تر یادین هخامنشیان وارد دین زردشت گردیده است) «هئومه» ستوده شده است، ليك در «گاتها» زردشت سخت بر نوشیدن آن نکوهش کرده و در جاییکه با خشم و تندى فراوان از قربانی گاو سخن می‌گوید این آشامیدنی را اهریمنی نامیده پیروان خود را از نوشیدن آن بدور می‌دارد.

۲- درمیان گلنوشته‌های پیدا شده از تخت جمشید، لوحی است از سال دوم شاهنشاهی خشایارشا که در آن دستور داده شده مزد مردی یا مگی که کار او «رئو، ایش - هوتی - ره» نامیده شده، پرداخت گردد. بخش دوم این واژه برابر است با واژه ایلامی «هوتی» = Hutti «بمعنی ساختن و انجام دادن که نشانه سوم شخص مفرد پران افزوده شده است و می‌توان آنرا ساخت یا سازنده ترجمه کرد، و برابر است با واژه پارسی‌باستان «Kara». بخش یکم برابر است با واژه اوستائی «raethwis» که در پهلوی بگونه «rathwis» درآمده و در پارسی‌باستان می‌تواند واژه‌بی‌باشد بگونه: «raethwis» یا «Kara» ، و این در اوستا نام یا پیش‌نام یکی از هفت موبدی است که هئومه را در آمیخته میان پیروان بخش می‌کند. درمیان پارسیان هند باین موبد «Raspi» می‌گویند، همچنین از گلنوشته‌های دیگر تخت جمشید چنین دانسته می‌شود که ساغرریزی یا فدییه و نثار نوشابه (Libation) در روزگار هخامنشیان رواج داشته و در آیین‌های مقدس دینی انجام می‌گرفته است. در یکی از لوحه‌های گلی نوشته شده: «دوازده کوزه شراب با دست، «ارته‌خرتو» به‌معنی برای انجام دادن آیین مقدس نثار باده رسیده است».

۳- ترجمه این گفتار یکبار در مجله انجمن ایران و امریکا و بار دوم بشکل دیگری (با ترجمه‌یی پر از غلط) در شماره دوم مجله نمایش هنرهای زیبای کشور بچاپ رسیده است.

مهر نقش

احمد گلچین معانی

صنعت حکاکی و مهرسازی پنجهزار سال سابقه تاریخی دارد و باستان‌شناسان در ضمن کاوشهای خود مهرهای منقوش استوانه‌ای و مدور و مخروطی شکلی بدست آورده‌اند که عمر آنها به سه هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح می‌رسد.

درباره مهرهای مزبور و نقوش و علائم روی آنها کتابها و مقالات سودمندی نوشته و نشان داده شده است که مهرسازی مقدمه پیداشدن خط بوده است. از آنجمله:

آقای دکتر جواد کامبیز پزشک عالی‌قدر و باستان‌شناس مشهور در مقاله‌ای تحت عنوان: (صنعت حکاکی و مهرسازی و مقدمات پیدایش خط در ایران باستان) نوشته‌اند:

«ضمن کاوشهایی که در مناطق تاریخی ایران بعمل آمده است، مهرهای منقوش استوانه‌ای و مدور و مخروطی شکلی بدست آمده که دانشمندان باستان‌شناس بازخمت بسیار توانسته‌اند از راه مقایسه و مطالعه دقیق نقوش و علائم آنها برشمه‌ای از رازهای فرهنگی مردم قدیم ایران معرفت حاصل نمایند.

نقوش و علاماتی که روی این مهرها نقر شده است شبیه به خطوط اولیه مصری بوده و در حقیقت جنبه نقاشی داشته است، رواج و استعمال آنها در ایران پس از ورود و هجوم ایلامیها به ایران در حدود ۳۵۰۰ قبل از مسیح صورت گرفته است.

در آن زمان نقش یا علامتی که بر روی مهر نقر میشده صاحب آنرا مشخص مینموده است، در حقیقت با پیداشدن مهر مقدمات اختراع خط نیز فراهم گردیده است. ضمن ساختن بعضی مهرها سوراخی به وسط آن تعبیه مینمودند و به وسیله ریسمانی که در آن سوراخ عبور داده میشد مهر را به اشیاء و ظروف می‌بستند و بدینوسیله اختصاص اشیاء یا اسبابی را به صاحبش معین مینمودند، بین مهرهایی که محصول حفاریهای علمی هیأت‌های خارجی در ایران است، مهرهای منقوش از عمق ۸ تا ۱۱ متری زمین یکی از تپه‌های قدیمی سیلک کاشان بدست آمده که می‌توان آنها را در ردیف کهنه‌ترین مهرهای ادوار باستانی بشمار آورد، جنس این مهرها از سنگ بوده و همراه

آنها مقداری اشیاء سنگی کوچک از قبیل: هاون و گرز و تبر و چاقو و آره سنگی که از لوازم و احتیاجات بشر اولیه آن سرزمین می‌باشد پیدا شده است. چون این اشیاء حاکی از قدیم‌ترین وسایل زندگانی مردم باستانی ایران است، بدینوسیله می‌توان به کهنگی مهرهایی که همراه این اشیاء پیدا شده پی برد. از مطالعه و مقایسه مهرهایی که ضمن حفاریهای علمی باستان‌شناسی پیدا شده شکل مهرهای قدیمی را به سه دسته می‌توان تقسیم نمود:

۱ - مهرهای مخروطی شکل که ابتدایی‌ترین طبقه مهر را تشکیل میدهد، بر قاعده مسطح مخروط علامت مشخصه را نقر مینمودند و بر رأس مخروط سوراخی جهت گذراندن ریسمان تعبیه میکردند، جنس این گونه مهرها از گل رس و در ۳۵۰۰ قبل از میلاد مسیح مورد استعمال بوده است.

۲ - مهرهای گنبدی شکل که بر بدنه آن سوراخی تعبیه میکردند، و جنس اینگونه مهرها از سنگ بود، گرچه مس هم در همان زمان که مهرهای سنگی مورد استعمال بود، جهت ساختن مهر بکار میرفته، ولی اکثر مهرهایی که از ادوار ماقبل تاریخ بدست آمده از سنگ ساخته شده است. غیر از سنگ و مس بعضی از احجار کریمه کم بهائیز جهت ساختن مهر بکار میرفته است.

۳ - نوع سوم مهرهای لوله‌ای یا استوانه‌ای شکل می‌باشد که در اصطلاح آنها را لول مینامند، جنس اینگونه مهرها غالباً از سنگ ولی از عقیق و مرمر و سنگهای قیمتی نیز ساخته میشد و در عصر هخامنشی استعمال آن رایج و متداول بوده است. نقوش و علامات مورد نظر را حکاکان ماهر آن عصر بر بدنه استوانه در نهایت ظرافت و دقت نقر مینمودند و در موقع استعمال، استوانه سنگی کوچک منقوش را روی لوحی از گل یا نظیر آن با فشار می‌غلطانیده‌اند و بدین طریق علائم و نقوش مهر به وضعی برجسته بر صفحه لوح نقش میگردد است

نقوش مهرهای اولیه علامت بسیار ساده مانند نیم دایره، مثلث، علامت صلیب، خطوط متوازی، خط و نقطه می‌باشد که

همه دارای معانی مخصوص و یا علامت مشخصه اشخاص بوده است. ولی به مرور نقوش مهرها پیچیده تر و اشکال آن کاملتر و زیباتر میشود چنانکه روی مهرهای استوانه‌ای شکل نقوش حیوانات و شکارگاهها، درختها و انسان و حیوان در حال جنگ دیده می‌شود.

نمونه اینگونه مهرها که زیبایی نقوش آنها نشانی از صنعت حکاکی در ادوار باستانی و از لحاظ علمی محصول پر بهای حفاریهای دقیق باستان‌شناسی است، در گنجینه مهرهای قدیمی موزه ایران باستان به معرض نمایش گذاشته شده است.

از روی نقوش این مهرها بخوبی می‌توان به وضع لباس، انواع پوشاکها، اندام و قیافه‌ها و شمه‌ای از سنن اجتماعی و دینی مردمان باستانی معرفت حاصل نمود

بنابراین نقوش روی مهر قبل از پیداشدن خط معرف اشخاص بوده و هنوز هم بعد از پنج هزار سال که از آغاز مهرسازی و صنعت حکاکی می‌گذرد استعمال مهرهای مخروطی دسته‌دار فلزی رایج است.^۱

نقل به اختصار از مجله آموزش و پرورش، ج ۲۳، ش ۱۱، ص ۴۱ - ۴۲

مهر در ادوار اسلامی برای افراد جامعه از لوازم زندگی محسوب میشده و به منزله شناسنامه بوده است، و هیچ نوشته‌ای بدون مهر سندیت و اعتبار نداشته است.

طومارها، فرمانها، قباله‌ها، وقف‌نامه‌ها، عقدنامه‌ها، و سایر مخطوطاتی که از روزگاران گذشته بدست ما رسیده است هر یک به مهرهای گوناگونی از شخصیت‌های مختلف ممهور است. عبارت روی مهرها و حسن خط آنها و جنس و شکل هر مهر بستگی به ذوق و سلیقه و مقام و منزلت اشخاص و مهارت و استادی حكاك داشته است.

برای ساختن مهر از برنج و مس و یشم و قانداش و بلور و مرمر و در و لاجورد تا سنگهای قیمتی بکار میرفته ولی رایج‌ترین آنها عقیق بوده است.^۲

گاهی محرابی یا بیتی و یا قسمتی از یک آیه قرآن کریم و یا نام یکی از پیغمبران و امامان که مناسبتی با نام صاحب مهر داشته بر روی آن نقش می‌شده است، و غالباً عبارت مزبور موزون و مقتفا بوده و آن را (سجع مهر) می‌گفتند، از قبیل:

شاهان و شاهزادگان

جهانشاه قره قویونلو (۸۴۱ - ۸۷۲ هـ، ق) :

من عدل ملک

جهانشاه

من ظلم هلك

رستم بیگ بن مقصود بیگ بن حسن بهادر آق قویونلو

(۸۹۷ - ۹۰۲ هـ، ق) :

عدل کن کر عدل گردی صف شکن

رستم مقصود بن سلطان حسن

سجع مهر دیگر :

آنکه دارد مهر مهر مصطفی بر جسم و جان

حاجب شاه ولایت رستم مقصود دان

محمد قلی قطبشاه (ولادت ۹۷۳ جلوس ۹۸۸ وفات

۱۰۲۰ هـ، ق) :

ملك جهان مرا که بزیر نگین شده

العبد محمد قلی قطبشاه

از حکم پادشاه جهان آفرین شده

سلطان محمد قطبشاه (ولادت ۱۰۰۱ جلوس ۱۰۲۰ وفات

۱۰۳۵ هـ، ق) :

نقش نگین دلست، حیدر صفدر مرا

العبد سلطان محمد قطبشاه

مهر سلیمان زحق، گشته میسر مرا

مهر دیگری ازو : محمد قطبشاه ۱۰۲۳

ایضاً سجع مهر دیگر ازو :

بندۀ شاه نجف سلطان محمد قطبشاه .

شاهزاده خانم زینب دختر شاه طهماسب اول :

بنت شاه دین طهماسب ۹۹۸ .

۱ - مهرهای استوانه‌ای شکل که در اعصار قدیم استعمال میشده و برای زدن روی لوح گلی بکار میرفته در زمان اشکانی بکلی منسوخ گردیده و بجای آن مهرهای مخروطی و گنبدی شکل یا نیم کره‌ای شایع و استعمال شده، این قبیل مهرها درازمنه ماقبل تاریخ نیز دیده شده است. مهرها را از احجار کریمه و چیزهای دیگر میساختند، کارگران اشکانی گاهی مهرهای زمان قدیم را تغییر داده و مهر اشکانی میساختند و یا اینکه آنها را خرد نموده و مهره درست مینمودند. این مهرها غالباً با مهارت صنعتی کنده شده و در حقیقت مجسمه‌های بسیار کوچک است.

در ساختن و طرح ریزی مهر موضوع فراوان بوده است : اسب سوار، نساویر، ربه النوع اناهید، مجسمه نیم تنه صاحب مهر، مناظر شکار، پهلوانی که ماری را مغلوب نموده، اشخاص مختلف در مقابل مذبح آتشکده، دوفکر که انگشتر یا حلقه با یکدیگر رد و بدل مینمایند و سایر موضوعهای دیگر در میان نقوش مهرها دیده میشود، نقش حیوانات نیز شایع بوده، مخصوصاً تصویر مرغ خیالی که بین اشکانیان و ساسانیان متداول بوده، شیر، گاو کوهان دار، قوچ، آهو و اسب معمول بوده است. بسیار مشکل است که بین مهرهای زمان اشکانی و مهرهای سلوکیدها که قبل از اشکانیان بوده و مهرهای ساسانیان که بعد از اشکانیان می‌آیند، فرق گذاشت و آنها را از یکدیگر تمیز داد، تا وقتی که سایر نقاط امپراطوری اشکانی با دقت تمام و اصول علمی کاوش نشده، خبره‌ترین باستان‌شناسان حاضر نیستند بطور یقین اظهار کنند که فلان مهر باید متعلق به عصر اشکانی باشد نه به عصر دیگر. (تاریخ صنایع ایران، تألیف دکتر ج، کریستی ویلسن، ترجمه دکتر عبدالله فریار، ص ۹۹ - ۱۰۰).

۲ - صائب :

سینه پیش ناخن الماس میسازد سپر

هر که خواهد چون عقیق ساده نام آور شود

شاهزاده خانم گوهر سلطان دختر شاه اسماعیل دوم :
پرورده ظل عصمت ربّ جلیل

گوهر سلطان بنت شاه اسماعیل
شاه عباس اول (۹۹۶ - ۱۰۳۸ هـ ، ق) :

بندۀ شاه ولایت عباس .

شاه سلیمان (۱۰۷۷ - ۱۱۰۵ هـ ، ق) :

از غلامی پادشاه نجف بین سلیمان رسد بعز و شرف
مهر دیگر : الملك الله ، انه من سلیمان .

نادر شاه افشار (۱۱۴۸ - ۱۱۶۰ هـ ، ق) :

مظهر لطف الهی نادر است .

شاهرخ نادری (۱۱۶۱ - ۱۲۱۰ هـ ، ق) :

شد در اقلیم رضا صاحب نگین

شاهرخ کلب امیر المؤمنین

ابراهیم برادرزاده نادر شاه : سلام علی ابراهیم .

کریم خان زند (۱۱۶۳ - ۱۱۹۳ هـ ، ق) :

یامن هو بمن رجاء کریم .

عباس میرزا نایب السلطنه : در دریای خسروی عباس .

محمود میرزا بن فتحعلیشاه صاحب مجمع المحمود :

چون طالع خسروست مسعود

محمود آمد صفات محمود

محمد علی میرزا دولتشاه :

زفتح علی شد چو حق منجلی

مه برج شاهی محمد علی

محمد شاه :

نگین بخش ملوک ترك و تازی

ملك سلطان محمد شاه غازی

ایضاً :

الملك الله

محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد

شکوه ملك و ملت رونق آیین و دین آمد

ناصرالدین شاه (در زمان ولیعهدی) :

ولیعهد شاه جهان ناصرالدین ۱۲۵۵ .

ناصرالدین شاه :

صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت

تا که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت

مظفرالدین شاه (در زمان ولیعهدی) :

بر مملکت ناصری ولیعهد بر رأیت نصر حق مظفر

امیر محمد نصیر خان تالپور والی سند (متوفی ۱۲۶۱ ق) :

سزدگر نهی بر ثریا سریر کسی را که باشد محمد نصیر

سجع مهر شاهان مخصوص کتاب :

خوشت مهر کتب خانۀ سلیمان جاه

بهر کتاب مزین چون نقش بسم الله ۱۲۴۴ ق

ناسخ هر مهر شد چون شد مزین بر کتاب

خاتم امجد علی شاه زمان عالیجناب

۱۳ ربیع الاول سنۀ ۱۱۹۸ داخل عرض شد

زهی مهر سلطان والا جناب

که زیبا بود بر جبین کتاب ۱۲۵۳ ق

بعضی از اکابر :

کامیاب هر دو عالم شد بتوفیق اله

موسی بن عیسی از لطف سلیمان پادشاه

۱۱۰۸ ق

فاضل خان صاحب مدرسه فاضلیۀ مشهد :

بندۀ شاه جهان فاضل خان .

احمد خان علاء الدوله : یأتی من بعدی اسمہ احمد .

ملا محمد صالح مازندرانی (متوفی ۱۰۸۱ هـ ، ق) :

یا صالح المؤمنین .

ملا محمد تقی مجلسی (متوفی ۱۰۷۰ هـ ، ق) :

تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقيًا ۱۰۴۷ ق .

بعضی دیگر از علمای عهد صفوی :

و مبشر ابرسول یأتی من بعدی اسمہ احمد ۱۰۴۰ .

المتوكل على الله عبده الصمد ، تقی الدین محمد ۱۰۵۱ .

يثق بالله الصمد محمد اشرف بن معز الدين محمد .

اللهم سبيلك الى الرضا (رضا) .

محمد نبی الله ، علی ولی الله ۱۰۶۶ (محمد علی) .

محمد حبیب الله ۱۰۲۵ (حبیب الله) .

سلام قولاً من ربّ رحيم (رحيم) .

الفقيه حسين الخوانساري (آقا حسين خوانساري متوفی

۱۰۹۹ هـ ، ق) .

المذنب نور الدين محمد جابری ۱۰۱۹ .

ان المتقين في مقام امين (امين) .

خادم الدين النبي الحنيف عبده محمد الحسيني .

الواثق برحمة الغني عبدالعال بن حسين الحسيني .

يا وهّاب الكريم انا من الشاهدين (عبدالوهاب) .

لا اله الا الله الملك الحق المبين ، عبدالراجي محمد امين .

سایر مردم :

بروز قیامت که لرزد جسد محمد بفریاد جعفر رسد

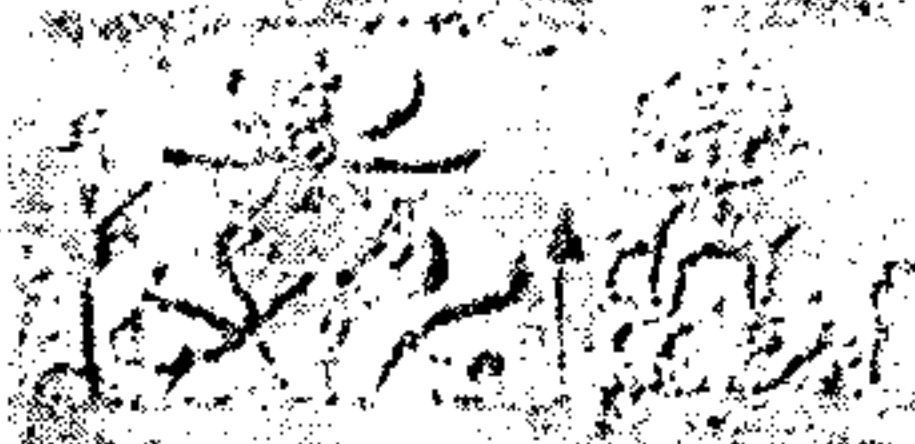
۱۱۶۵ هـ (محمد جعفر) .

یا محمد یا علی خیر البشر (محمد علی) .

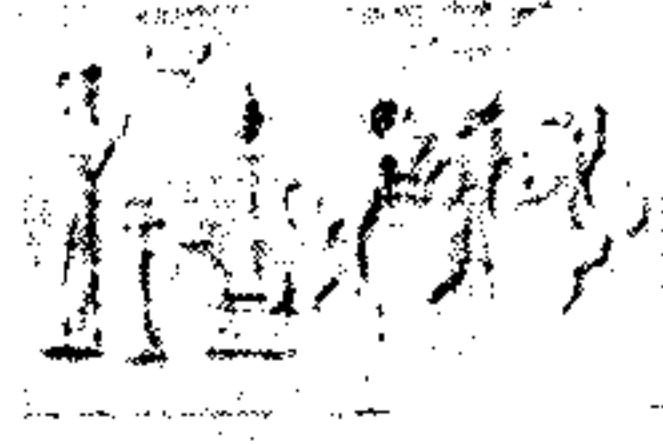
سیّد عالم علی ۱۲۲۴ (سید علی) .



A



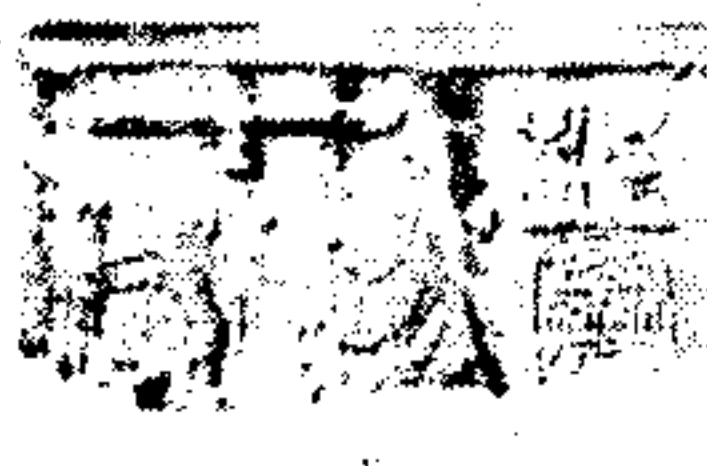
B



C



D



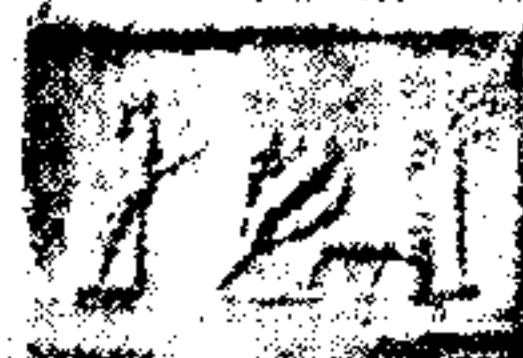
E



F



G



H



I



J



K



L



M



N



O



P



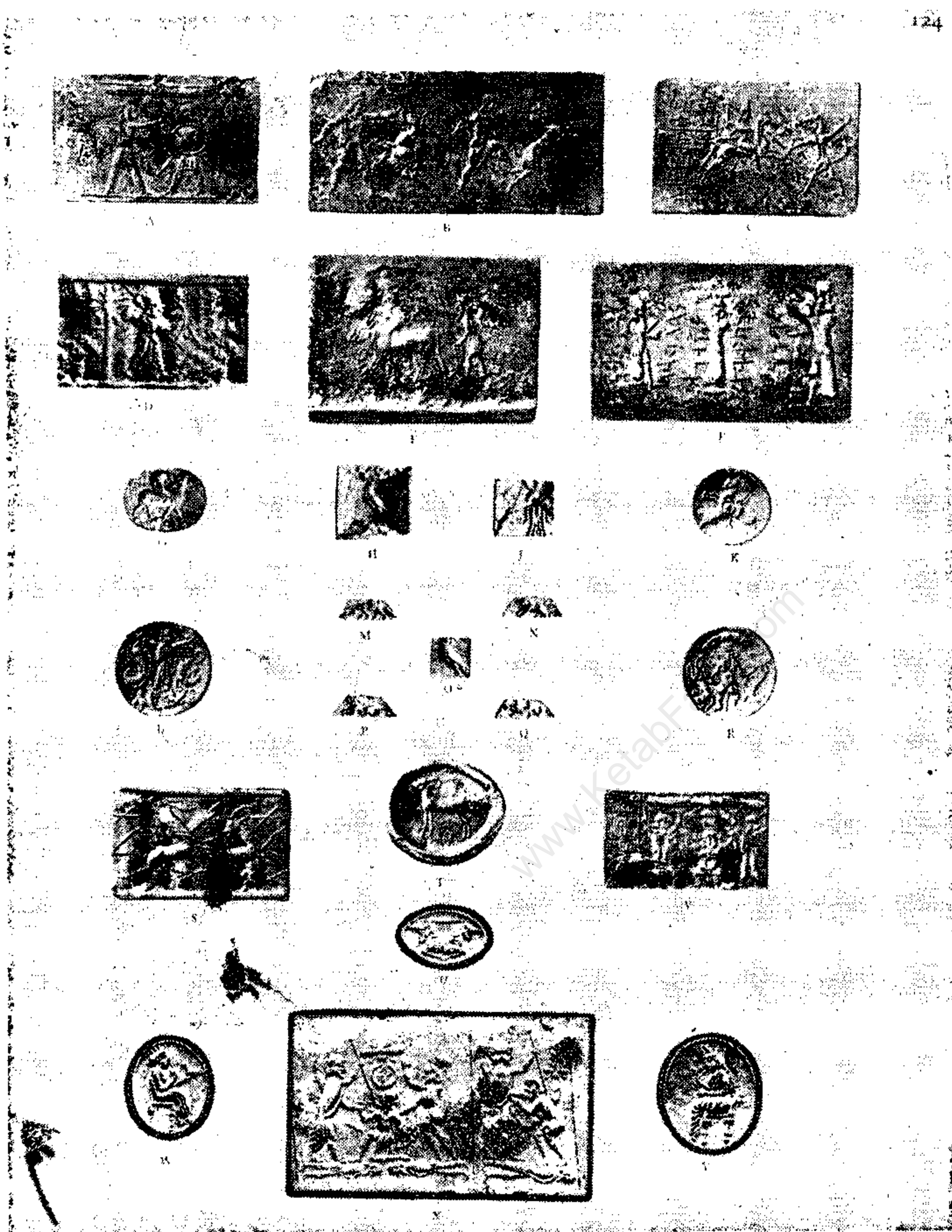
Q



R

مهرهای هخامنشیان

چو گردد آفتاب آخرت تیز
 مرا در سایه احمد برانگیز (احمد)
 سرو سرور انبیا احمد است (احمد).
 دارد شرف از نام محمد مهدی (محمد مهدی).
 شفیع روز جزا مرتضی علی باشد (مرتضی).
 جانشین محمدست علی (محمد علی).
 بنده آل محمد احمد (احمد).



مهرهای هخامنشیان

یا من اسمه احمد (احمد) .
 کسی کز جان غلام هشت و چارست
 چو عبدالحق به عقبی رستگارست
 دارد امید شفاعت ز محمد احمد (احمد) .
 یا اسمعیل ذبیح الله (اسمعیل) .
 یا اباعبدالله الحسین (حسین) .
 آنرا که سر فخر و هوای شرفست
 جاروب کش در گه شام نجفست (نجف)

غلام آل علی محسن بن عبدالله .

خاک ره آل محمد حمید .

لااله الا الله ، محمد امین الله ، علی ولی الله (محمد امین) .

انوری

قهرش از مهره بر حواس نهد

نقش با مهر گل فرستد طین

مهر موم کردن - چیزی را بسته بر آن موم چسبانیده

بر موم مهر زدن تا کسی آن را باز نکند .

مهر نبوت - نشانی بوده بر پشت شانه مبارک رسول الله (ص) .^۳

مهری - هر چیز منسوب به مهر، صرة مهر بر نهاده ،

چنانکه در چهارمقاله گفته که : «امیر علاءالدوله فرامرز مرا صد

دینار عطا کردند ، در حال مهری بیاوردند صد دینار نیشابوری

دروی» .

فتوحی در مذمت انوری گوید :

از پس آنکه ز انعام جلال الوزرا

به تو هر سال رسد مهری پانصدگانی

«رشیدی»^۴

مجازاً تکه گل خشکیده که عموماً از خاک کربلاست و فرقه

شیعه اسلام بیشتر آن را سجده گاه خود سازند در نماز، چون

بشکل مهر گرد یا چهار گوش یا اشکال دیگر بشکل مهر ساخته

می شود، چنان نامیده شد ، تکه سنگ یا کلوخ یا چوب یا برگ

که سجده گاه قرار داده شود .

این معنی مجاز از دوم است ، چون در فقه شیعه سجده

بر ماکول و ملبوس جایز نیست ، پس وقت سجده کردن بر فرش

غیر حصیر لازم است مهر بمعنی دوم و سوم را سجده گاه قرار

دهند ، در جندغ و بیابانک شتر هشت ساله .

فرهنگ نظام ، ج ۵ ص ۲۷۰ - ۲۷۱

مهر - نگین و خاتم وزری رایج در هندوستان، و تمغا^۵

وداغ و ابزاری که بدان نشان می کنند ، و داغی که ستور را بدان

داغ کرده نشان می گذارند .

مهر جم ، ویا مهر خم ، ویا مهر قم : سکوت و خاموشی

(از برهان قاطع گرفته و مهر قم صوابست بمعنی مهر دهان که

بیاید) .

مهر دهان روزه داران : آفتاب ، زیرا تا غروب نکند

روزه نتوان گشود .

مهر زدن : نشان کردن بر چیزی و تمغازدن .

تعریفی که فرهنگ نویسان از مهر کرده اند :

مهر - بالضم ، انگشتر و بر نقش و حروف که بر نگین باشد

نیز اطلاق کنند ، و این مجازست ، و با لفظ زدن و کشیدن و آوردن

و گذاشتن و بستن و نهادن و بزیر مهر داشتن چیزی را به صله

بر بمعنی ، و همچنین بالازدن و بر بالازدن بمعنی ، و مهر کردن

و به مهر گرفتن و به مهر رسانیدن چیزی را ، و برین قیاس به مهر

رسیدن و مهر بودن چیزی بمعنی زیر مهر بودن ، و مهر شکستن

و گرفتن و برگرفتن و برداشتن و افگندن به صله از ایضاً بمعنی ،

و مهر بر لب دادن و زدن کنایه از خامون شدن . (بهار عجم)

..... و نیز مهر - کره اسب ، و استخوانی که در بالای

سینه اسب می باشد ، و نیز سکه پادشاه (آندراج)

مهر - با ضم اول ، عقیق یا تکه سنگ یا فلزی که بر آن

نام کسی یا نقشی وارون کنده باشد که به مالیدن مرکب بر آن

وزدن بر کاغذ ، نام و نقش راست بیرون آید ، نیز به فشار

بر کاغذ و موم و لاک و جز آنها نام و نقش برجسته حادث شود ،

و مجازاً هر چیز نقش داری که با آن بر چیزی نشان کنند ، چون

بعضی از مهرها نگین انگشترست ، آن قسم انگشتر را و انگشتری

را که نگین کنده دارد هم مهر گویند ، در پهلوی (مدر) و در

اوستا (مذرا) و در سنسکریت (مذرا) بوده .

مهر انگشت - در انگشت نگاری هر گاه انگشت آلوده به

مرکب را بر روی کاغذ نهند ، اثری از آن باقی می ماند و

فرهنگستان بجای آن مهر انگشت را اختیار نموده است . کسانی

که نمی توانند پایین نامه ها و سندها را امضا کنند ، مهر انگشت خود را

می زنند . (فرهنگستان) .

مهر جم و مهر سلیمان - انگشتری که حضرت سلیمان داشته

که بر آن اسم اعظم کنده بود ، و از آن تمام جن و پری و جانورها

مطیع او بودند ، ایرانیان مسلمان به جهت تجلیل دینی ایران

قدیم خود جمشید و سلیمان را يك شخص قرار داده اند ، پس

مهر جم همان مهر سلیمان است .

امیر معزی

خدنگ مرغ پرنده است و اسبت باد پوینده

مطیعت گشت مرغ و باد ، گویی مهر جم داری

ایضاً سلیم

زدست رفت دل و در پی شراب افتاد

فغان که مهر سلیمان ز کف در آب افتاد

مهر گل - نام گلی است دارویی که نام دیگرش گل مختوم

۳ - عبدالله هاتفی گوید :

نبوت برو ختم و مهرش گواه که بر خط آخر بود مهر شاه

۴ - در عبارت چهارمقاله و شعر فتوحی کلمه (مهری) با یاء وحدت

است نه یاء نسبت .

۵ - در ضمن مترادفات ذکرش خواهد آمد .

مهر کردن: بازداشتن و مهر زدن

مهر سلیمانی: نگین وانگشتری حضرت سلیمان .

مهر مریم: نام گیاهی .

مهر نبوت: نقشی که بر کتف مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله بود .

مهر نماز: قرصی از خاک شفا برابر کف دست که در نماز سجده بر آن گذارند .

مهر دار: حافظ و نگهبان مهر و نگین .

مهر دهان: خاموشی و سکوت ، و روزه و صوم .

مهر دهانان: روزه داران .

مهر زن: آنکه چیزی را مهر می کند .

مهر کن: حكاك و آنکه مهر و نگین می کند و حكاکی می کند .

مهر کنی: حكاکی و شغل حكاك .

مهری: منسوب به مهر و مهر کرده شده و تمغازده شده . (ناظم الاطباء)

مهر - آلتی از فلز، سنگ، عقیق، لاستیک و جز آنها که بر آن نام و عنوان کسی یا بنگاهی را وارون کنده باشند ، و چون بر آن مرکب و جوهر مالند و آنگاه بر کاغذ فشار دهند ، نام و نقش مذکور بر آن ثبت شود ، استامپ .

مهر سلیمان - ۱ - گیاهی است علفی و پایا از تیره سوسنی ها و از دسته مارچوبه ها ، این گیاه دارای يك ساقه زیرزمینی است که هر سال در اول بهار بر روی آن ساقه ای هوایی میروید و جای ساقه های گذشته بر روی ساقه زیرزمینی بصورت يك دایره باقی می ماند که بنظر می آید آنرا در نقاط مختلف مهر کرده اند (علت وجه تسمیه) . این گیاه در اکثر جنگلها فراوان است و گل های سفید رنگند و از یک طرف ساقه هوایی میرویند ، کثیر الرکب ، خاتم سلیمان .

۲ - سنگی است که ترکیبش منحصرأ سیلیس می باشد و از کانی های مجاور کوآرتز است ، این سنگ بنظر غیر متبلور می آید و سطح خارجیش ناصاف و مثل گل کلم است ، اما در زیر میکروسکوب متبلور بنظر میرسد ، علت این امر آن است که سنگ مزبور عبارت از ترکیبی از ذرات متبلور کوآرتز یا سیلیس بی شکل است ، این سیلیس بی شکل در حدود ۲ تا ۳ درصد آب دارد ، بهمین جهت وزن مخصوص مهر سلیمان از وزن مخصوص کوآرتز که فاقد آب است کمتر است (در حدود ۲۵۵ است) این سنگ اقسام مختلف دارد که بر حسب الوانش اسامی متعدد می گیرد ، اگر سرخ رنگ باشد آنرا کورنالین یا عقیق سرخ خوانند ، و اگر قهوه ای باشد ، آنرا ساردون نامند ، یکی از اقسام آن که بسیار زیباست و منظره مطبقی دارد بنام عقیق شجری یا آگات یا سنگ سلیمانی معروف است و از آن اشیاء زینتی خصوصاً دسته های عصا و چتر و غیره

می سازند .

مهر شریعت - کنایه از حضرت رسالت پناه ، محمد (ص) .

مهر لاستیک (لاستیکی) مهری که از لاستیک ساخته باشند .

۲ - خاتم ، انگشتری .

مهر نبوت - نشانه ای که بر شانه محمد (ص) رسول الله بود .

۳ - نگین انگشتری .

۴ - قالب چوبی حكاکی شده که در قلم کار سازی بکار

می رود (در قلم کار سازی قالب فقط مختص يك رنگ است و رنگ های مختلف قالب های متعدد دارد) .

۵ - داغی که ستور را بدان داغ کنند و نشان گذارند .

۶ - پرده بکارت .

۷ - کیسه ای سر بسته و مختوم محتوی مبلغی معین از زر

و سیم ، (پس ساعتی بود ، غلامان در آمدند و پیش هریك يك

تاء اطلس و مهر زر نهادند ، لباب الالباب ، چاپ اروپا ، ج ۱

ص ۱۶۹) .

مهر زر - کیسه پر از زر .

۸ - زری رایج در هندوستان .

۹ - راست ، سر راست ، (پسره توی کوچه سنگ انداخت

و سنگ مهر آمد توی مغزن ، فرهنگ عامیانه) .

جمع مهر بطرز عربی به (امهار) و اشتقاق اسم مفعول

از آن یعنی (ممهور) از اغلاط مشهور است ، ولی بواسطه شدت

دوران در زبان خاص و عام استعمال آن گویا ابدأ عیبی نداشته

باشد (قزوینی ، بیست مقاله ، ج ۱ ص ۷۲ - ۷۳) .

مهر بر دهان (دهن) نهادن - کنایه از خاموش شدن ،

سکوت گریدن ، (. . . لب فرو بسته ام ، و هر چند سردمهری آن

مخدوم همه محنت ها را که دیده ، مهر بر نهاده است ، مهر

بر دهان نهاده ام ، نفثة المصدور ، ص ۱۲۴) .

مهر بر دهان کسی نهادن - کنایه از خاموش کردن ، ساکت

کردن ، (آنکه مهر بر دهن های ایشان نهند ، کشف الاسرار ،

۲ : ۵۱۵) .

مهر بر نهادن چیزی را - ۱ - چیزی را با مهر نشان کردن .

۲ - کنایه از سرچیزی را بستن و آنرا به يك سو نهادن ،

(با آنکه بی التفاتی خداوند همه شاید را که کشیده ام ، سر بسته

است ، لب فرو بسته ام و هر چند سردمهری آن مخدوم همه

محنت ها را که دیده مهر بر نهاده است ، مهر بر دهان نهاده ام ، . . .

نفثة المصدور ، ص ۱۲۴) .

مهر (و) موم کردن - ۱ - چیزی را بسته بر آن موم

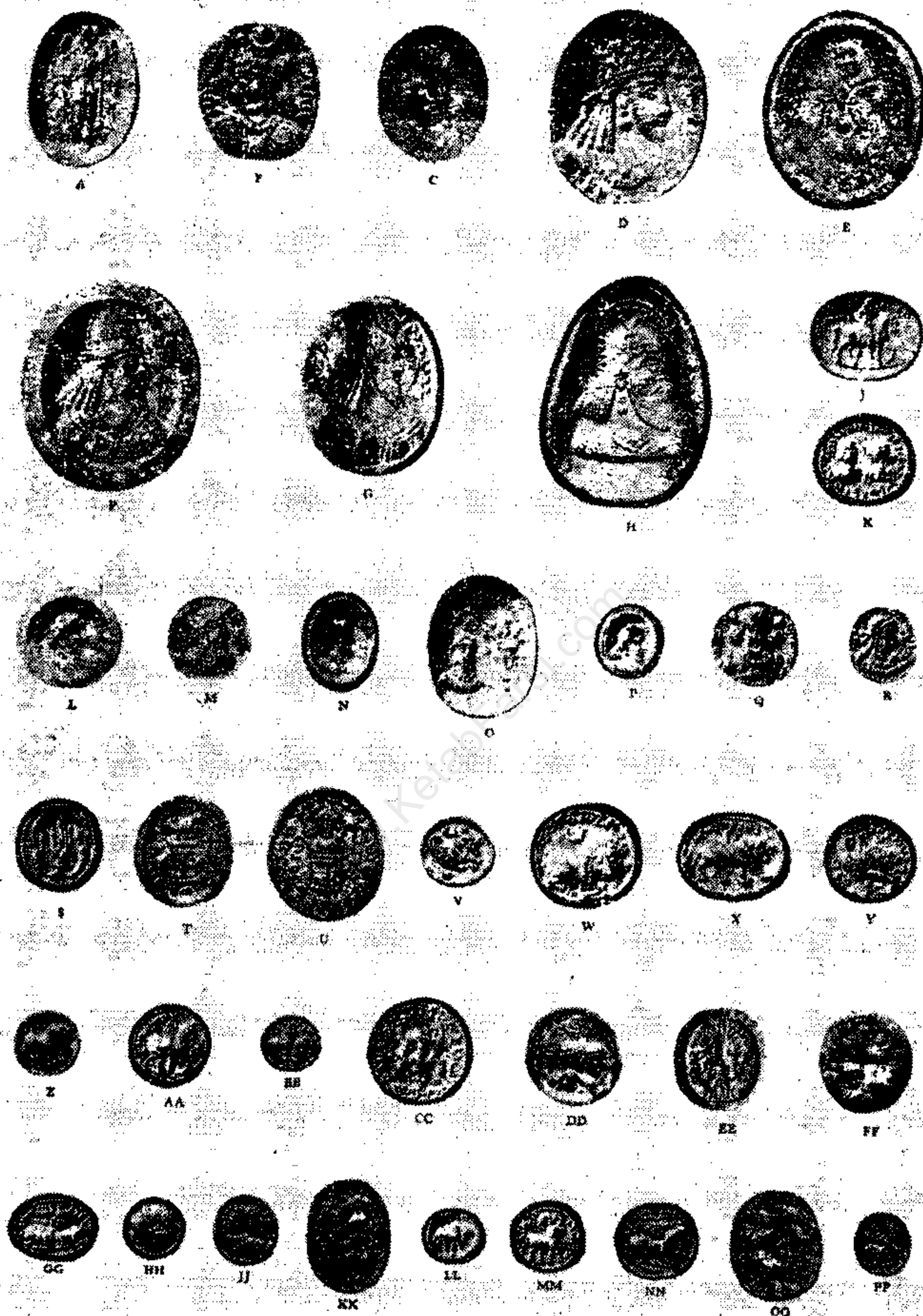
چسبانند و سپس مهر بر موم زنند تا دیگری آنرا نتواند گشود .

۲ - ضبط کردن اموال متوفای مدیون یا مجرم از طرف

مراجع قضائی ، گاهی نیز ممکن است برای تأمین دلیل

و جلوگیری از امحاء آثار جرم و جنایتی که اتفاق افتاده است

ضبط و مهر و موم کنند .



مهرهای ساسانیان

مهردار - مهردارنده، ۱- کسی که دارای مهر است .
 ۲- کسی که در دربارهای قدیم سمت مهرداری داشته
 (صفویه)- (در عهد صفویان مهردار یا وزیر مهر همیشه در
 مجلس شاه نزدیک وی نشسته است ، مهرداران شاه سه تن بوده اند،
 یکی مقرب الخاقان مهردار مهر همایون ، یا وزیر مهر، دیگری
 مهردار مهرشرف نفاذ ، و این دو هر یک از نامه ها و فرمانهای



مهرهای ساسانیان

شاهی را مهر میکرده و برخی از احکام را نیز به هردو مهر
میرسانیده‌اند، سومی مهرداد قشون که فقط احکام مربوط
به سرداران و سپاهیان و مسایل جنگی را مهر میکرد، فلسفی،
زندگانی شاه عباس، ج ۲ ص ۴۱۰ - ۴۱۱)، (او را مهرداد
کرد که همه وقت در پیش نظر نشسته، به شرف مکالمه و همزبانی
مشرف باشد، عالم آرای عباسی، ص ۲۰۶).

مهرداری - مهرداد، حاصل مصدر، ۱ - دارا بودن مهر.
۲ - سمت مهرداد.

مهردهان - صفت مرکب ، روزه دار ، صایم .

مهرزدن - مصدر مرکب ، مهر کردن .

مهرکنی - مهر کردن ، حاصل مصدر ، ۱ - عمل وشغل مهر کن ، حکاکی^۷.

۲ - مهرکنی یا قالب سازی حک مهر است برای قلمکاری ، و آن به این ترتیب است که ابتدا روی قطعه ای از کنده گلابی (مقطع تنه درخت) نقاشانی که تبحر دارند و کارشان طراحی نقشه های قلمکار است ، نقشی را که میخواهند روی پرده قلمکار بیندازند طراحی می کنند ، بعد کسی که کارش قالب تراشی است و با استادی بسیار بوسیله اسباب و ادوات مخصوص این کار می تواند به آسانی هر نقشی را که به دستش بدهند ، روی قطعه چوب کنده گلابی درآورد ، به کندن قالب مشغول می شود و در ظرف چند روز گاه چند هفته یا مهارت و ظرافت قابل ملاحظه ای قالب را حک می کند ، پس از آنکه صورت نقاشی شده را روی چوب حک کرد ، آن وقت قالب آماده برای استفاده است ، باید در نظر داشت که برای هر یک از رنگهایی که در یک نقش قلمکار بکار می رود احتیاج به یک قالب مجزا دارند . (فرهنگ معین)

رواج بازار مهر برغناي زبان فارسی نیز افزوده و اصطلاحات و استعارات و کنایات و مجازاتی به وجود آورده است که مواردی از آن با شواهد منظوم ذیلاً ذکر میشود :

سر به مهر - مختوم و مهر کرده شده ، و پوشیده و نهفته . (ناظم الاطباء)

حافظ

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود
وین راز سر به مهر به عالم سمر شود

صائب

باور که میکند که از آن گنج سر به مهر
آفاق پر گهر شد و او همچنان که هست

وله

زبانی سر به مهر خامشی چون غنچه پیکان
سری فارغ ز فکر بوده و نابوده میخواهم

لاادری

ای باد سلام سر به مهر از سر مهر
از قطره به دریا بر و از ذره به مهر

محضر به مهر رسانیدن - مختوم کردن^۸.

ملا محمد سعید اشرف مازندرانی

ز داغ بندگی مرتضی علی ، اشرف

به مهر شاه رسانید محضر خود را

نورالدین محمد ظهیری ترشیزی

گواه گرمی خون ، داغهای پیکر ما

به مهر لاله عذاران رسیده محضر ما

مهر الهی - مهری که دست قدرت خداوندی زده باشد.

ملا مفید بلخی

باشد اقبال دگر حسن خط خوبان را

لب یاقوت بتان مهر الهی باشد

مهر از لب گرفتن و برگرفتن و برداشتن - لب به سخن گشودن ، به حرف آمدن و سخن گفتن .

صائب

چرا مهر خموشی از لب گفتار بردارم
که روشن خانه ام زین روزن بی دود می گردد

وله

اگر آن غنچه دهن مهر ز لب برگیرد
جگر تشنه خورشید به کوثر گیرد

وله

شکوه مهر خامشی میخواست گیرد از لبم
ریختم در شیشه باز این باده پر زور را

وله

به حکمت از لب خود مهر خامشی بردار
بدست دیو مده خاتم سلیمان را

۶ - در اکبرنامه (ج ۳ ص ۶۷۲) آمده است که جلال الدین محمد اکبر شاه (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ) در شانزدهم مهرماه سال ۱۰۰۴ هجری «مهر مقدس را به خان اعظم (میرزا کوکه) سپردند و به تازه نوازش پایۀ او برافراخته آمد» .

۷ - «مولانا علی احمد (مهرکن) به فرمان قدسی گرامی نام های نیاگان شاهنشاهی تا صاحبقرانی (= امیر تیمور) بر کند ، و کارنامه ای بر ساخت ، فرمان شد همگی ثبتي اسناد و برخی بیاضی منشور بدین پیرایش یابد» . (همان کتاب و همان صفحه)

مولانا علی احمد مهرکن ، دهلویست و نشانی تخلص دارد ، وی که ترجمۀ حالش به تفصیل خواهد آمد ، این دوبیت کنایت آمیز را بجهت یکی از همکاران خود که قابل شاگردی او نبوده و لاف استادی می زده گفته است :

ایکه نگین بهر کسان می کنی آن نه نگین است که جان می کنی
کندن مهر از تو گرانی بود مهر کنی کار نشانی بود

رك : تذکرۀ میخانه به تصحیح و تعلیق نگارنده ، ص ۸۵۷ .

۸ - محضر - سجّل قاضی ، و در عرف نوشته ای را گویند که برای اثبات دعوی به مهر اهالی و موالی رسانند ، و با لفظ کردن و ساختن و درست کردن و سرانجام دادن مستعمل .

میرزا صائب

بخون خویش سرانجام میدهد محضر

سیه دلی که چو طاوس در خود آرایست

مخلص کاشی

نیست زاهد را غرض تحمیل مهر کربلا

بهر اثبات صلاح خویش محضر میکند

(بهار عجم)



وله

مگیر از لب خویش مهر خموشی
مکن رخنه دیوار گلزار خود را
مهر است - یعنی دربند است . (بهارعجم)

ظهوری

باطل السّحر چشم پر نیرنگ
مهر ، از شور خنده شکرست
مهر انبار - چوبی بود سرپهن که بر آن نقش کنند و بر
خرمن و انبار بر روی گل زنند ، تا دزدان در آن خیانت نتوانند
کرد .

طغرای مشهدی در تعریف واعظ

اگر نفع کلکش به خروار نیست
نگینش کم از مهر انبار نیست
(چراغ هدایت)

مهر بالازدن - حکم نافذ داشتن .

صائب

خیمه دل در سواد اعظم سودا زدیم
دست از ما بود ، مهر خویش بر بالازدیم

وله

مدتی شد خط او فرمان عزل آورده است
همچنان خال لب او مهر بالا می زند

وله

هر که بردار فنا مردانه پشت پا زند
چون سر منصور ، مهر خویش بر بالا زند

وله

هر که را چون خال ، حسن عنبرین خط روی داد
مهر بر بالای خورشید قیامت می زند

ظهوری ترشیزی

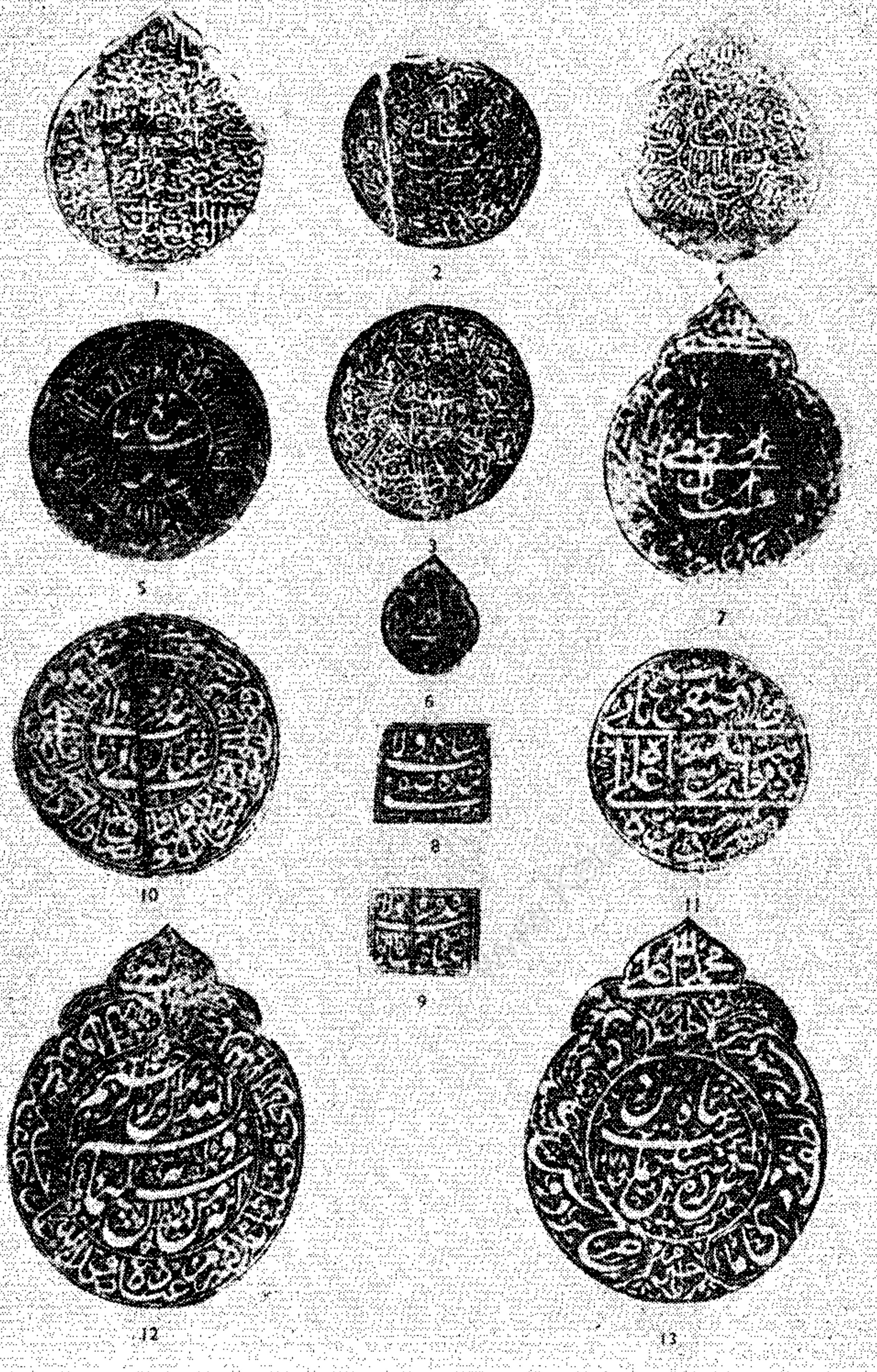
ریا به محضر اخلاص ، مهر بالا زد
ز داغ جبهه اهل نماز می ترسم
مهر بادام و مهر بادامی - انگشتی که نگین آن به صورت
بادام سازند .

ملا مقید بلخی

حسن در چشم آن نکو نام است
گنج حسش به مهر بادام است

وله

مهر چشمش داده شهرت در نکونامی مرا
کرده صاحب اعتبار این مهر بادامی مرا
(بهارعجم)
مهر برداشتن از سند - باطل کردن آن .



عکس روبرو :
پیشانی مهر : حسبی الله
دورمهر :

جانب هر که با علی نه نکوست
هر که گویاش من ندارم دوست
هر که چون خالک نیست بر در او
گر فرشته است خالک بر سر او
متن مهر : بنده شاه ولایت عباس ثانی
این تصویر و تصاویر بعدی مقاله منقولست از:
آلبوم
سکه ها ، نشان ها و مهر های
پادشاهان ایران
از سال ۱۵۰۰ تا ۱۹۴۸ میلادی
تألیف
ه. ل. رابینودی بورگوماله
به اهتمام محمد مشیری

صفحه ۴۸ - ۵۳
۱ - دورمهر : اللهم صلی علی محمد المصطفی و
علی المرتضی . . . تا آخر دوازده امام .
متن مهر : العبد اسمعیل بن حیدر صفوی ۹۱۴
۲ و ۳ - دورمهر : مانند مهر شماره (۱)
متن مهر : بنده شاه ولایت طهماسب
۴ - پیشانی مهر ، حسبی الله
دورمهر : خوانا نیست
متن مهر : غلام شاه (ولایت) سلطان محمد
بن طهماسب .

۵ - بنده شاه ولایت عباس ۹۹۹
۶ - بنده شاه ولایت عباس ۹۹۶
۷ - پیشانی مهر : حسبی الله
دورمهر :

جانب هر که با علی نه نکوست
هر که گویاش من ندارم دوست
هر که چون خالک نیست بر در او
گر فرشته است خالک بر سر او
متن مهر : هست ازجان غلام شاه صفی ۱۰۳۸
۸ - بنده شاه ولایت صفی ۱۰۳۸
۹ - بنده شاه ولایت عباس ۱۰۵۳
۱۰ - دورمهر : اللهم صل علی انبی و الوصی و
البتول و السبطین و السجاده . . . تا آخر .
متن مهر : بنده شاه ولایت عباس ثانی ۱۰۵۹

میرزا شفیع اثر

نیست داغی بی سیاهی در محبت معتبر
می شود باطل سند چون مهر از آن برداشتنند
مهر برده ان بودن و داشتن - کنایه از خاموشی است .
خاقانی (تحفة العراقین)

طفلی به بر معلمان باش
چون طفلان مهر برده ان باش

سعدی

ندارد با تو بازاری ، مگر شوریده اسراری
که مهرش در میان جان و مهرش برده ان باشد
صائب

نه از کم مایگی مهر خموشی برده ان دارم
من آن بحر که گوهر در صدف شد آب از جوشم
مهر برده ان کسی یا چیزی زدن - متعدی آنست .

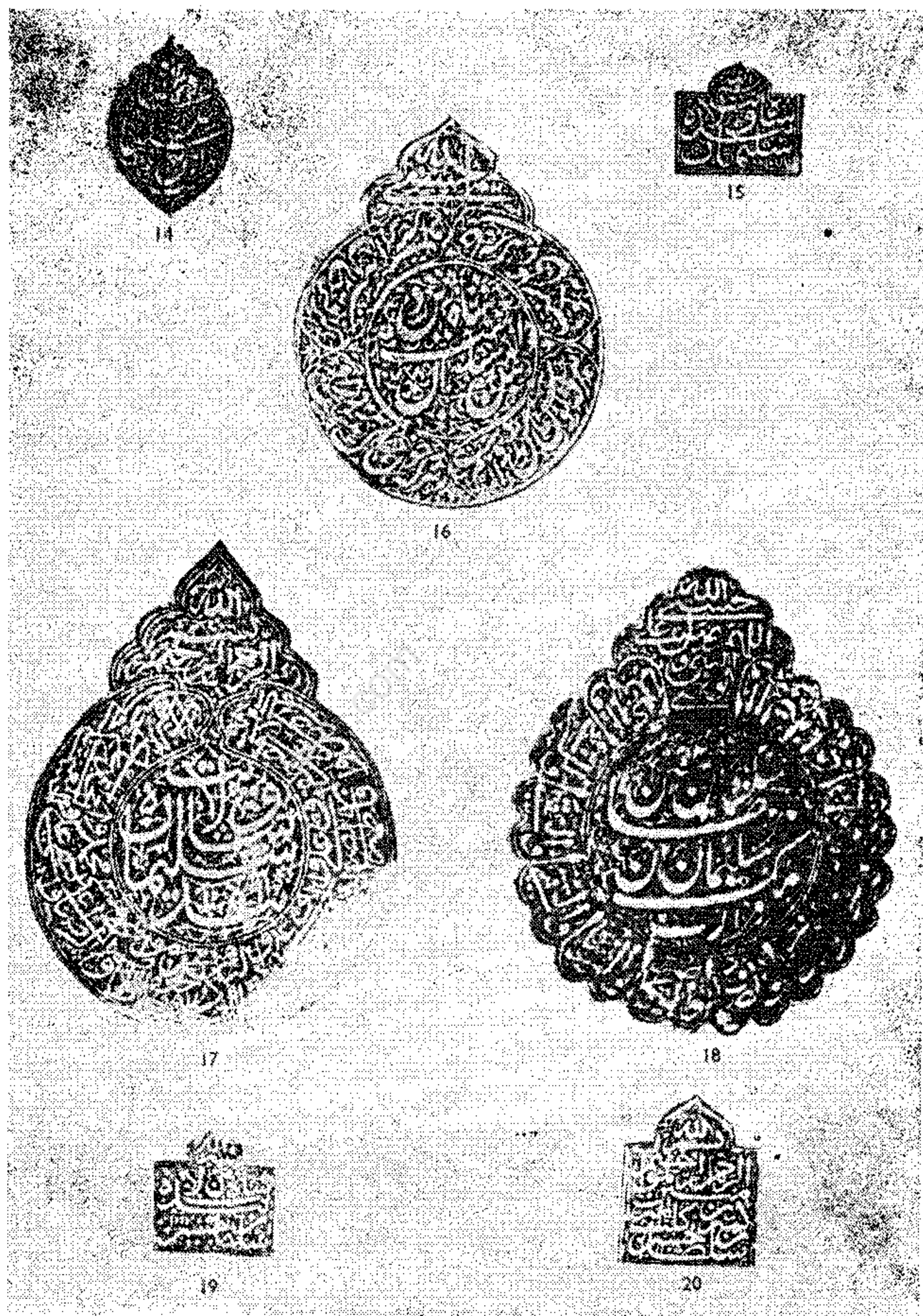
۱۱ - بنده شاه ولایت صفی ثانی ، مهر مسوده دیوان اعلی ۱۰۷۷ .

۱۲ - پیشانی مهر : الملك لله
دورمهر : الحمد لله الذي فضلنا على كثير من عباده وصدق الله على خير خلقه محمد وآله .
متن مهر : انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم ۱۰۷۹ .
۱۳ - پیشانی مهر : الله محمد علي دورمهر :

گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما
چرخ بردوش کشد غاشیه شاهی ما
متن مهر : بنده شاه دین سلیمان است ۱۰۷۸
ذیل مهر : امام حسین
۱۴ - بنده شاه دین سلیمان است ۱۰۷۸
۱۵ - پیشانی مهر : بسم الله
متن مهر : سلیمان بنده شاه ولایت ۱۰۷۷
۱۶ - پیشانی مهر : حسبی الله دورمهر :

جانب هر که با علی نه نکوست
هر که گوباش من ندارم دوست
هر که چون خاک نیست بر در او
گر فرشته است خاک بر سر او
متن مهر : بنده شاه دین سلیمان است ۱۰۷۸
۱۷ - پیشانی مهر : بسم الله الرحمن الرحيم دورمهر : اللهم صل على محمد المصطفى و على المرتضى وفاطمة الزهراء . . . تا آخر .
متن مهر : سلیمان بنده شاه ولایت ۱۰۹۱
۱۸ - پیشانی مهر : حسبی الله دورمهر : اللهم صل على النبي والوصی و البتول والسبطین والسجاد . . . تا آخر .
متن مهر : نگین وزارت سلطان ملک جهان سلیمان ۱۱۰۷ .

۱۹ - پیشانی مهر : بسم الله متن مهر : بنده شاه ولایت سلطان حسین ۱۱۱۱ .
۲۰ - پیشانی مهر : بسم الله الرحمن الرحيم متن مهر : کمترین کلب امیر المؤمنین سلطان حسین ۱۱۲۵ .



گشتن و سخن نگفتن .

صائب

خانه در بسته فانوس حضور خاطرست
مهر زن بر لب اگر خاطر بجا می بایدت
وله

عجز را مهر به لب زن چو بلا نازل شد
به کمان تیر قضا باز نگردد هر گر

صائب

اگر صائب از آن آیینه رخسار رو یابد
زند مهر خموشی بر دهن حرف آفرینان را
وله

مهر زن بر دهن خنده که در بزم جهان
سر خود می خورد آن پسته که خندان باشد
مهر بر لب داشتن و زدن و نهادن - خاموش بودن و خاموش

وله

مهر بر لب زن که در خاموشی جاوید ماند
چون سپند آنکس که کرد آواز در محفل بلند

وله

ز تمکین مهر بر لب زن که خاک از فیض خاموشی
نصیب از باده نوشان بیشتر میگیرد از مینا

وله

گرچه من چون غنچه دارم مهر خاموشی به لب
نکته گل می کند تفسیر، فریاد مرا

وله

صائب چرا به لب نهد مهر خاموشی
سنگین دلند مردم و گفتار نازکست

وله

بحر را کرد نهان در ته سرپوش حباب
آنکه زد مهر ادب بر لب خاموش مرا

وله

طوطی از خاموشی آئینه می آید به حرف
مهر خاموشی به لب زن تا به دل گویا شوی
مهر بر محضر گذاشتن - تأیید و تنفیذ مندرجات آن کردن.

صائب

در بیابان طلب گر سر نخواهی باختن
از نشان پای خود مهری برین محضر گذار

وله

درویش را ز خرقه صد پاره عار نیست
محضر بقدر مهر بود صاحب اعتبار

مهر بوسه - حزین لاهیجی

لب سؤال مرا مهر بوسه خاموش است
چرا نمی دهد آن کنج لب جواب مرا

مهر تصدیق - بمعنی مهر قبول است.

ظهوری ترشیزی

بر سجّل تصوّر ترجیح مهر تصدیق همگنان آرم
مهر خرمن - بمعنی مهر انبار است که گذشت^۹.

ملا مفید بلخی

ز دستبرد خزان ایمنست گلشن حسن
که خال روی تو مهرست خرمن گل را

(چراغ هدایت)

مهر خاهوشی (و خامشی و خموشی).

صائب

به مهر خامشی مسدود گردان رخنه لب را
که این سد هر که می بندد سکندر می تواند شد

وله

ابر چون گردد طرف بامن، که سیل اشک من
بحر را مهر خموشی بر لب از گرداب زد

وله

خم پر می به خشت از جوش هیهاتست بنشیند
نگردد خامشی مهر لب اظهار، عاشق را

وله

ز طوق حلقه زنجیر شد سودای من افزون
نزد مهر خموشی بر دهن گرداب، دریا را

وله

ای ترا در سینه هر ذره پنهان رازها
در میان مهر خاموشی گره آوازهها

وله

دهن چو شیشه گشاییم به رشادی خلق
و گرنه مهر خموشیست جام عشرت ما

وله

ایکه از عالم معنی خبری نیست ترا
بهتر از مهر خموشی سپری نیست ترا

وله

حرف پیمایی مرا پیوسته در خمیازه داشت
مهر خاموشی به لب رطل گرانی شد مرا

وله

مشو به مهر خموشی ز بی زبانان امن
که برق تیغ زابر سپر شود پیدا

وله

به خاموشی شوم مهر دهان بیهوده گویان را
نمی بازم چو کوه از هر صدایی لنگر خود را

وله

پر گل بود زمهر خموشی دهان ما
در کام همچو غنچه نگردد زبان ما

وله

جنت در بسته سازد مهر خاموشی ترا
چهره زرین میکند چون به نمد پوشی ترا

وله

گرچه چون حلاج مهر خامشی بر لب زدم
زور می برداشت آخر پنبه از مینا مرا

وله

نیست مانع بحر را گرداب از جوش و خروش
مهر خاموشی چه سازد با لب گویا مرا

وله

نعره ما می کند مهر خموشی را سپند
خشت خم را در فلاخن می گذارد جوش ما

وله

۹ - التروشم والتروسم - مهر که بر خرمن زنند.
(السمامی فی الاسامی)

رك: فهرست دبیرسیاقی، ص ۱۴۶.

۳۱ - پیشانی مهر: حسی الله
دورمیر: اللهم صل على النبي والوصی و
البتول والحسین تا آخر.

متن مهر: بنده شاه ولایت حسین ۱۱۳۵
۳۲ - پیشانی مهر: حسی الله
دورمیر:

جانب هر که با علی نه نکوست الخ
متن مهر: بنده شاه ولایت حسین ۱۱۱۳

۳۳ - بنده شاه ولایت ظهاسب ۱۱۳۹
۳۴ - پیشانی مهر: بسم الله

متن مهر: نگین دولت (خوانا نیست)
بنام نادر ایران قرارداد خدا ۱۱۴۸
۳۵ - مظهر لطف الهی نادر است ۱۱۴۸

۳۶ - پیشانی مهر: بسم الله
متن مهر: سلام علی ابراهیم ۱۱۶۲ (ابراهیم
افشار).

۳۷ - پیشانی مهر: بسم الله
متن مهر:
نظام یافت بلطف جناب مرتضوی

ز شاهرخ بجهان دین و دولت صفوی ۱۱۶۳
۳۸ - پیشانی مهر: بسم الله

متن مهر: (مصراع اول خوانا نیست)
آنکه باشد کلب سلطان خراسان شاهرخ
۳۹ - پیشانی مهر: الملك لله

متن مهر: مظهر لطف الهی شاهرخ ۱۱۶۱
۴۰ - در فهرست مهر آزادخان مورخ ۱۱۶۵
معرفی شده است ولی در عکس چیزی مشهود
نیست.

۴۱ و ۴۲ - یامن هو بمن رجاه کریم (کریم خان
زند).

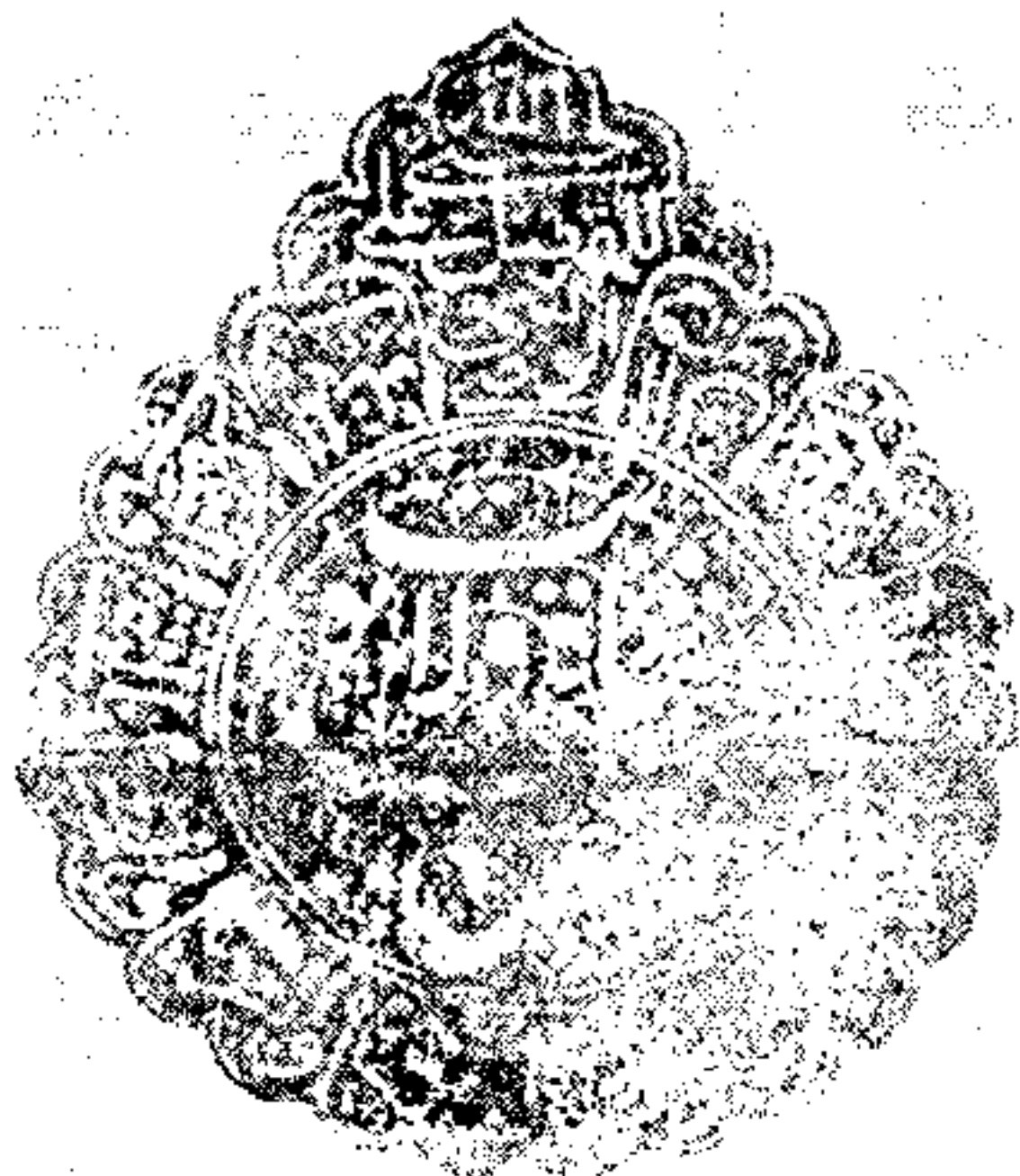
۴۳ - لا اله الا الله الملك الحق المبين عبده
محمد جعفر ۱۱۹۹ (جعفرخان).

۴۴ - در فهرست مهر جعفرخان معرفی شده است
ولی در عکس چیزی مشهود نیست.

۴۵ - عبده الراجی باباخان ۱۲۱۱ (فتحعلی شاه)
۴۶ - شاه شاهان جهان فتحعلی

۴۷ - پیشانی مهر: العزة لله
متن مهر:

گرفت خاتم شاهی ز قدرت ازلی
قرار در کف شاه زمانه فتحعلی ۱۲۱۷



21



22



23



24



25



27



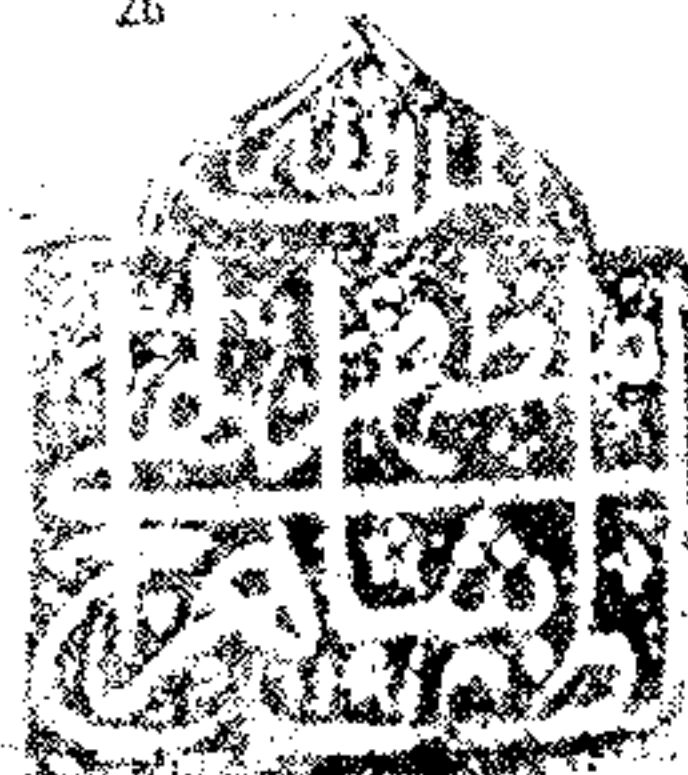
26



28



31



29



30



32



33



34

وله

سپری نیست به از مهر خموشی صائب
گر ترا جان و دل از تیغ زبان افکارست

وله

به راز مهر خموشی کجا رسی صائب
که همچو خامه مدارت به صفحه آرایبست

وله

توان به مهر خموشی دهان پرگو بست
اگر به موم توان بست چشم مجهر را

وله

علم نصرت ما آه سحرگاهی ما
مهر خاموشی ما چتر شهنشاهی ما

وله

در مقام حرف مهر خامشی بر لب زدن
تیغ را زیر سپر در جنگ پنهان کردنست

وله

از لب خاموش من مهر خاموشی بر نداشت
بادۀ تلخی که نقش از کاسۀ فغفور ریخت

وله

مهر خاموشی به لب پیش سخن چنان زدن
خار را خون در جگر از حفظ دامن کردنست

وله

بر لب هر که بود مهر خاموشی جاوید
بوسه زن از سر اخلاص که پیمانه اوست

وله

در میان نهاد صائب راز دل با اهل حال
غیر مهر خامشی این گنج را گنجور نیست

وله

هر که زد مهر خاموشی به لب چون و چرا
گرچه مورست درین دایره خاتم با اوست

وله

تا گرفته است ز لب مهر خاموشی صائب
گوش این پرده شناسان، صدف سیما بست

وله

ز مهر خامشی دل فیض می یابد ز نطق افزون
ز نعمت بیش از سرپوش خوان بر خویش می بالد

وله

چون صدف مهر خاموشی ترند بر لب خویش
سخن صائب پاکیزه گهر می گذرد

وله

مهر خاموشی چه سازد با دل بی تاب من
حلقۀ گرداب چون مهر لب دریا شود

وله

مهر خاموشی حجاب چهرۀ مطلب نبود
نور رویش پرده از راز نهان افکنده بود

وله

تراوش می کند خونین دلی از مهر خاموشی
که آهوی ختن را بوی مشک از ناف می آید

وله

صائب شراب شوق چنین گر اثر کند
مهر خاموشی از لب اظهار می پرد

وله

خنده ات مهر خاموشی بر لب پیمانه زد
چشم شوخت شیشه آتش زبان را لال کرد

وله

مهر خاموشی نگرده پرده اسرار عشق
بوی گل را مانع از پرواز شبنم کی شود

وله

معنی از دعوی گفتار قلم را لب بست
عیسی این مهر خاموشی به لب مریم زد

وله

حباب مانع جوش و خروش دریا نیست
نگشت مهر خاموشی نقاب چهرۀ راز

وله

به حکمت از لب من مهر خامشی بردار
که پر چو کوزه سربسته از می نابم

وله

غنچه سان مهر خاموشی بر لب گفتار زن
یا چولب واکردی از هم غوطه ها در خار زن

وله

مردمك، مهر خموشیست نظر بازان را
در حریمی که نباشد نظر گویایی

ملا مفید بلخی

باید ترا به مهر خاموشی دهن گرفت
نتوان چو طوطی از دهن کس سخن گرفت

حزین لاهیجی

از قحط سخن سنج به لب مهر خاموشی است
زین مرده دلان خامۀ من شمع مزارست
مهردار - هر چه مهر را داشته باشد، اعم از آنکه انگشت
باشد یا کسی که مهر سلاطین و حکام حوالۀ او باشد.

عبدالله هاتقی

بود خاتم انبیا در شمار که انگشت آخربود مهردار

طالب آملی

چو مهر دارم، چه حاجت به مهرم
مرا مهر داری، به از مهر داری

صائب

ز خامشی دهن غنچه مشکو گردید
خوشا کسی که بود مهردار خاموشی

وله

گر توانی بر لب خود مهر خاموشی زنی
بی سخن همچون سلیمان مهردار عالمی
مهر دهان روزه داران - بکسر ثالث کنایه از آفتابست که
تا غروب نکند روزه نتوان گشود.
(برهان قاطع)

خاقانی

ای مهر دهان روزه داران جان داروی علت بهاران
همه گوید

تا دهان روزه داران داشت مهر از آفتاب

سایه پروردان خم را مهر بر در ساختند
(جهانگیری، از حواشی آقای دکتر عقیقی)

مهر سجده و مهر نماز - چیز است مدّور که از گل سازند
و آن اکثر کربلایی باشد و سجده گاه امامیه، و آنرا مهر خاک
کربلا و مهر کربلا نیز گویند.

محمّدقلی سلیم

ای وای اگر به شکوه زبان آشنا کنیم

مهر خموشی لب ما مهر کربلاست

شفیع اثر

چنان از تنگ شرکت عرصه بر خود تنگ میخوایم

که چون مهر نماز آن آستان یک گل زمین باشد

ظهوری ترشیزی

از قبله سازی خم ابروی ساقیان

مهر نماز طاعتیان داغ باده شد

طغرای مشهدی در تعریف کربلا

مصلی چو دارای دین می شود

زمهرش سلیمان نگین می شود

چو این مهر نقش فتوت گرفت

شباقت به مهر نبوت گرفت

ازین مهر خاکی برات نماز

شود خاکه دفتر بی نیاز

(بهارعجم)

نیز رك : مهر کربلا .

مهر سلیمانی - نگین وانگشتی حضرت سلیمان .

(ناظم الاطباء)

مهر جم و مهر سلیمان و مهر سلیمانی - گویند مهری بود که

بر آن نقش اسم اعظم بوده. (بهارعجم)

صائب

ترا گردند چون پروانه گرد سرپری زادان

اگر از خامشی بر لب زنی مهر سلیمانی

وله

مهیا ساز از داغ جنون مهر سلیمانی

نشست و خاست کن باد و دیو و دیارانه در محرا

وله

گر توانی بر لب خود مهر خاموشی زنی

بی سخن همچون سلیمان مهر دار عالمی

مهر قبول - معروف، مرادف مهر تصدیق .

صائب

داریم نامه ای ز دل خود سیاه تر

مهر قبول بر ورق ماکجا زنند

وله

مهر قبول بر ورقش آفتاب زد

تا لوح، ساده کرد ز نقش و نگار، صبح

مهر کربلا و مهر نماز و مهر خاک و مهر سجده مهری که
از خاک کربلا سازند و اهل تشیع سجده بر آن کنند.

صائب

روز محشر سرخ رویی از خدا دارم امید

نامه اعمال من صائب به مهر کربلاست

سلیم

سرم گرفته به دل الفت از خمیدن قامت

به سجده گاه صراحی پیاله مهر نمازست

وله

وجود خاکی ما مهر سجده ملک است

به حیرتم که درین مشت گل چه دیده خدا

مخلص کاشی

خاکساران را درین درگاه قرب دیگرست

اعتبار از مهر زر بیش است مهر خاک را

(مصطلحات وارسته)

مهر کردن - موقوف کردن. (مصطلحات وارسته و بهارعجم)

بازداشتن و مهر زدن .

(ناظم الاطباء)

مولوی

هر کرا اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

صائب

مهر کردم روش نامه فرستادن را

دوزخی را زچه بر بال کبوتر بندم

وله

از چه میدانی سیاهی بر سر پستان اوست

حقّه حسن است، مهر عشق بروی کرده اند

وله

گرچه سنگ و تیغ را مژگان او کرده است مهر

بوی خون می آید از چاه زنجشک هوز

صاحب بهارعجم با استفاده از مصطلحات وارسته درباره

سنگ و تیغ مهر کردن نوشته است: در عشره محرم و از نوزدهم

تا بیست و یکم رمضان موافق مذهب امامیه که شهادت امام

برحق شاه نجف ثابت است، سرتراشی و ناخن گرفتن ممنوع

است، گویند: امروز بر سنگ و تیغ مامهرست، ای دربند است،

و به مجاز بر معطل و بی کار اطلاق کنند، بلکه مهر کردن و مهر شدن

به معنی مطلق موقوف کردن و موقوف شدنست و بیتی چندشاهد آورده است که از آنجمله است بیت صائب که مذکور افتاد، و بیت ذیل از :

محسن تأثیر

سالها شد که دیار عشق مردی برنخواست
سنگ و تیغ بیستون مهرست تا فرهاد رفت
ویرشواهد مزبور افزوده میشود این بیت از اشرف مازندرانی:
این زمان کز برف افتادست هر سو کوه کوه
مهر کرده سنگ و تیغ خویشتن را کوهسار
مهر لب - مرادف مهر خاموشی .

صائب

خاموشی بر نیاید بادل پر شور من صائب
نه آن بحر که مهر لب تواند گشت گردابم

حزین لاهیجی

نزدیک شد که از نفس ناله بشکند
مهر لب که غنچه بستان راز بود
وله

مباد از نالهات مهر از لب فریاد بردارم
گریبان میدرد صبر مرا این شیون ای قمری
مهر لب خاموش - صاحب بهار عجم نوشته است : غریب
لفظی است. و بیت ذیل را از حزین لاهیجی شاهد آورده است:
مگشای زبان، گوش سخن کش چون بایی
مهر لب خاموش علاجست کری را
مهر موم - مهری که از موم سازند.

نظامی

به سلطانی چین نهم مهر موم
زنم پنجنوبت به تاراج روم
(بهار عجم)
(مهره موم - پارهای از موم که در ظاهر ساختن نقش مهرها بکار رود).

صائب

در نمود نقشها بی اختیار افتاده ام
مهره موم بدست روزگار افتاده ام
مهر نامه - مهری که بر عنوان نامه کنند برای اعتبار نامه.

ظاهر غنی

زمهر نامه اش گردید معلوم
کز هر کس که دور افتاد، داغست
(بهار عجم)

لادری

مهر از سر نامه برگرفتم گویی که سر گلاب دانست
مهر نبوت - نقشی که بر کتف مبارک آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بوده. (بهار عجم، ناظم الاطباء و...)

صائب

همه کس از دل و جان امت خاموشانند
خاموشی مرتبه مهر نبوت دارد

وله

کیست بر حرف من انگشت گذارد دیگر
گر خاموشی به لبم مهر نبوت زده اند
طغرای مهدی
چو این مهر نقش فتوت گرفت
شبهت به مهر نبوت گرفت
مهر نگهبانی -

امیر خسرو دهلوی

خسرو از آن بهره که داری زییر
مهر نگهبانی خود بر مگیر
مهر وصل - مهری را گویند که برای اعتبار طوأمیر
طویل الذیل بر پیوندهای آن زنند.
محسن تأثیر
مانند مهر وصل سند، بهر اعتبار
ما مهر خاموشی به لب خویشتن زدیم
(چراغ هدایت)

مترادفات

آل، تمغا، آل تمغا، خاتم، نگین

آل - بزبان ترکی مهر پادشاه را گویند، از جهت آنکه
در قدیم الایام مهر پادشاه بر مناشیر و امثله به شجرف میزدند،
منیر (ابوالبرکات منیر لاهوری) در کارستان گوید: فقره -
برنسب نامه اهل سخن آل میزنم.

(مصطلحات و ارسته)

تمغا - مأخوذ از ترکی، خراج و باج، و فرمان سلطان
و نشان، و داغی که بر ران اسب و دیگر ستور نهند، و باجی که از
تجار و سایر مردم بر درهای شهر و بنادر بحار گیرند، و مهری
که پس از گرفتن باج بر اجناس زنند، و مهر چوبی که بدان بر در
ابار غله و جز آن نشان کنند، و مضمون مکرری که شاعر بندد،
و جایی که پادشاهان از ملك خالصه دیوانی جدا کرده به کسی
دهند مانند تیول. (ناظم الاطباء)

تمغاچی - کسی که از اجناس باج گرفته و بر آنها مهر
زند، و محصل باج و خراج و باج گیر. (ناظم الاطباء)
آل تمغا - به مغولی فرمان و مهر پادشاه باشد.

(فرهنگ تاریخ و صاف)

... - مهر و نگین پادشاهان. (ناظم الاطباء)
.... - در ترکی مهر پادشاه را گویند، یعنی مهر سرخ
از جهت مذکوره که در لفظ آل گذشت.

۳۸ - در دریای خسروی عباس ۱۳۱۴ (عباس میرزا).

۳۹ - طراز افسر شاهی محمد ۱۳۴۰ (محمد میرزا بن عباس میرزا و محمد شاه بعدی).

۴۰ - پیشانی مهر: هو حسبی والیه ثقتی
متن مهر: السلطان بن السلطان محمد شاه غازی ۱۳۵۴.

۴۱ - نقش شیرو خورشید و درمیان آن: السلطان محمد شاه. وبالاتر مهر گوشه دست راست ۱۳۵۵
۴۲ - پیشانی مهر: الملك لله
متن مهر:

محمد شاه غازی صاحب تاج و نگین آمد
شکوه ملک و ملت رونق آیین و دین آمد ۱۳۶۴
۴۳ - مهر محمد شاه است با نقش شیرو خورشید و تاریخ ۱۳۶۴.

۴۴ و ۴۵ - پیشانی مهر: الملك لله
متن مهر: السلطان بن السلطان ناصر الدین شاه قاجار ۱۳۶۴.

۴۶ - پیشانی مهر: الملك لله تعالی
متن مهر:
تا که دست ناصر الدین خاتم شاهی گرفت
صیت داد و معدلت از ماه تا ماهی گرفت
۱۳۶۴

۴۷ - پیشانی مهر: هو
متن مهر: ناصر الدین شاه شاهان مهر زد
۱۳۷۴.

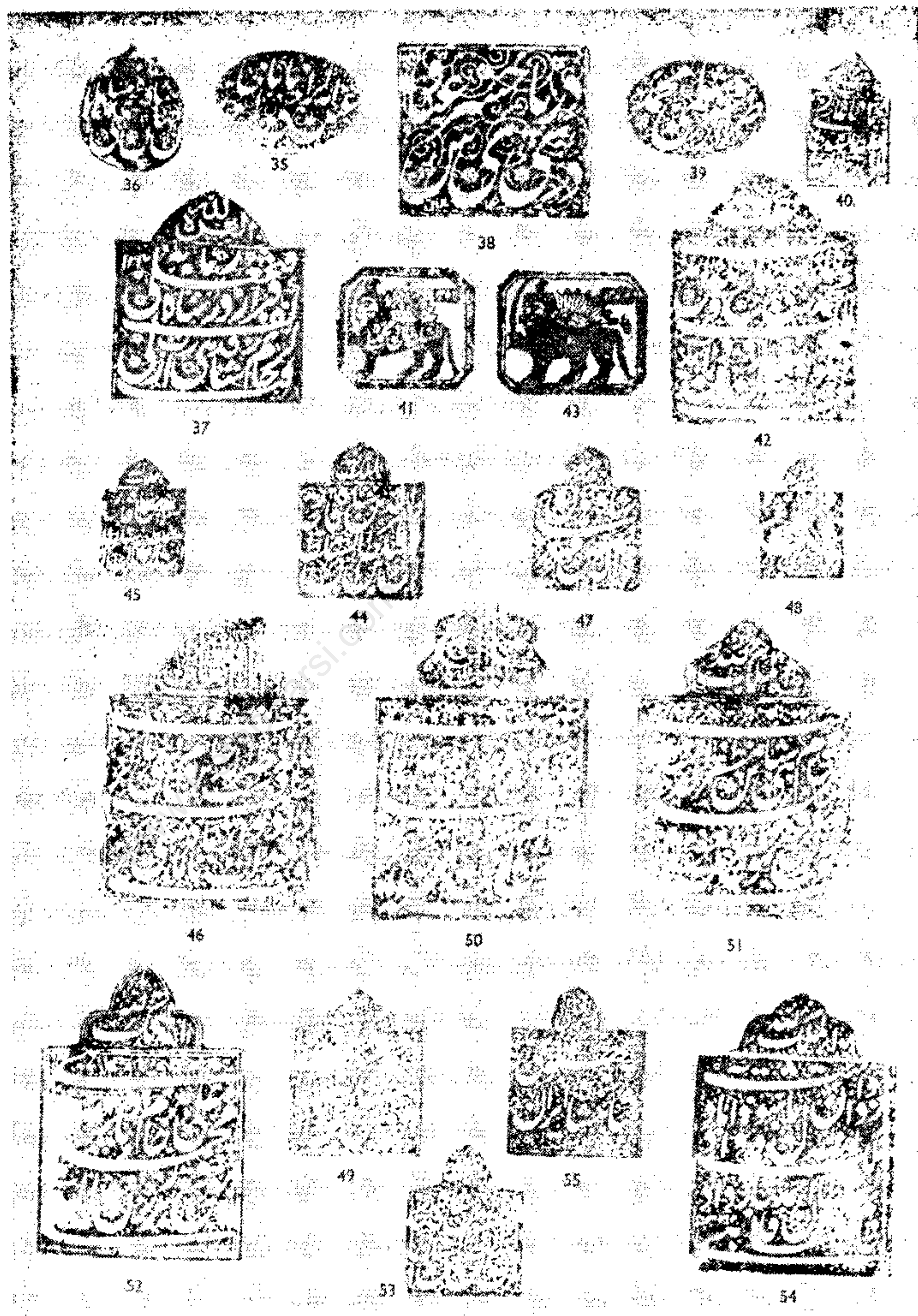
۴۸ - پیشانی مهر: الملك لله تعالی
متن مهر بخط طغرا: السلطان بن السلطان ناصر الدین شاه قاجار ۱۳۸۴.
۴۹ - پیشانی مهر: الملك لله
متن مهر: السلطان بن السلطان احمد شاه قاجار ۱۳۳۲.

(در فهرست اشتباهاً مهر مظفر الدین شاه مورخ ۱۳۱۴ نوشته شده است).

۵۰ - پیشانی مهر بخط طغرا: بسم الله رب العالمین.
متن مهر:

رسیده صیت جهان داوری به ماهی و ماه
زنقش خاتم سلطان مظفر الدین شاه ۱۳۱۴
۵۱ - پیشانی مهر: الملك لله
متن مهر:

دمید کوب فتح و ظفر بعون الله
گرفت خاتم شاهی مظفر الدین شاه
۱۳۱۴





۵۳ - پیشانی مهر : الملك لله
 متن مهر : بتوقيع برزد بعون الهی
 محمد علی خاتم نادشاهی ۱۳۳۴
 ۵۳ - پیشانی مهر : الملك لله
 متن مهر : السلطان بن السلطان مظفر الدین
 شاه قاجار ۱۳۳۳ .
 ۵۴ - پیشانی مهر : الملك لله
 متن مهر :
 خواست یزدان تاشود آباد ملک از عدل و داد
 خاتم شاهی سلطان احمد قاجار داد
 ۱۳۳۳

لازم به ذکر است که در کتاب : آلبوم
 سکه ها ، نشان ها و مهر های پادشاهان ایران ،
 عبارات روی مهر ها پیاده نشده است .

مهر حضرت معصومه (ع)

پیشانی مهر : بسم الله الرحمن الرحيم
 دور مهر : اللهم صل على النبي والوصي والبتول والسطين والسجاد
 والباقر والصادق والكاظم والرضا والتقى والنقى والعسکری
 والمهدى الهادى صاحب الزمان عليهم السلام .
 متن مهر : قال الرضا عليه السلام من زار فاطمه بقم وجبت له الجنة

وزمینی که ملوک بر سبیل انعام و جاگیر تنخواه کنند،
 حالا اطلاق آن بر زمین انعام است خصوصاً.

قدسی

بجز کشوری بی نظام آنچه بود
 به آن مخلصان آل تمغا نمود
 (مصطلحات و ارسته)
 در ترکی مهر پادشاهان را گویند،... و ظاهراً آن
 مهر را در خریطه سرخ میداشته اند، چنانکه در دیار ما (= هندوستان)
 مهر سلاطین و امرا را در خریطه مخمل یا دارای سرخ نگاه

میرزا صائباً

روز محشر سرخ رو چون لاله بر خیزد ز خاک
 آل تمغای شهادت هر که دارد برجبین
 هاتقی در نامه نوشتن صاحبقران (= امیر تیمور) به قیصر
 روم گوید :

پیرداخت نقاش نقش حریر

شد از آل تمغاش زینت پذیر

مولانا کاتبی

بهر عزل منصوب و نصب نامیه

آل تمغاییست از سلطان دریا بار گل

میدارند، یا آنکه در قدیم الایام مهر پادشاه بر مناشیروا مثله به
شجر ف میزدند.

حکیم زجاجی

نہشتند فرمان، نہادند آل
کہ آنست نقش خجستہ بہ فال
(سندیست برای آل)

میرزا صائب

نہ ہر تن لایق تشریف شاهی است
شہادت آل تمغای الہی است
(بہار عجم)

... و فرمودند کہ آلبجیان بعلت آل زدن ہیچ چیز از کس
نستانند، و راستی آنکہ بہ نسبت آنچه پیش ازین طمع میداشتند،
بسیار کم کردہ اند، و جہت ہر مہمی معظم تمغایی معین ساختہ
جہت حکومت سلاطین و امراء و ملوک معظم و معظمت امور
ممالک تمغایی بزرگ یشم و جہت قضاة و ائمہ و مشایخ یکی
دیگر ہم از یشم اندکی کوچکتر، و جہت برنشستن و فرو آمدن
لشکر تمغایی مخصوص از زر بہمان خط و نقش معہود، لیکن
برحوالی آن صورت کمان و چماق و شمشیر کردہ و فرمان چنان
کہ لشکر تا آن تمغا نبینند بہ سخن امراء و ہیچ آفریدہ ای
برنشینند و فرو آیند، مگر قراولان کہ مہمات ثغور را لشکری
اندک احتیاط را ہا را بہ سخن امراء خود برنشینند و فرو آیند،
والتون تمغایی کوچک ساختہ کہ بر بروات خزانہ و ولایت
ویافتہ و مفاضات و مکتوبات دیوانی کہ جہت معاملات و آب و
زمین نویسند زنند، بعد از آنکہ آنہا را بموجب پروانہ بیتکچیان
دیوان نوشتہ باشند و بہ علامات رسیدہ مختصری بہ خط مغولی
بر ظہر آن نویسند تا آن تمغا بر آن زنند، و این زمان بہر وقت
کہ بروات و مکتوبات بسیار جمع می شود عرضہ داشتہ کلیدی می-
ستانند و وزرا و نواب دیوان بحضور تمغاجی می زنند و ذکر
آن بردفتری کہ ہم در آن صندوق می باشد ثبت می کنند تا پیدا
باشد کہ در کدام وقت کدام شخص تمغازدہ و با وجود چنین ضبط
و ترتیب کجا مجال آن مانده کہ بہ دانگی زری پروانہ مبارک براتی
توان نوشت.

(تاریخ مبارک غازاتی، چاپ اروپا، ص ۲۹۳)

خاتمہ مهر و انگشتی و حلقہ ای کہ دارای نگین باشد.
(ناظم الاطباء)

امیر معزی

تا خاتم اقبال در انگشت تو کردند
بر خصم تو شد گیتی چون حلقہ ماتم

شیخ شیراز

فریدون را سرآمد پادشاهی
سلیمان را برفت از دست خاتم

حزین لاهیجی

سرم را همچو خاتم غیر زانو نیست بالینی
گرفتار غم عشق تو بالینی نمیدارد

صائب

بہ حکمت از لب خود مهر خامشی بردار
بدست دیو مدہ خاتم سلیمان را
ولہ

ہر کہ زد مهر خموشی بہ لب چون و چرا
گرچہ مورست درین دایرہ خاتم با اوست
نگین - انگشتی و مهر پادشاہان، و گوہر سنگ قیمتی
کہ بہ روی انگشتی نصب میکنند.
(ناظم الاطباء)

صائب

صاحب نامند از ما عالم و ماتیرہ روز
چون نگین در حلقہ گردون گردانیم ما
ولہ

راست ناید با وطن نقش گرامی گوہران
روی در دیوار باشد در نگین ہا نام ہا
ولہ

نی کفر شناسد دل حیران ونہ دین را
از نقش چپ و راست خبر نیست نگین را
ولہ

مکن زبخت سیہ تلخ روی خود کہ نگین
سیاہ رویی عالم برای نام کشید
ولہ

دل آسودہ ای داری، مپرس از صبر و آرامم
نگین را در فلاخن می نہد بیتابی نامم
ولہ

در لعل آبدار زیر گشتہ طالعی
باشد همان چون نقش نگین خشک جوی من
ولہ

بہ این طالع چرا از دورستان راستی جویم
کہ افتادہ ست چپ بادست من نقش نگین من
ولہ

نیست امروز از لب او قسمت ماحرف تلخ
نقش ما چپ از ازل با این نگین افتادہ است

وله

هر که از روز سیاه نامداران غافلست
می‌پذیرد چون نگین از سادۀ لوحی نام‌را

طغرای مهدی در تعریف و اعظ

اگر نفع کلکش به خروار نیست
نگینش کم از مهر انبار نیست

علی احمد مهر کن دهلوی متخلص به نشانی

خاتم ختم تو بشکسته نگین‌های قدیم
طرح نقش تازه و نو در نشان انداخته

لادری

ما صاف دلان کین عدو مهر شناسیم
در آیینه‌ها نقش نگین راست نماید
زیر نگین داشتن، زیر نگین کردن، زیر نگین گرفتن—

کنایه از مسخر و محکوم کردن :

استاد فرخی

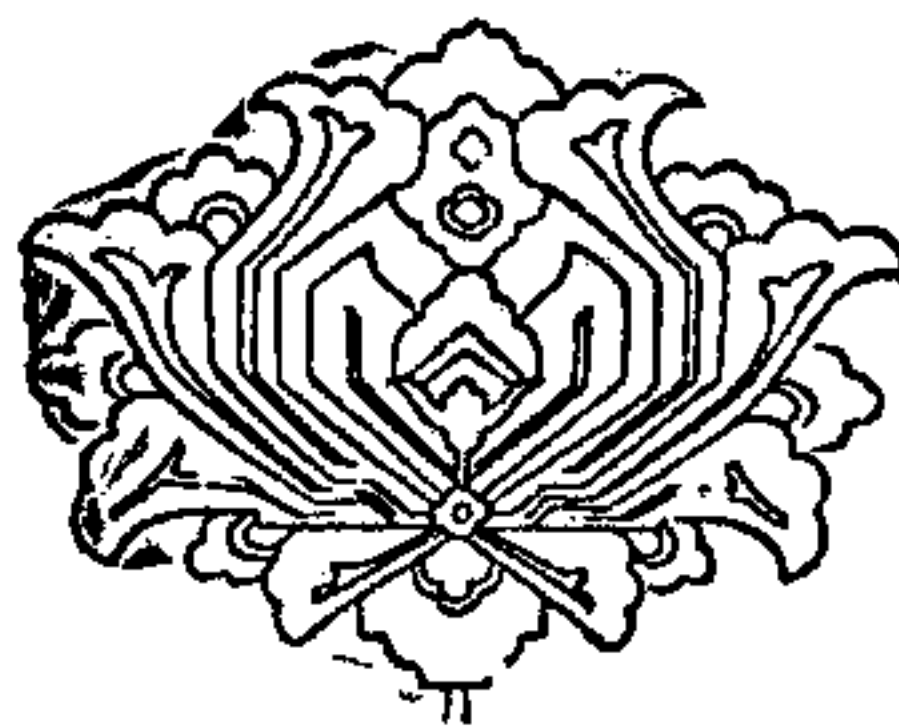
بردی فراوان رنج دل، دیدی فراوان رنج تن
از رنج دل، وز رنج تن، کردی جهان زیر نگین

ملا مفید بلخی

چشم‌ت گرفته زیر نگین روزگار را
مانند خاتم است ترا نامدار، چشم
(بهار عجم)

صائب

بود ملک جهان زیر نگین اقبال‌مندی را
که چترش مهر خاموشی و تنهایی علم باشد
علی احمد مهر کن دهلوی متخلص به نشانی
زیر نگین من شده روی زمین تمام
من چون نگین به دور گریبان سراندرم



ضرب‌المثلهائی از اشکورا

کاظم - سادات اشکوری

اشاره:

«داستان قاضی حمص» و از این قبیل. قاضی حمص بی‌شبهت به قاضی سدوم نیست که: «... کسی وقتی شکایت کرد که فلان کس گوش خر مرا کنده است، قاضی گفت خرت را به او بده آن قدر نگاه دارد که دوباره گوشش برآید»^۱ قاضی اینچنین در فرهنگ عوام و در افسانه‌ها جای می‌گیرد و سرانجام مثل‌های بسیار در متن قصه‌های بسیار که برای او پرداخته‌اند؛ متولد می‌شود که از آن جمله است: «خر ما از کرگی دم نداشت».

اما اینکه تمامی مثل‌های منشور از متن قصه‌ها بیرون آمده‌اند یا به گونه‌ی واحد بر زبان جاری شده‌اند؛ با قاطعیت نمی‌توان سخن گفت. چرا که يك مثل به صورت مجرد و بی‌تأثیر پذیرفتن از مسائل مختلف زیست نمی‌تواند دوام آورد. هم از این سبب است که شاید بتوان گفت مثل‌ها از متن قصه‌ها برخاسته‌اند و یا حوادث و برخوردهای قومی و حتی خانوادگی در شکل‌گیری آنها تأثیر داشته‌اند.



ضرب‌المثل در روستاها با زندگی مردم در آمیخته است. از متن زندگی برمی‌خیزد و به متن زندگی می‌نشیند. از رَمه و آب و خستگی و انتظار... خبر می‌دهد و از تمامی چیزهائی که در حاشیه‌ی زندگی به‌طرف متن کشیده می‌شوند. و نیز از طبیعت اطراف خبر می‌دهد و از نظمی که در طبیعت هست.

يك ضرب‌المثل چونان سنگپاره‌ای است که برماندابی بیفکنند. چین بر سطح آب می‌افکند و لحظه‌ای بعد آرامش برقرار می‌شود.



در روستاها بسیاری پدیده‌ها به طبیعت باز می‌گردد. برای معنای واژه‌ای باید مراتع را زیر پا گذاشت، پای چشمه‌ها نشست و به چوپان و رَمه خیره شد؛ رَمه‌ای که دامنه را هستی می‌بخشد.

انسان و طبیعت، در گذر زمان، رویاروی هم ایستاده‌اند. نهالی که کاشته می‌شود فصل‌ها را ورق می‌زند و انسان - گام به تماشای طبیعت می‌نشیند. خشونت و لطافت را در سیمای طبیعت می‌بیند و عوارض طبیعی در کلام آدمی «نماد» می‌شوند. هم از این سبب است که «کوه» استواری و «آب» حرکت را می‌رساند. اما کوه‌ها استواری غریبی دارند که اگرچه در يك رشته جبال قرار گرفته‌اند؛ از هم بیگانه‌اند:

به قول ا. بامداد شاعر معاصر:

کوه‌ها باهمند و تنها
همچوما، باهمان تنهاییان

و این خود می‌تواند «مثل»ی باشد و بر زبان جاری شود همچنان که «کوه به کوه نمی‌رسد، آدم به آدم می‌رسد» مثلی شده است.



در «مثل»ها گاه تعصب رخ می‌نماید و گاه شیوه‌ی «پند» در پیش گرفته می‌شود. گاه تلاشی که نادیده می‌ماند در يك جمله می‌نشیند به این امید که چونان ضربه‌ای فرود آید. اما نه این، که دورویی نیز به نوعی سرک می‌کشد. ضرب‌المثل به کلام رنگی دیگر می‌بخشد و سخن را شیرین می‌کند. گاه جمله را به نقطه‌ی پایان می‌برد و گاه آغازی‌ست برای يك گفت و گوی طولانی.

ضرب‌المثل گاه از متن قصه‌ها برمی‌خیزد و گاه خود قصه‌ای دارد. در ادبیات مکتوب نیز مثل‌ها چنین وضعی دارند و نیز مصراع یا بیتی از يك شعر و یا جمله‌ای از يك متن - به مناسبت - ضرب‌المثل شده است.

زودباوری، ساده‌لوحی، خشونت، ظلم، قضاوت، دور اندیشی و... نکات بسیار و نیز صفات بسیار آدمی می‌تواند در شکل‌گیری مثل‌ها تأثیر داشته باشد. چه بسیارند مثل‌هائی که به افراد و مکان‌هایی منسوبند: «خر کریم را نعل کردن»،

برای شناخت هر پدیده نخست باید محیط زایش آن پدیده را مطالعه کرد. در پژوهشهایی از این دست جوینده‌ی سخت‌کوش و هوشیار از طریق یک پدیده - مثلاً ضرب‌المثل - در ارتباط با معتقدات و... می‌تواند به دل‌بستگی‌های زیست و وابستگی‌های یک جامعه به فرقه‌ای در گذشته پی برد. در دنبال کردن این خط پژوهش، ای بسا به‌مبنای معیشت ساکنان یک منطقه در سالهای دور کشانده شود. همچنانکه مردم شناسان اصطلاحاتی از قبیل «هوای گرگ و میش» را - که امروز در شهرهای صنعتی و نیز در میان پیشه‌وران شهرها - حتی - رایج است و بر زبان می‌آید؛ از یک معیشت دامداری می‌دانند. چرا که «گرگ» و «میش» نمی‌توانند در یک جامعه‌ی شهری اندیشه‌ها را مشغول کنند. این دامدار است که بر این دو تکیه می‌کند و «میش» را با چشم می‌پاید تا از حمله‌ی «گرگ» مصون ماند.

باری... نگارنده در این مختصر قصد آن دارد که مثلثاتی از «اشکوربالا» را - در حد توانائی - در ارتباط با مسائل و دلمشغولیهای حیات و نیز روابط افراد مورد مطالعه قرار دهد.

الف - شکل مثلث:

مثلثهای «اشکوربالا» را از جهت شکل بدینگونه می‌توان تقسیم کرد:

۱- موزون - این مثلثها اغلب به صورت یک بیت یا چهار مصراع است:

handi dêrem xostere hayrâne vayrân
Mere de yâd niyây mi vasma perân

آنقدر برای خودم گرفتاری دارم
[که] دیگر پدران گرسنه‌ام را به یاد نمی‌آورم.
۲- مسجع: این مثلثها که تعداد بیشتری را، به نسبت مثلثهای موزون، دربرمی‌گیرد؛ اغلب یک جمله‌ی کوتاه است اما دارای سجع:

Kaken kuku vegârd bogu

درست‌کن کوکو، برگردان بگو.
۳- منشور: از مثلثهای منشور می‌توان نمونه‌ی زیر را ذکر کرد:

Mi das dare ti senge ben

دست من زیر سنگ تست.

گذشته از شکل، برای زایش تعداد کمی از مثلثها قصه‌های کوتاهی دارند که این قبیل مثلثها - به ویژه - در ارتباط است با معیشت.

to Boxos mo doxosem Fardâ qarze xâ ki sâqe
Lâxend dakene?

تو بخواب، من پنهان می‌شوم. فردا طلبکار شاخ چه کسی را ریسمان خواهد بست؟
در زایش این مثل گویند، برزگری مزرعه را با گاو آهن (خیش) شخم می‌زد. هرچند لحظه یکبار ورزو می‌خواهید و خستگی درمی‌کرد. برزگر که ناراحت شده بود این سخن را بر زبان آورد. یعنی اگر این عمل را ادامه‌دهی طلبکار که بیاید ترا خواهد برد؛ من که جز تو چیزی ندارم و هم تو هستی که همت می‌کنی تا در آینده محصولی از مزرعه بردارم. پس بهتر است کار کنی و به تنبلی تن در ندهی.

Besim akene ossâ berim mije mellâ

برویم استاد اکنه‌ای را بیاوریم و ملای میجی را.
در شکل‌گیری این مثل گویند، روزی سرخری درخیم گیر کرد. فکرها کردند و نتیجه نگرفتند تا اینکه تصمیم گرفتند برای حل مشکل «استاد اکنه‌ای» و «ملای میجی» را بیاورند. وقتی استاد اکنه‌ای و ملای میجی به محل حادثه رسیدند؛ پس از گفت‌وگوئی مختصر و مشورت به این نتیجه رسیدند که سر خر باید بریده شود. پس سر خر را بریدند و سر در خم ماند. آنگاه «استاد» و «ملا» بار دیگر به فکر فرو رفتند و پس از مشورت به این نتیجه رسیدند که خم باید شکسته شود. پس خم را شکستند. به این ترتیب هم «خم» از دست رفت و هم «خر».

این مثل - معمولاً - به صورت کنایه و تمسخر برای حل مشکلی کوچک بر زبان می‌آید.

باری... شکل ظاهری مثلثهای اشکوربالا بی‌شک نمی‌تواند ویژگی داشته باشد چرا که مثلثهای رایج در ادبیات مکتوب، اگرچه دارای اشکال دیگر هم هستند؛ اما این شکلهای را نیز دربر می‌گیرند. پس جستجو در عمق مثلثها ضروری‌ست و اینکه این مثلثها تا چه حد به محیط و معیشت و روابط اجتماعی باز می‌گردند.

ب - محیط طبیعی

«اشکوربالا» دارای طبیعتی خشن است. کوههائی سخت و صعب؛ دیواره‌های بلند برگرد آن کشیده‌اند و زمستانهای طولانی روستائیان را خانه‌نشین می‌کند. هم از این

* دهستان اشکوربالا (اشکور تنکابن) تقریباً در ۱۲۵ کیلومتری جنوب شمسوار قرار دارد که منطقه‌ایست کوهستانی و سردسیر و صعب‌العبور. این دهستان یازده روستا را دربر می‌گیرد و در حدود ۲۰۰۰ نفر جمعیت دارد.

۱- مجتبی مینوی - پانزده گفتار - ص ۱۸۴.

۲- «اکنه» akene و «میج» Mij «دو روستای مجاور هم در اشکوربالا».

Un vaxt ge jovân boam mere nedey
 âve rovân boam mere nedey
 hala ge pirâboam mere bedey
 Kas kate vâbâm men bedey

آنوقت که جوان بودم مرا ندیدی
 آب روان بودم مرا ندیدی
 حالا که پیر شدم مرا دیدی
 گوشه نشین شدم مرا دیدی

پیری، کم حوصلگی به همراه دارد و جوانی شور و شری و پرسش. ناشناسی که از دامنه‌ی مقابل می‌آید کیست؟ شب را زیر کدام سقف به صبح خواهد برد؟ چوپان چه اندیشه‌ای در سر می‌پروراند و برزگر مزرعه را در کدامین صبح دیدار خواهد کرد؟ اندیشه‌ها قوام می‌گیرد و کلامی متولد می‌شود. چرا به دامنه‌ی مقابل خیره شده‌ای که غروبدم است و هوا رنگ می‌بازد و به زحمت می‌توان مسافر را شناخت. چرا می‌پرسی کیست و از کجا می‌آید؟ مگر نشیده‌ای که گفته‌اند:

har ki râ dare hây har ki sekam dâre zây

هر که در راه است می‌آید، هر که آبستن است می‌زاید. اینگونه پرس و جو در محیطی بسته، به ویژه در کوهستان، که مسافران و از راه رسیدگان خبر دهندگان آن سوی کوهها هستند و نیز روستائیان پرسنده‌اند و کنجکاو، بیشتر رواج دارد تا در شهر که شهریان بی تفاوت‌اند و پیش روی خویش چشم اندازی طبیعی ندارند.

پ - دامداری

گفتیم مثلها گاهی در ارتباط‌اند با معیشت. مبنای معیشت در اشکوربالا دامداری و کشاورزی است. «دام» و «کشت» برآورنده‌ی نیازند و روستائی که در کوهستان با حوادث گوناگون روبروست؛ دام را از زوایای گوناگون می‌نگرد و «فایده» را در نظر دارد. برای او «اسب خوب» اسبی است که بتواند بی‌خستگی، راه دراز ده به شهر را طی کند؛ راهی که سه روز به طول می‌انجامد. هم از این‌روست که اسب تن‌پزور جلگه‌های گیلان به کار او نمی‌آید:

Gile asbe dow tâ dime-bone

دویدن اسب گیلانی تا «دیمه‌بون»^۳ است.

و همینطور «گاو خوب» گاوی است که خوب شیر بدهد و بدقلقی نکند:

Gâve sarin sir dey laqed zani sire soni

مثل گاو شیر می‌دهی و لگد می‌زنی شیر را می‌ریزی. نه تنها «اسب» یا «گاو» خوب مورد ستایش قرار می‌گیرد، بلکه «دام» تمامی ذهن دامدار را به خود مشغول

سبب است که در فصل گرم باید در اندیشه‌ی فصل سرد بود و آذوقه‌ی کافی انبار کرد. مثل

har ki jalde marde

هر که سریع‌تر عمل کند مرد است، نشانه‌ی آنست که در محیطی آنچنان سخت و خشن باید هرچه زودتر مواد لازم را - خواه برای انسان و خواه حیوان - گرد آورد. در واقع مردی و مردانگی با «کار» و «کوشش» سنجیده می‌شود و برای «مرد کار» کوه و جلگه فرقی ندارد:

har ki ku marde gilânem marde

هر که در کوه مرد است در گیلان [جلگه] هم مرد است. و مرد آنست که در روزهای خوش به فکر جمع‌آوری چیزهایی باشد که در روزهای سخت به کار آید. اگر نسبت به جمع‌آوری علف - حتی - کوتاهی کند؛ در زمستان مرگ دام را به چشم می‌بیند. بی‌جهت نیست که گفته‌اند:

Senge tâveson noqlê zomessone

سنگ تابستان نقل زمستان است.

سختی محیط آنچنان روستائی را تحت تأثیر قرار داده است که نخست به «کار» می‌اندیشد و بعد به «شکم». اگر کسی کار بکند حق دارد «پلو» بخورد:

Kâr baken ti sok baterke pelâ boxor ti xek

کار بکن شانه‌ات بترکد، پلو بخور شکمت. در چنین محیطی چنانکه به اختصار خواهیم دید معیارهای تازه‌ای برای قضاوت، آشنائی، انتقام و مسائلی از این دست مطرح می‌شود.

جائی که «کار» معیار ارزشهاست، پیری وازکار افتادگی حسرت و افسوس در پی دارد. پیر نمی‌تواند همپای جوان علفزار و مزرعه را زیر پا بگذارد و از سپیده‌دم تا ساعتی از شب رفته بیرون خانه کار کند:

Mi hây hây basây vâv vâv bomonese

های های من رفته؛ وای وای من مانده.

یعنی پیرم و از کار افتاده و دیگر از من بر نمی‌آید که گاو بدوشم یا از مزرعه محصول را بر سر نهم و به ده آورم. اما اگر باپیری سرناسازگاری در پیش گیرند؛ به آسانی از میدان به در نمی‌رود. چرا که:

ti gomon bakordi pire verg andi bakete ge

pire bezem gite nottone?

تو خیال کردی گرگ پیر آنقدر از کار افتاده است که بز پیر را هم نمی‌تواند بگیرد؟ هرچند این «مثل» در ارتباط است با دامداری؛ اما از پیری و گذر عمر حکایت می‌کند.

و گاه حسرت و افسوس بر عمر رفته که، فلان! در آن روزها که به سن و سال تو بودم چه کارها که نمی‌کردم:

کرده است؛ همچنانکه «تره» تمامی ذهن باغبان را:
Gâlese vare yâde bâqvone tare

چوپان یاد بره است؛ باغبان یاد تره.

اما این «دامدار» است که باید در کنار دام بماند و
علوفه‌ی کافی گرد آورد و بعد متوقع شیر باشد:
nessabu marde gâve sir dene

گاو مردی که نیست [غایب] شیر ندارد.

گاه «مثل» که «کاربرد»ی در میان آدمیان دارد؛ به
کنایه از «نماد»ی حیوانی شکل گرفته است. می‌دانیم که
«بز» زیرک‌تر و چابک‌تر از «گوسفند» است و هم‌شجاع‌تر،
اما «گوسفند» آرام است و رام. «بز» به آسانی از گله جدا
می‌شود و نیز اگر روی خاک علفی گیر نیاورد به شاخه‌های
درخت روی می‌آورد اما از گوسفند کاری چنین بر نمی‌آید.
و این خود زایش «مثل»ی را باعث می‌شود:

Sad dafe bez dâre sar basâ gosende del naterkes
ye dafe gosend dâre sar basâ beze del baterkes.

صدبار بز رفت بالای درخت دل گوسفند تترکید، یکبار
گوسفند رفت بالای درخت؛ دل بز تترکید.

و دیگر اینکه نوعی همراهی در میان دامها به ویژه
گوسفند و بز به چشم می‌خورد که اگر يك دام راه پرتگاهی
را در پیش گیرد بقیه به دنبالش می‌روند. این همراهی نه
به هنگام خطر بلکه در «چرا» و حرکت عادی نیز ادامه دارد.
Bez beze vine vagerde paleme sare carre

بز، بز را می‌بیند و برمی‌گردد سر «پلم»^۴ رامی‌خورد.
گفتیم که این «مثل»ها با توجه به روابط اجتماعی
به آدمیان باز می‌گردد؛ و نه به این صورت که به اشکال
دیگر نیز بر زبان جاری می‌شود:

Mo xâm ti nasle pasenginem to goni mere
bene vâz haden?

من می‌خواهم نسلت را از میان بردارم تو می‌گوئی به
من «بنه‌واز»^۵ بده؟

معمولاً حیوان بیمار و یا لاغر و کم‌شیر را سر می‌برند
و گاهی قوچهای خوب از مناطق دور دست می‌آورند تا نژاد
دام عوض شود و «خوب» جای «بد» را بگیرد. وقتی قرار
است نسل حیوانی را از بین ببرند دیگر دادن «بنه‌واز»
مفهومی ندارد.

ت - کشاورزی

گفتیم مبنای معیشت در اشکور بالا دامداری و کشاورزی
است. همچنان که دامداری در فرهنگ معنوی از جمله
ضرب‌المثلاً تأثیر نهاده است؛ کشاورزی نیز باعث زایش

مثلهائی چند شده است.

در روستاها بسیاری کارها از طریق همکاری و تعاون
پایان می‌گیرد که از آن‌جمله است «درو». درو علفزار و
مزرعه باید با سرعت بیشتری دنبال شود چرا که علف بتدریج
به زردی می‌گراید و محصول در مزرعه خشک می‌شود. در چنین
حالی پدر خانواده از دیگران یاری می‌خواهد تا در فاصله‌ی
يك یا دو روز درو به پایان‌رسد. آیا درست است در وضعی چنین
پسر داس درو را پنهان کند؟

Per komek kone vace dâra jâde

پدر دیگران را به یاری می‌خواند [برای درو]، پسر
داس را پنهان می‌کند.

از طرفی باید صبر و بردباری را از طبیعت و پدیده‌های
محیط آموخت. در این میان چه چیزی بهتر از بذری که بر
خاک پاشیده می‌شود. دانه‌ی گندم روزها زیر خاک می‌ماند و
بعد سر می‌کشد و بذره‌ای دیگر نیز:

Salem salem gari haf sâl âve ben mone

شلغم با همه شلغم بودنش هفت سال زیر آب می‌ماند.
اما اینهمه نیاز به زحمت دارد. باید کار کرد و رنج برد
و بعد نتیجه گرفت. و گرنه

Berenj dabu anbâre pelâ paten ci kêre

برنج که در انبار باشد پلو پختن کاری ندارد.
با اینهمه وقتی خورنده زیاد باشد؛ غله‌ای که به دست
می‌آید کافی نیست:

Por az ayâl'o galle vânekene se varze qalle

پر از عیال و اولاد، کفاف نمی‌دهد غله‌ی ورزو سیاه.^۶
هرچند در این مختصر برخی مثلاً از زاویه‌ای دیگر
نگریسته می‌شود، اما نشانه‌ها در آنها توان یافت از «دام» و
«کشت» و پدیده‌های محیط. اگر در اینجا زیر عنوان
دیگری آورده می‌شوند صرفاً به خاطر آنست که جنبه‌های
دیگر بیشتر به چشم می‌آیند.

ث - خانواده و جامعه

شاید بررسی مثلاً در ارتباط با خانواده درست نباشد،
چرا که خانواده گروهی کوچک است در برابر جامعه. یا

۳- دیمه‌بون یا دیمابون Dimâbon مکانیست در منزل اول،
سر راه گیلان به اشکور.

۴- پلم palem، گیاهیست وحشی که در مناطق مرطوب و
دامندی جنگلها و کنار رودخانه‌ها و چشمه‌ها می‌روید.

۵- بنه‌واز Bone vâz، گوسفند یا گاوی که به شخصی
می‌دهند تا نگهدارد و بر تعداد آن بیفزاید.

۶- ورزا غله Varza qalle، گندم یا جوئیست که در مقابل
کشت ورزو، به‌ماحب آن تعلق می‌گیرد.

قسمتیست از شبکه‌ی بزرگتری به نام اجتماع. اما این گروه کوچک در درون خود مسائلی را مورد دقت قرار می‌دهد که در يك جامعه به آسانی قابل رؤیت نیست. آدمی در يك جامعه [بیرون از خانواده] اعمال و رفتار ویژه‌ای در پیش می‌گیرد که آن اعمال و رفتار را در خانه و در میان خانواده‌ای سنتی ندارد. هم از این روست اگر برخی مثلها در درون خانواده بر زبان جاری می‌شوند و به نوعی با افراد خانواده در ارتباطاند؛ هرچند آن مثلها را می‌توان از خانواده‌های گوناگون گرفت و در يك جامعه تعمیم داد. اما در اینجا بیشتر جنبه‌های خصوصی‌تر و شخصی‌تر مورد نظر است تا عمومی‌تر.

به قول ویلیام جی. گود: «... ما همیشه تحت نظراقوام و خویشان خود هستیم، یعنی کسانی که به خود جرأت می‌دهند تا از ما انتقاد کنند، به ما پیشنهاد نمایند، دستور بدهند، تملق گویند، تعریف کنند و یا تهدید نمایند، تا ما به تکالیف ناشی از نقش خود عمل نمائیم. حتی در صنعتی‌ترین و بزرگترین شهرها که گاه می‌پنداریم اشخاص بدون نام و نشان و اصل و نسب در آن زندگی می‌کنند نیز بیشتر افراد تمام اوقات با خانواده‌های دیگر در کنش متقابل قرار دارند. حتی مردانی که به مقامات عالی رسیده‌اند متوجه می‌شوند که به‌عنوان يك فرد بالغ همچنان به خواسته‌ها و انتقادات پدر و مادر توجه دارند و از يك طعنه‌ی برادر آزرده خاطر می‌گردند.

بدین ترتیب از طریق خانواده است که جامعه می‌تواند حس مشارکت لازم را در فرد ایجاد کند. بقای خانواده نیز به نوبه‌ی خود به حمایت جامعه‌ی بزرگتر بستگی دارد. جامعه به عنوان يك نظام اجتماعی کلی باید از خانواده به عنوان يك نظام اجتماعی جزئی حمایت کند و شرط بقاء این دو آنست که در بیشتر راهها همراه گردند...»^۶

با توجه به این نکات است که مثلهای يك دهستان دور افتاده را به گونه‌ای مجزا مورد بررسی قرار می‌دهیم؛ چراکه رفتار يك فرد برای افراد خانواده‌اش قابل فهم‌تر است تا دیگران.

۱- خانواده

در يك جامعه خطاکار را به آسانی می‌رانند؛ حال آنکه در يك خانواده تصمیم گرفتن درباره‌ی يك فرد خطاکار کاریست مشکل. عضویك خانواده اگر مرتکب اشتباهی شود؛ مورد بخشش قرار می‌گیرد و اگر بخشی در کار نباشد باز هم خانواده - اغلب - ناچار است فرد خطاکار را تحمل

کند چرا که:

Jiranginim rise joranginim sombil

پائین بیندازیم ریش است، بالا بیندازیم سبیل.
یعنی کاری نمی‌شود کرد. یا اینکه پیر خانواده زیر لب زمزمه کند:

âqel mere tâle niie tur hâne galle galle

عاقل در طالع من نیست، دیوانه دسته دسته می‌آید.
از طرفی نمی‌توان عضو خانواده را به جهات بسیار بازخواست کرد و این بازخواست و راندن ممکن است عواقب بدی به دنبال داشته باشد:

har ci fekr konem tore dome gâv pa banây

هرچه فکر می‌کنم [می‌بینم] روی دسته‌ی تبر گاو پا گذاشته است.

اگر خلافتکار عضو خانواده نباشد کار آسان است و نیازی به تأمل و تعمق نیست.

عضو خانواده باید همراه دیگر افراد باشد و آنان را در رفع مشکلات یاری دهد نه آنکه هر لحظه بر مشکلات بیفزاید:

Mo tere gunem mere bedâr nogutem mere vedâr

من به تو می‌گویم نگهم‌دار، نگفتم از جا بلندم کن.
در چنین مواردی با نصیحت هم - گاهی - کار از پیش نمی‌رود و ناچار نصیحت کننده لب به شکایت می‌گشاید:

har ci tâvzanem voloje

هرچه تاب می‌زنم؛ باز می‌کند.^۸

و کتک زدن هم فایده‌ای ندارد چراکه:

har ci bazeni xoamus bone qâtere bezeni
camus bone

هرچه را بزنی خاموش می‌شود؛ قاطر را بزنی «چموش» می‌شود.

عضوی اینچنین - اغلب - در خانه دم از فلان و بهمان می‌زند و در بیرون خانه کاره‌ای نیست. یادآور آن مثال است که:

Kol sâq varzâmâ har do sar tij
Doron mirzâmâ beron hij

ورزو شاخ کوتاهی هستم با دوشاخ تیز

درون خانه «میرزا» [آقا] هستم و بیرون هیچ.

که در این مثل طعنه و کنایه را نیز باید در نظر داشت. چونکه «ورزو شاخ کوتاه» دیگر نمی‌تواند دارای شاخ تیز باشد. اصولاً «کل شاخ» به‌ورزوئی گویند که فاقد شاخ است یا شاخی بسیار کوچک دارد. این تناقض را با «آقا» بودن در خانه و «هیچکاره» بودن در بیرون خانه قیاس باید کرد.

باری... عضو خانواده هر چند نامرتب باشد و بی گاه حاضر شود؛ به هر حال ناچار است به خانه باز گردد:
Sire xone yâde vasma pele

سیر به یادخانه است و گرسنه به یاد پلو.
و هم آدمی باید متکی به خود باشد نه دیگری. هیچکس بیشتر از خویشان به آدمی نزدیک نیستند. نباید به امید بیگانه زیست و از یک لحظه خوشی در جوار بیگانه خانواده را از یاد برد.

Kase asb sevâr hamisek piâdây

سوار بر اسب دیگری همیشه پیاده است.
و نیز به بهانه‌ای مختصر نباید از قبول مسئولیت خودداری کرد. اگر درد پائی - مثلاً - باعث آزار آدمی باشد و هفته‌ها و ماه‌ها آن درد را تحمل کند؛ پس از بهبودی حق ندارد درد را بهانه کند و از کار سر باز زند. گفت:
Orus babâ xelâs babâ

عروس شد، خلاص شد.
می‌بینیم که تنبلی و کاهلی و تن‌پروری در خانواده‌ی روستائی جائی ندارد. بهانه را باید فراموش کرد و همراهی را باید همیشه به یاد داشت.

جز اینها در روابط نزدیکتر باید احترام بزرگتر را نگهداشت. آن کس که کدبانوی خانه است باید مورد مشورت قرار گیرد؛ نه اینکه کار ساده‌ای از او، که کارهای مهم خانه را می‌داند، بخواهند:

hame jâ keni xodesi nemeke sar keni mo?

همه‌جا خودت کدبانو هستی، به نمک که می‌رسی من؟
و کدبانو باید هوشیار باشد و از تجربه‌های دیگران سود جوید:

Keni kerke sâl babere nâkeni keni vake

مرغ کدبانو را شغال ببرد؛ ناکدبانو کدبانو می‌شود.
اما فراموش نباید کرد که کدبانو هنگامی می‌تواند کاری از پیش ببرد که مواد اولیه در خانه حاضر باشد و این دیگر به عهده‌ی مرد است که «هیزم» و «آرد» به خانه بیاورد تا زن بتواند نان تهیه کند:

ârde asse hime dâmân

آرد در آسیاب، هیزم در جنگل.
اگر «آرد» در آسیاب باشد و هیزم در جنگل کدبانو ناچار است دست روی دست بگذارد و در خانه بنشیند.
از اینها گذشته حمایت از اعضاء خانواده نیز ضروری است. اما حمایت باید به گونه‌ای باشد که حمایت شونده سوءاستفاده نکند. یعنی باید از کسی حمایت کنند که لیاقت آن را دارد و گر نه:

Sake ki âdemxor hakene? - robari

سگ را چه کسی آدم‌خور می‌کند؟ - رودباری.^۹
و این «مثل» را - اغلب - مادران برای عروسها به کار می‌برند که، اگر بلبل زبانی می‌کنی و توی رویم می‌بایستی؛ مقصر شوهر تست. هر چند سرو زبان داشتن - گاهی - مورد ستایش است:

Zovândâr su bakord bizovân perân bomones

زبان‌دار شوهر کرد، بی‌زبان در خانه‌ی پدری ماند.
اما همین «زبان‌دار» در خانه‌ی شوهر باید بسیاری چیزها را رعایت کند و دم فرو بندد. و اینهمه بستگی به قدرت شوهر دارد. زیرا:

Zene vey mard bedâre bâre teng

زن را باید مرد نگهدارد؛ بار را «تنگ».

باری... پیرزن خانه که یک روز به کنایه دخترش را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید:

Xâxoreke su xâs berâreke gut zen nevey baberi?

خواهرک شوی می‌خواست به برادرک می‌گفت، زن نمی‌خواهی ببری؟

و یک روز اندیشمندانه به «زن خواهی» پسرش می‌اندیشد و می‌گوید:

hame ci fekr xây so ci fekrha: zen bari,

Xone câkeni, mâl hini

همه چیز فکر می‌خواهد، سه چیز فکرها: زن بردن، خانه درست کردن، مال خریدن.

سرانجام توان و نیرو از دست می‌دهد و بیمار به کنجی می‌افتد. به احوال پرسیش می‌آیند. و حوصله‌اش را سر می‌برند که، این بیماری معالجه‌ناپذیر است، اگر فلان کار را بکنی خوب می‌شوی... و بیمار لب به سخن می‌گشاید که:

Bessâm xâ bare sum nessâm xâ dare sum

ماندم که از «بره»^{۱۰} می‌روم، نماندم که از دره.

۲- جامعه

در یک جامعه فرد ناچار است نکات بسیاری را رعایت

۷- ویلیام جی. گود - خانواده و جامعه، ترجمه‌ی ویدا ناصحی (بهنام) ص ۱۷ و ۱۸.

۸- برای تابیدن «ریسمان»ی که از موی بز تهیه می‌کنند، یک نفر دسته‌ای موی بز در دست می‌گیرد و با کمک شخص دیگر می‌تابد. جهت گرداندن «دوک» مهم است؛ اگر وارونه بچرخانند، به جای تابیدن موی بز از هم باز می‌شود.

۹- برخی از اهالی رودبار محمد زمانخانی دسته‌جمعی بار نمک به «سخت‌سر» می‌برند و از اشکور می‌گذرند. از کنار ده که رد می‌شوند، سگان شروع می‌کنند به پارس کردن. و چون آنان با سنگ و چوب سگها را می‌رانند، سگها جری می‌شوند و بیشتر پارس می‌کنند. می‌دانیم که در برابر سگ سکوت باید کرد.

کند، روابط را در نظر داشته باشد و به ضوابط احترام بگذارد. نقش آدمی در يك جامعه اگر مشخص شده باشد بهتر آنست که پی کار خود گیرد. فرد در هر قشر یا طبقه موظف است به وظیفه‌ی خود عمل کند. به قول روستائیان اگر «ارباب» است اربابی و اگر «نوکر» است نوکری کند. هرچند یکی در اندیشه است که چگونه و از چه طریق بتواند مزد کمتری بپردازد و دیگری خسته از کار به تن پروری و تنبلی تن در می‌دهد. چرا که کوشش بسیار فایده‌ای ندارد وقتی که بازده به جیب ارباب سرازیر می‌شود:

âqâ nedâstene qame nokare vedâstene

آقا [ارباب] در غم نداشتن است، نوکر در غم برخاستن. اما «نوکر» نمی‌تواند یا گفتن:

Na seme danene sirem na seme otene piâz

نه برای کاشتن شما «سیر» هستم، نه برای کندن شما «پیاز».

از جامعه فاصله بگیرد. بلکه باید مشکلات را تحمل کند و خم بر ابرو نیاورد تا جائی که به سخت‌ترین روزها کشیده شود:

Los de los ta vaneke vi dom de drâz ta

شغال دیگر شغال‌تر نمی‌شود و دمش درازتر.

به هر حال از «بد» بدتر که نمی‌شود. تاب آوردن «بد»ی نوعی خطر کردن است و خطر کردن را نباید از یاد برد. مهم این است که آدمی مرتکب گناه نشود و گرنه تهمت زدن بی‌مورد نمی‌تواند درستکار را در رده‌ی مجرمان قرار دهد:

Na sir boxordem na mi dahan bu kone

نه سیر خورده‌ام، نه دهانم بوی سیر می‌دهد. در يك جامعه آدمی باید وضع خود را روشن کند. آنان که هر لحظه به رنگی درمی‌آیند، گاهی به نعل می‌زنند و گاهی به میخ، سرانجام دستشان رومی‌شود:

âve menâ si vazike mosân moni

مثل آب می‌روی، مثل ریگ می‌مانی. اینچنین کسان در يك جامعه‌ی سالم جائی ندارند. یا باید رفتن را بپذیرا شد؛ یا ماندن را.

همچنان که قشرهای مختلف جامعه تفکر و معتقدات خود را حرمت می‌نهند، با گذشت عمر دلبستگی‌ها و علایق تازه‌ای جانشین خواستها و تمایلات قبلی می‌شود. جوان به تن می‌اندیشد و به جسم و بیشتر به دنبال هوسها و امیال زودگذر می‌رود؛ حال آنکه پیر به فردای قیامت و روز حساب فکر می‌کند و خدا را در نظر دارد:

âqelâne xode yâde jâhelane kije

عاقلان [پیران] به یاد خدا هستند، جاهلان [جوانان] به یاد دختر.

در يك جامعه همچنان که دريك خانواده در بردن و خوردن نباید حریص بود و سر از پا شناخت، به دیگران نیز باید فرصت داد. جائی که سیر و گرسنه مقابل هم قرار می‌گیرند آن که سیر است و غنی هراسان‌تر است در خوردن و آن که گرسنه است و فقیر لقمه در گلویش گیر می‌کند و پایین نمی‌رود:

Boxorda hayâse noxorda domâse

آن کس که خورده است هراسان است در خوردن؛ آن کس که نخورده است در گلویش گیر می‌کند.

در عین حال هستند کسانی که با تردستی و زیرکی حق را پایمال می‌کنند و یا مال آدمی را می‌دزدند:

âdem dare ge mene do cosm domâqe bare

آدمی هست که میان دو چشم دماغ را می‌برد. اما، بسیار کسان نیز هستند که تنها ادعا می‌کنند بی‌آنکه بتوانند کاری از پیش ببرند. در برابر چنین کسان می‌توان گفت:

Mo gomon bakordom xers kedxodây nodonesem xers asse vonem nie

من گمان می‌کردم خرس کدخداست، نمی‌دانستم آسیابان هم نیست.

گاهی ادعا به آن حد می‌رسد که توانائی را در آن راه نیست. منم که چنین و چنان کرده‌ام یا می‌توانم چنان کنم. در چنین حالی گویند:

Masse bez mâskalâ biârde

مسه‌بر^{۱۱} تغار ماست آورده. با اینهمه نه زیرکی و تردستی حيله‌گرانه معقول است و نه ادعای بی‌مورد. بلکه دوست باید به وظایف دوستی خود عمل کند و دشمن نیز دشمنی را ادامه دهد و گرنه «دوست» و «دشمن» نقشی در زندگی آدمی ندارند:

Dos mere dâste natonessebu dosmendem mere

Kuste natonessebu babun, nabum

دوست مرا نتوانسته باشد نگهدارد، دشمن هم مرا نتوانسته باشد بکشد؛ باشند یا نباشند [تفاوتی نمی‌کند]. در جامعه‌ای که معتقدات مذهبی و اجتماعی حکم می‌کند هر که راه خود را برود و پیشه‌ی پدری را دنبال کند و به اصطلاح پای از گلیم خویش فراتر نهد؛ مثلثائی از این دست متولد می‌شود:

Varzâ kil dabessen gunen pere pise

ورزو [گاوانر] را که به گاواهن [خیش] می‌بندند، می‌گویند پیشه‌ی پدرت را دنبال کن.

و گرنه باید از همان نخستین روز «حیوان» و حتی «انسان» را به راه اصلی‌کشاند، چرا که:

Sake vey kote bon ometen oruse gise bon

سگ را باید هنگامی که توله است ادب کرد، عروس را وقتی که تازه وارد خانه شده است.

شاید بتوان «حیوان» را ادب کرد و از آن کار کشید؛ اما «انسان» اگر نخست قبول کند، وقتی حالت تحمیل داشته باشد به فکر انتقام می افتد:

to xay mere pâ tok bazeni ammâ ye ruzem mi pâ sar hay

تو می خواهی به من تک پا بزنی، اما روزی تک پایم می آئی.

اگر اختلافی بین دو تن پدید آید؛ حق این است که معلوم شود اختلاف بر سر چیست و چرا آن دو به جان هم افتاده اند:

Sake pice dâvâ kase laske sar

دعوی سگ و گربه بر سر لاشه ی دیگری؟

جز اینها آدمی نباید هر لحظه به رنگی در آید و نیز سوء استفاده کند و به آنجا نشیند - مثلاً - که لایقش نیست:

Verga verga vaket lima sakam vergâbâ

گرگ در گرگ شد [اوضاع درهم و برهم شد]، سگ خاکستری هم گرگ شد.

و نیز نباید از هر حادثه ای خود را کنار بکشد و یا تلاش کند از حادثه ای که هنوز اتفاق نیفتاده جلوگیری کند:

âve nade tommâne kandi

آب ندیده شلوارت را بیرون می آوری. و همینطور با نقشه ی قبلی به دوز و کلک متوسل شود و از طریق پرسشهای بیهوده بخواهد از چیزی سردر آورد:

Mo jar kasem ye ci dar kasem

من بحث می کنم تا چیزی دستگیرم شود. و بسیار دیده شده است که شخصی خود را بیگناه می داند؛ حال آنکه پس از کمی دقت معلوم می شود بی تقصیر نبوده است. چرا که:

Meyne dâ nâkene hâsâne vâsân, narine nodone vey râ korâ sân

مادینه [دختر] تا قر و غمزه نیاید، نرینه [پسر] نمی داند از کدام راه باید رفت.

به هر حال . . . باید مقررات جامعه را رعایت کرد و در رفت و آمدها و دید و بازدیدها تعارف را کنار گذاشت و سیری را بهانه نکرد:

In xone on xone âdeme vasnâ kone

این خانه آن خانه آدمی گرسنه اش می شود. و یا آنکه به هنگام سر سفره حاضر شد که اگر کسی دیر برسد چیزی گیرش نمی آید:

Pire ossâ zomessan boxote bâhâr varessâ

استاد پیر، زمستان خوابید و بهار بیدار شد.



باری... اگر چه مثلها را از زوایای مختلف می توان بررسی کرد و به نتایجی رسید، اما نکته اینجاست که «نیاز» در «تولد» ضرب المثلها نقشی ویژه داشته است. این نیاز می تواند به کار گرفتن «نماد» باشد از آنچه در اطراف یک قوم می گذرد و همینطور بهره گیری از پدیده های طبیعت باشد و آنچه از طبیعت بهره ور می شود.

اکنون که نگاهی گذرا به مثلهای اشکور بالا انداخته شد؛ می توان گفت بسیاری حرفها در مورد این مثلها نا گفته مانده است. اگر در این بررسی مختصر بیشتر به معیشت و روابط اجتماعی تکیه شده است، از آن سبب است که این نگارنده معتقد است، ضرب المثل در یک قوم می ماند و از معیشت، نوع تفکر، وضع اجتماعی و... آن قوم خبر می دهد. و تا هنگامی که عوامل دیگر جایش را نگرفته است بر زبان مردم جاری می شود.

خرداد ۵۵ - شهریور ۵۶ - تهران

۱۰- بره Bare، آن قسمت از «براسر Barâsar» (محل شیردوشی) را گویند که هنگام دوشیدن، گوسفند یا بز از آنجا عبور می کند. اگر متوجه نشوند گاهی گوسفند یا بز از قسمت پائین «براسر» که معمولاً دره ایست و راهی به مرتع دارد، فرار را بر قرار ترجیح می دهد.

۱۱- مسه بز Massebez، بز سیاهی را گویند که گوشهایش متمایل به سفید است.

آشنائی با شاعران

معرفی و تحلیل دفتر وکاش^۳

دکتر ناصر تکمیل همایون

داده‌های کتاب‌شناسی

منظومه دفتر دلگشا دارای ۱۳۱ برگ (= ۲۶۲ صفحه) می‌باشد. در هر صفحه جمعاً ۴۲ بیت در چهار ستون نوشته شده است، که بر روی هم در حدود یازده هزار بیت (در بحر متقارب) کل منظومه را تشکیل می‌دهد.^۱

فهرست‌های مطالب منظومه با مرکب قرمز باید باشد و در بعضی از حواشی صفحات ابیات و کلمات و جمله‌هایی نوشته شده است که گاه بامتن رابطه دارد و گاه از تداعی قاریان پیشین حکایت میکند.

در صفحه 1a با خطی متفاوت بامتن، جملاتی بفارسی و عربی، دعامانند، نوشته شده است و دو مهر باطل شده با علامت (X) و شماره‌های 781 و 1432 و یک مهر باشماره خوانای 781 باقی است که شماره ثبت آن در کتابخانه یاد شده می‌باشد.^۲

سه صفحه آخر کتاب (131b + 132a + 132b) به‌نثر می‌باشد اندر احوال چنگیزخان و مملکت‌گیری او و نیز احوال فرزنداناش که احتمالاً بقلم کاتب منظومه می‌باشد.

در صفحه آخر متأسفانه بعثت لکه‌هایی نمی‌توان تاریخ و محل نگارش آنرا پیدا کرد.^۳

مرحوم نفیسی اعتقاد داشته‌اند که «خط و کاغذ این نسخه که تاریخ تحریر ندارد گواهی می‌دهد که در قرن یازدهم در ایران نوشته شده است»^۴

در همان صفحه (آخر) مهر باطل‌نشده‌ای که نظیرش در صفحه اول (1a) هم دیده می‌شود، با شماره ۱۴۳۲ باقی مانده است.

از روی متن عکسی اندازه کاغذ (سم ۲۰×۱۴×۴) و اندازه چارچوب نوشته (سم ۱۹×۱۱) می‌باشد.

آغاز:

..... بنام خداوند پروردگار حی لم یزل صانع کردگار
(1b)

انجام:

- ۱- مراجعه شود به عکسی که از دو صفحه مختلف یکی به‌نظم و دیگری به‌نثر تهیه شده است (تصویر شماره ۱ (آوب)).
- ۲- مراجعه شود به تصویر شماره ۲.
- ۳- مراجعه شود به تصویر شماره ۳.
- ۴- راهنمای کتاب، سال سوم، شماره ۵ ص ۶۵۵.
- ۵- مراجعه شود به تصویر شماره ۴.

بر ساله نامیک بخت بخت	کرد مرگ و شرفی کن	چنین گفت به با بر پا	کدامی بر زاده که شش
بهر ستاره سپیده	پرسه که گاه و گاه	دود و دود هم در یک	بزدان از شکو است یک
مهر بر سحر خیز	بزار غولی سیاه	نخستین منم کینه از آتش	ز کوه زین خون زده
کمی نواز می کنم به یک	لکیتی بر پیشان شود تارک	مر شاه پریان بری دلا	کاز از دوی خورشید اشته
که مرگ آن بر آتش	بهشت زستم به بهی	کمی آتش از به باران	کمی کالی خون سواران
کمی کرده باران و باد	سجده ز نال با آواز	هم آتش کرد با و سپهر	بوندند هر که و آتش
بنار چون شعله آتش	خاکه گیتی ز آتش	کیریم از میان سراسر	ز بنگان و شایان
بگفت یکی آتش از بوی	بر آتش زشت و زیاده	چهار آتش و بهیم	ز بازه یکی بند را
پاد و دود می کرد	سگرت چون آتش	فره کرد و دوی آتش	بر آتش آتش می کرد
کران تیر می تیره شد	خود موج آتش در میان	فریاد سپاه بری	چنانی که اندک و گشت
سواد و خورشید از دود	در پیشگاه کرامت	گرفته باران و دود	کرد به به شمعان
مواش که از دود	سود جان شش	پاد ز بالا هم	که دست تیران
هم به لب زبان	زمر سو باده یاد	بکشش کینه از دود	بماند به یک زبانی
کشیده شیر زبان	برفتند کیر سراسر	بانه کی ابره به آتش	نشاند آتش و زهر
مناد و سر سوزی	زمر سو کرد و شیر	جنگ با گشت و افتاد	بید و به یک
ز لیل طایر خون	زمر سو باده یاد	ز کیهان به تاب	شد ز تیغ شیران
زور و زشت پند	کدامی به یاد خون	و گشتی که گشت	زین خورون مردم
زادان به آتش	سراسر آتش بر خاک	زیر گشت به کوه	کرد هم شاه از خاک
بگفت اندام کار	چنانی که زمر سو	فرنگ دلا و به شیر	پاد به یک
بگشت کی تیغ خون	خفته به نام از	می زود و به گشت	می شد به کرد
ز گشتی که گشت	زین دوی اسبان	فره دلا و به شیر	تناسب شیران

تصویر ۱، الف

بیاراست گیتی بآئین خویش
... چنگیز خان نام خود باز خواند
کهن گشت ازو رسم شاهان پیش
بسی راه ویاساق از او باز ماند
(131b)

نام و نشان شاعر

در مقدمه از قول آقای هادی زاده نوشته شد که نامبرده از او آخر سال ۱۹۵۹ در جستجوی «معلوماتی عاید به احوال مولف» بوده است و تا سال ۱۹۶۵ که سال انتشار متن عکسی کتاب

انتشار داده بودند بدین شرح:

«صاحب شبانکاری: از شاعران دربار ملوک شبانکاره بوده و منظومه‌ای ببحر متقارب در تاریخ شاهان این سلسله بنام دفتر دلگشای سروده که در اردیبهشت ۷۲۰ پایان رسانیده و پیدااست که شاعر زیردستی بوده است و این منظومه در حدود یازده هزار شعر دارد و تا وقایع سلطنت شاه مظفر شبانکاره می‌رسد».^۷

باعتماد نگارنده گفتار بالا هم از خود «منظومه» بدست آمده واستاد نیز چون آقای هادی‌زاده مطلب دیگری پیدا نکرده‌اند.^۸

ناگزیر چون ناشر باید بخود دفتر رجوع کرد تا بتوان مختصری از احوال او را فراهم آورد مولف در مورد نام خود میگوید:

پدر زان مرا نام صاحب نهاد که هشتم یکی مرد صاحب نهاد (130b)
و در جای دیگر میگوید:

نگه کن بگفتار صاحب کتاب که صاحب نگوید سخن بیحساب (113b)
بدین اعتبار می‌توان نام و لقب او را صاحب دانست همانطور که مرحوم نفیسی و آقای هادی‌زاده نیز بر این عقیده بوده‌اند. صاحب در پایان منظومه در یکجا می‌نویسد:

منم صاحب صدر دیوانها نویسنده نامم بایوانها (130b)
و در چند بیت پیشتر می‌گوید:

من از دست دانش برنج اندرم چه بودی که دانش نبودی برم
چو دیگر دبیران بدی کار من نه زینسان بدی درد و تیمار من (130b)
با این نشانه‌ها می‌توان دریافت که صاحب از کارکنان دیوان و از دبیران صاحبان قدرت بوده است. حال باید دید صاحب در دیوان کدام پادشاه دبیر بوده‌است.
در برگ 4b تحت عنوان «درمدح ملک اعظم نظام‌الدین طیب شاه [= طیب شاه] خلد و ملکه» آمده است:

نظام زمان شهریار زمین	حسن شاه شاهان با داد و دین
... خداوند تخت و کلاه و کمر	نظام جهان شاه جمشید فر
... پایان شد این نامه نامدار	بمدح حسن خسرو روزگار (4b)

جای دیگر میگوید:

سر سال بد ماه اردیبهشت	که صحن سرای دلم شد بهشت
ز هجرت کنون هفت صدویست سال	گذشتت از آن سان که بودست حال (3 a)

آقای هادی‌زاده می‌نویسد:

«او در دیوان نظام‌الدین طیب‌شاه شبانکاره‌ای دبیر و مدتی چند صاحب دیوان بوده است»^۹

با نشانه‌هایی که صاحب میدهد استنتاج ایشان درست است. در مقدمه این سلسله مقالات بیان داشتیم که نظام‌الدین پسر طیب‌شاه بوده است و طیب‌شاه به جلال‌الدین شهرت داشته است و برادرش بهاء‌الدین که عموی نظام‌الدین می‌باشد که هر سه آنها از ملوک شبانکاره هستند. شاعر نیز مدح حسن‌شاه را میکند و حسن‌شاه همان نظام‌الدین بن جلال‌الدین طیب‌شاه می‌باشد که بر

۶- مراجعه شود به تصویر شماره ۵.

۷- تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری - جلد دوم ص ۲۶۷ (تهران ۱۳۴۴).

۸- اطلاعاتی را نیز که آقای دکتر زرین‌کوب در تاریخ ایران فراهم آورده‌اند، طبق سند ارائه‌شده از مقاله مرحوم نفیسی می‌باشد.

۹- مقدمه ناشر ص ۱۱.



تصویر ۳



تصویر ۴

طبق محاسبه مرحوم اقبال آشتیانی از سال ۶۸۸ تا ۷۲۵ هجری (برابر ۱۳۲۵-۱۲۸۹ میلادی) پادشاهی کرده است^{۱۰} و صاحب نیز درماه اردیبهشت سال ۷۲۰ هجری (برابر ۱۳۲۰-۲۱ میلادی) بنگارش منظومه پرداخته است که سالهای آخر سلطنت حسن شاه می باشد.



تصویر ۵

احوال و شخصیات

صاحب دبیری بوده است شاعر و در شاعری نسبتاً زبردست. از یکسو مردی آزاده بنظر میرسد و از سوی دیگر پای بند دیوانیان است. این تناقض در سرتاسر منظومه سایه افکنده است. فی المثل درباره حسن شاه در ابتدای دفتر میگوید:

کمین کمترین رکابش فلک ... چو او تاج شاهی ندیدست کس
 بجز بر سلیمان نماند بکس (4b) در صفحات آخر منظومه میگوید:
 وزین پس نگویم ز شاهان نشان (130 b) بیرم سر کلک گوهر نشان
 آقای هادی زاده درباره جوانی و پیری شاعر و رابطه آن با منظومه می نویسند:
 «اما از ایام جوانی بخت از او روی گردانیده، حتی در ایام پیری هم به پایهای که
 فراخور دانش و هنر او بوده نرسیده است... در پایان عمر در سال ۷۲۰ هجری (برابر با ۱۳۲۰ میلادی)
 در سالهای یأس و نومیدی از کار جهان و جهانداران زمانش به تألیف این داستان
 شروع میکند»^{۱۱} اما آنچه را که از منظومه عایدمان میشود اینست:

چو عمرم گذشته بسی سال و پنج ز گیتی ندیدم بجز درد و رنج (2a)
 بدین اعتبار سرودن منظومه خود را از سی و پنج سالگی شروع میکند و احتمال دارد
 بعلمتهای مختلف روانی و اجتماعی خود را پیر و شکسته حال تصور کند چنانکه بلافاصله میگوید:
 دریغا که رفت عمر نامد بکار گذشته بغفلت [همی] روزگار
 دریغا که شد روزگارم ز دست نباید شدن در جهان پای بست
 کنون دل بیاید نهادن بمرگ رها کرد باید بسی [ساز] و برگ
 ... تو ایدل توانی به پیری رسید جوانی برفت و اسیری رسید
 گل دولتم محنت آورد بار شد از دست کنون رشته اختیار (2a)
 بعقیده نگارنده در همین روزگار است که صاحب میگوید:

سر سال بد ماه اردیبهشت که صحن سرای دلم شد بهشت
 ز هجرت کنون هفتصد و بیست سال گذشتست از آنسان که بودست حال (3a)
 بعبارت دیگر ما از روزگار پیری صاحب خبری نداریم چه شکستگی و یأس و نومیدی
 او بدوران جوانی (۳۵ سالگی) که ابتدای کار دفتر دلگشا می باشد، تعلق دارد و اگر این
 برداشت را درست تصور کنیم صاحب در حدود سال ۶۸۵ هجری (برابر با ۱۲۸۶ میلادی)
 تولد یافته است.

گوینده منظومه دعوی شاعری نکرده است ولی از اینکه هنرمند و عالم است، با همه
 خرابی روزگار براین امر مباهی و مفتخر است چه میگوید:

کند ساحری کلک گویای من گهر برفشانند ز دریای نظم (71b)
 و در جای دیگر میگوید:

بسی گوهر اندر نهان من است کلیدش بدست و زبان من است
 هنر هرچه من دارم آن گوهر است مرا شاعری مایه کمتر است
 ... جهانها خرابی هنرپروری چرا سوی آزادگان ننگری
 من از دست دانش برنج اندرم چه بودی که دانش نبودی برم
 ... فلک را بزرگی نه اندر خوراست که بس کودک آئین و دون پروراست
 دریغا که بودی هنرپروری خریدار بودی ز من گوهری
 نه هرکس که آید بازار من تواند که باشد خریدار من (130b)

(ادامه دارد)

سفر

نگارگری در چینه‌های سراسر ایران

سنگ‌نگارگری از دیرینه

دکتر مهدی غروی

فرصت خوبی نیز به هنرمندان و هنر-دوستان برای مبادلات عالی هنری می‌داد و هنرمندان ایرانی می‌توانستند به چین بروند و کار نقاشی خود را تکمیل کنند. در همین سالهای آخر حکمرانی ایلاخانان است که نخستین شاهنامه سلطنتی (موجود در عصر ما) تدوین می‌گردد، این شاهنامه که امروز به نام يك دلال سودجو به دمویت معروف شده است متأسفانه اوراق شده و ناقص است. ظاهراً نقاشان ایرانی با همکاری خطاطان طراز اول، این شاهنامه بزرگ و زیبا را برای سلطان ابوسعید آخرین حکمران مغولی ایران ساختند. این نسخه دارای تاریخ کتابت نیست اما حدود سال تهیه آنرا ۷۳۰ یا ۷۳۱ هـ (۱۳۳۰-۱۳۲۹ م) می‌دانند، اندازه نقاشیها بزرگ است بحدی که تمام عرض صفحه‌های شش ستونی کتاب را پر می‌کنند، اما هیچوقت بیش از نصف صفحه را نمی‌پوشانند و ازین لحاظ با تصاویر جامع‌التواریخ رشیدالدین قابل قیاس‌اند.^۲ بازیل گری در تاریخ هنر مینیاتور ایرانی دورانی را مشخص می‌سازد که نقاشی ایرانی تحت‌الشعاع و متابع هنر چینی در دوران سلسله یوآن (۱۳۶۸/۱۲۸۰) بوده است. وی این دوره را از قول هنرشناس دیگر به نام والی Waley چنین توصیف می‌کند: مغولان هیچ چیز فرهنگی جالبی به چین نیاوردند و نقاشان

چینی در هنر ایرانی آنقدرها مربوط به تسلط مغولان نیست. در قرن‌ها پیش از این اتفاق مظاهر تمدن چینی در بین-النهرین گسترش زیاد داشت، علت عمده این امر گذشتن راه ابریشم ازین نقطه بود که به‌روم می‌رفت، صاحب اختیار این راه نیز ایرانیان بودند. بنابراین میان ایران و چین يك مراوده هنری ریشه‌دار وجود داشت و در نقوش پارچه‌های ایرانی، چینی در دوران حکمرانی ساسانیان وجوه اشتراك بسیار می‌توان یافت، اگر چه تجارت ابریشم میان اروپا و آسیا پس از رواج پرورش کرم ابریشم در قلمرو بیزانس بسیار تنزل کرد، دوران حکمرانی سلسله تانگ در چین عصر واقعی این رکود و کساد است.^۱

خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر عالیقدر مغولان در تاریخ بزرگ خود سیاست جهانی خان مغول را که توسط خود وی طرح و اعمال شده است اعلام می‌دارد، وی باقرانك هادر اروپای کنونی، ارمنی‌ها و چینی‌ها ارتباط سیاسی و تجارتي برقرار ساخت. مارکوپولو که در ۱۲۹۵ میلادی تبریز را دیده است می‌نویسد که پایتخت خان مغول شهری است بین‌المللی و مخصوصاً از نقطه نظر بازرگانی جهانی از درخششی بی‌نظیر برخوردار است و تجارت ابریشم و سنگ‌های قیمتی در آن رواج فراوان دارد. بدیهی است این رواج

بلوچه هنرشناس بزرگ فرانسوی در باب درجه تاثیر مغولان در تکوین مینیاتور ایرانی می‌نویسد که مغولان ایران را فتح کردند اما از خود هیچ تمدنی نداشتند که رواج دهند و به‌همین دلیل فقط دوران بسیار کوتاهی توانستند بر قلمرو وسیعی که تقریباً سراسر آسیا را دربرمی‌گرفت حکومت کنند. ازین دوران حکمرانی مغولان هیچ اثر هنری یا علمی و ادبی مهمی که ازین تحول سیاسی اجتماعی متأثر باشد در دست نداریم، اما در آن آثار بسیار معدود هنری که برجای مانده فقط برخی جزئیات در چهره‌ها و لباسهای شخصیت‌ها قابل تشخیص است و برای بازیابی بیشتر این تاثیر خود متون را باید بدقت بررسی کرد.

اما سر توماس ارنلد که بخش بزرگی از زندگی علمی خود را صرف تحقیق در آسیای مرکزی کرد، پس از مرگ، آثار مهمی از آن سامان را گرد آورده بود که با بررسی آن می‌توان به نکات مهمی درین زمینه پی برد.

ما در گذشته نیز به این نکته اشاره داشته‌ایم و اکنون باز یادآوری می‌کنیم چه درینجا پای دو دانشمند هنرشناس نامدار، توماس ارنلد و بازیل گری در میان است، استنتاج گری از مطالعات ارنلد این مطلب را ارائه می‌کند که این اثرات

صُورَةُ الْمَشْتَرَى



النَّظَرُ إِلَى كَامِنْ فِي ذَلِكَ رَجُلٍ

بُيِّنَاتُ الْمَعَادِ وَالْغَايَاتُ الْمَحْذُورَةُ وَبُيِّنَاتُ الْمَعَادِ وَالْغَايَاتُ الْمَحْذُورَةُ



وَمِنْهُ اسْرَافِيلُ

بُيِّنَاتُ الْمَعَادِ وَالْغَايَاتُ الْمَحْذُورَةُ وَبُيِّنَاتُ الْمَعَادِ وَالْغَايَاتُ الْمَحْذُورَةُ

تصویر ۱ - یکی از آثار مهم برجای مانده از نقاشیهای بنیادی اسلامی مجموعه عجایب - المخلوقات قزوینی است با ۴۶۵ مینیاتور که در نیمه اول قرن ۱۵ تهیه شده و متأسفانه فاقد سنده کتابت است. این کتاب امروز به موزه آکادمی علوم لنینگراد تعلق دارد. دو تصویر از این مجموعه ارائه کرده ایم :

الف : صورت مشتری ، در تشریح منطقه البروج ، مشتری را که در اساطیری آریائی علامت قدرت و جنگجوئی است بصورت یک روحانی کتاب در دست تصویر کرده است ، دو فرشته در دوسوی مشتری و نقوش دیگر همه حکایت از تلفیق هنر صورتنگاری مشرق و مغرب در بغداد دارد .

ب : صورت اسرافیل ، در صورت تأثیر نقاشی بودائی کاملاً هویدا است نقوش روپوش

داد که نسخ متعددی از این کتاب نوشته شود ، به عربی و فارسی و بسیاری از مجلدات این کتاب را به دستور وی به نقاط دیگر ایران فرستادند ، بهر تقدیر در ایران هیچ کتابی تا این حد تحت تأثیر و نفوذ هنرمندان چینی قرار نداشته است ، خطوط ، نقش اصلی را در تصاویر بر عهده دارند و این از خصوصیات نقاشان چین به خصوص هنرمندان دوران سلسله سونگ است . از نقطه نظر اهمیتی که این کتاب در تکوین مکتب نقاشی مینیاتور ایرانی ، در دوران کمال و اعتماد دارد به بررسی آن می پردازیم و پیش از این بررسی به این نکته توجه خواهیم داشت که مغولان به

و ادیبان چینی نیز درین عصر به این نتیجه رسیدند که هیچ روبه ای شایسته تر از تقلید و تبعیت از کار ادیبان و هنرمندان عصر تانگ نیست ، شاید بتوان گفت که همین عکس العمل بود که نتیجه اش خلق و ارائه کتاب معروف شاهنامه ابوسعیدی یادموت گردید ، اما از شاهنامه دموت مهمتر درین مکتب کتاب جامع التواریخ است که به آن اشاره داشته ایم و بهتر است که آنرا بهترین معرف عصر نفوذ و گسترش نقاشی چینی - مغولی در ایران بدانیم .

تهیه این کتاب در تبریز زیر نظر خود رشیدالدین صورت گرفت و وی با قدرت سیاسی و اقتصادی که داشت فرمان



الف

روئی و آستین‌ها ساسانی و نقش عمامه و لباس زیری چینی است بالها و حالت عمومی اقتباس از هنر بیزانس توسط نقاشان نستوری است.

تصاویر شماره ۲ الف و ب

در بامیان افغانستان مجموعه‌ای از هنر و معماری آسیای مرکزی خلق و تکوین یافته است که امروز مورد توجه عمومی هنرشناسانی است که در باب مینیاتور ایرانی و بنیاد آن مطالعه و تحقیق می‌کنند. مشابهت این تصاویر با نقوشی که در نواحی دیگر آسیای مرکزی یافته شده و مایه اصلی صورتگری حماسی درین سرزمین شده کاملاً محسوس است.

الف : تصویری که در روی بدنه مجسمه بزرگ بودا نقاشی شده است و شاید بخشی از یک صحنه کامل بوده باشد. اندازه ۶۵ سانتیمتر.

ب : صورت مردی که با احتمال مهاکاشیا یا پادشاه کوشانی این صفحات است و آنهم در روی مجسمه بزرگ بودا، ۵۳ متری ترسیم شده، اندازه ۸۵ سانتیمتر.

ب





ظرف فلزی نقش‌دار از دوران غزنوی ،
با هشت خانه مصور درشکم خود ، يك درمیان
نقش انسان نشسته که هلال ماه در دست دارد ،
دومرغ در حال معاشقه. هشت خانه دیگر در قسمت
پائین ظرف حاوی نقش هیولاست . درحقیقت
درین مجموعه آثاری از هنر سنتی ایران ،
گندهای هند و هنر شمالی سکائی دیده می‌شود.
متعلق به قرن چهارم یا پنجم هجری که درآسیای
مرکزی ساخته شد و اکنون به موزه کابل تعلق
دارد. تصویر دومرغ را باتصویر دومرغ (شماره
۴) مقایسه کنید.

جامع‌التواریخ، امروز مشترکاً به کتابخانه
دانشگاه ادینبورگ و انجمن آسیائی
سلطنتی تعلق دارد، متن به عربی است و
مملو از اثرات نقاشان چینی^۳.

در کتابخانه توپ قاپوسرای ترکیه
نیز مجموعه‌ای دیگر همانند و هم‌طراز
نسخه اول وجود دارد^۴، سومین مجموعه
ازین کتاب به کتابخانه ملی پاریس متعلق
است^۵. مجموعه دیگر ازین کتاب را در
يك نمایشگاه در فیلادلفیا عرضه کردند
که امروز نمی‌دانیم در کجاست، تاریخ
تهیه آن ۱۳۱۸ است و به احتمال این دو
کتاب اخیر را شاهرخ هنگام گردآوری
نسخ گوناگون جامع‌التواریخ در دست
داشته است.

همانگونه که نسخه اقدم (دانشگاه

شاهنامه پرداختند، بلکه به این کتاب که
تاریخ خودشان و تاریخ جهان بود
علاقمندی فراوان داشتند، اما مرور زمان
و قدرت عظیم شاهنامه این حقیقت را
به اثبات رسانید که حتی آن کتاب عظیم،
جامع‌التواریخ، نیز نمی‌تواند جای شاهنامه
را بگیرد.

از کتاب جامع‌التواریخ متأسفانه
نسخه‌ای کامل و جامع در دست نیست. اگر
چه شاهرخ فرزند امیر تیمور برای حفظ
این اثر عظیم فرمان داد که تمام نسخ
موجود آنرا گردآوری کنند، شاید بدان
سبب که می‌خواست نسخه‌ای جامع و کامل
از آن ترتیب دهد که در کتابخانه سلطنتی
محفوظ بماند.

مهمترین مجموعه از متن و تصاویر

ادینبورگ و انجمن آسیائی) مدل و نمونه‌ای شد برای تدارك نقاشیهای شاهنامه دموت، نسخه متعلق به کتابخانه ملی پاریس که حاوی برخی آثار نفوذ هنر عصر تیموری است و نسخه‌ای دیگر که در مزار شیخ صفی‌الدین قرار داشته و بعد به کتابخانه ملی سن پترزبورگ رفته، آنهم متاخر و حاوی برخی ریزه کاریهای عهد تیموری، سرمشق هنرمندان عصر تیموری شد برای تهیه شاهنامه بزرگ بایسنقری.

سر توماس ارنلد در اثر معروف خود نقاشی اسلامی‌هنگامی که از ریشه‌های بنیادی نقاشی اسلامی صحبت می‌کند به اثرات نقاشی چینی نیز اشاره کرده است^۱، به کوتاهی این اشاره‌ها را بررسی می‌کنیم: درجه تاثیر نقاشی چینی در نقاشی اسلامی مشخص و معین نیست و برای تعیین میزان آن بحث و گفتگوهای بسیار شده است، روابط تجارتي میان چین و جهان اسلامی از همان نخستین قرن‌تکوین امپراتوری اسلام آغاز شد «به عبارت بهتر همانگونه که در عصر ساسانیان وجود داشت ادامه یافت» در دوران سلطنت سلسله تانگ (۶۲۰-۷۲۰ م) کشتیهای تجارتي از بندر سیراف در شمال خلیج فارس بسوی دریای چین می‌رفتند و در مسیر خود از بندر بصره و عمان هم می‌گذشتند.

در قرن نهم میلادی این مراوده بیشتر يك طرفه بود، کشتیهای مسلمانان جای کشتیهای چینی را نیز گرفته بودند^۲، درین مراوده‌ها ظروف چینی با نقوش زیبای خود سرمشق‌های خوبی برای هنرمندان مسلمان شدند، پروفور زاره در اکتشافات خود در سامره نه تنها این نقوش چینی بلکه ظروفی را نیز که هنرمندان بومی به تقلید از آنها ساخته بودند یافته است^۳.

یکی دیگر از مراحل این مراوده تمدنی میان چینیان و مسلمانان آموزش کاغذسازی از سوی چینیان به مسلمانان

بود^۴.

نقاش چین، نقاشی چینی و نقش چین در ادبیات فارسی سابقه‌ای کهن دارد و ارنلد پس از ذکر برخی ازین شواهد^۵ فصل زیبایی از سکندرنامه نظامی نقل می‌کند که ما نیز به نقل آن می‌پردازیم که زیباست و خواندنی بیش از آنچه که

از نقطه نظر تاریخ هنر دارای ارزش باشد^۶.
مناظره کردن چینیان و رومیان در صورتگری در حضور شاه جهان اسکندر و خاقان چین^۷.

یکی روز خرم‌تر از نوبهار
گزیده‌ترین روزی از روزگار

در کتابهای هارتین، بلوشه، کوهل و گری آورده شده و در نقاشی ایرانی گری و ویلکینسن... دو مجلس آن ده شماره‌های ۲۳ آ و ۲۳ ب، ارائه شده است.

۴- به شماره ۱۸۶۳۳۴۷۵ در دو جلد به ابعاد ۳۶×۲۶ خیلی کوچکتر از ابعاد نسخه ادینبورگ.

۵- نسخه‌های خطی فارسی آن کتابخانه به شماره ۱۱۱۳.

۶- این کتاب را قبلا معرفی کرده‌ایم و این فصل هفتم است ص ۶۵۷۰ که مورد استناد ما قرار دارد.

۷- نقل از ص ۲۹ کتاب هاید تحت عنوان Histoire du commerce du levant au Moyen - Age, vol. I W. Heyd

۸- زاره: Wechselbeziehungen zwischen Ostasiatischer und Vordorsiasischer Keramik (Ostariatischer, vol. VIII, P: 338.

۹- از کتاب لطائف المعارف ثعالبی که توسط P. de Gong تصحیح و منتشر شده ص ۱۲۶ در سال ۷۵۲ م حکمران سمرقند بنام زیاد بن صالح کار کاغذسازی را از يك زندانی چینی فرا گرفت.

۱۰- نگاه کنید به کتاب هنر اسلامی ارنلد ص ۶۶، زیر نویس شماره ۲ که می‌نویسد جامی، دریوسف وزلیخا آورده است که زلیخا دستور داد صورتگران چینی تصویری از وی و یوسف تهیه کنند و تعریفی که ثعالبی در لطائف المعارف از نقاش چینی می‌کند، زیر- نویس شماره ۳ در همان صفحه کتاب ارنلد.

۱۱- نقل از ص ۹۹ خمسه چاپ بمبئی مورخ ۱۲۷۳.

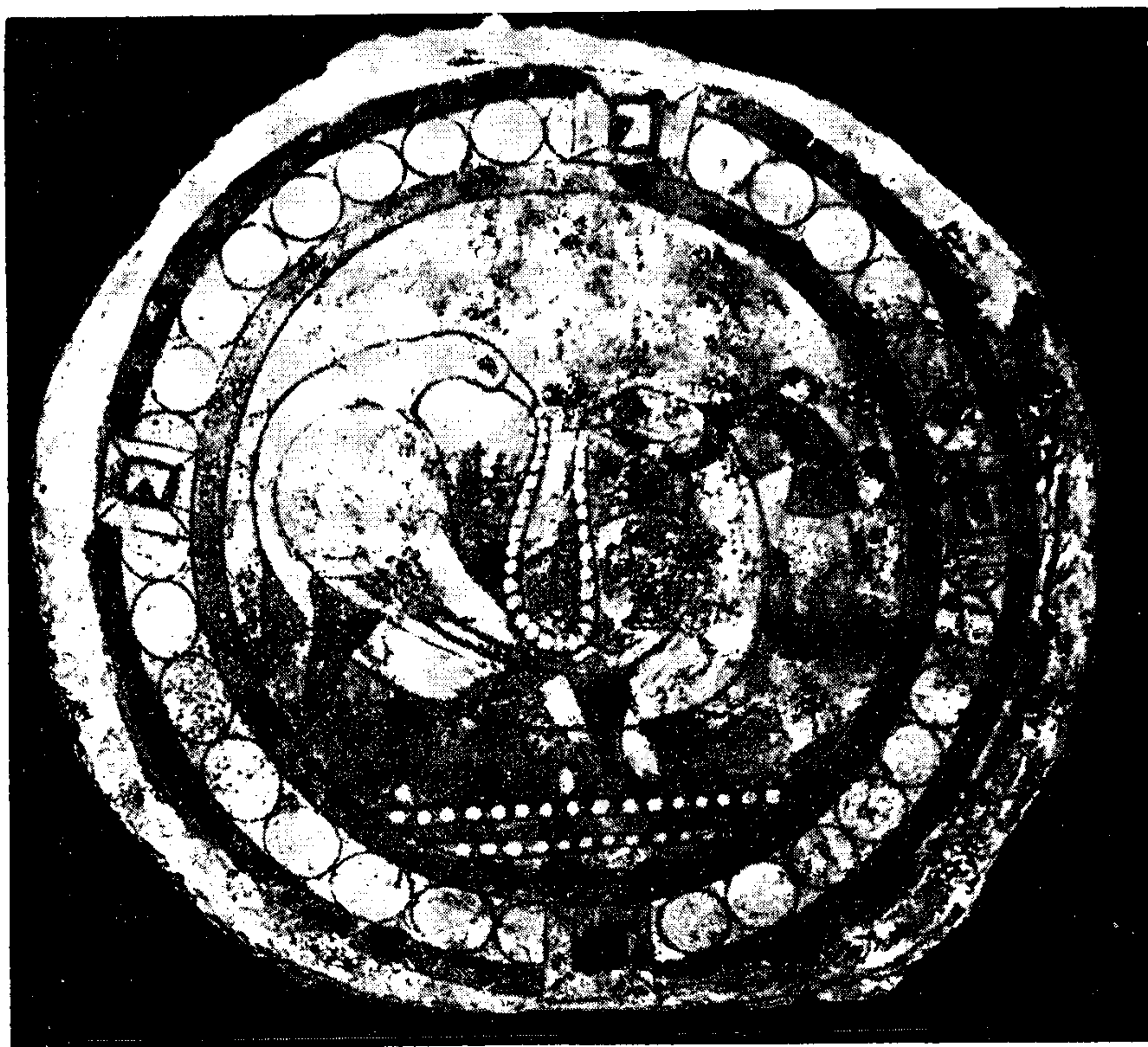
۱۲- بدیهی است نظامی که در قرن هفتم می‌زیست، وضع هنر نقاشی در عصر خود را به این ترتیب مجسم می‌سازد و ارائه آن در دربار اسکندر بهانه‌ای بیش نیست.

۱- نقل به اختصار از ص ۳۳ کتاب نقاشی ایرانی گری و ویلکینسن... و کتاب اروپا و چین از جی. اف. هودسن - ص ۱۲۲.

۲- متاسفانه نقاشیهای این کتاب فقط بطور پراکنده در دست مجموعه‌داران بزرگ از جمله وور در پاریس و راجرز و دموت در نیویورک می‌باشد، در سال ۱۹۳۳ بیست و دو مینیاتور آن عرضه گردید و در دومین جشن طوس در سال ۲۵۳۵ خانم سمپسون و خانم بلر دو محقق جوان از دانشگاه پرستون امریکا این شاهنامه را از روی اسلایدهایی که از تصاویر آن برداشته شده است دقیقاً معرفی کردند، نگاه کنید به مقاله ایشان در مجموعه سخنرانیهای دومین جشن طوس تحت عنوان فردوسی و ادبیات حماسی. اندازه این نقاشیها ۴۰×۲۹ سانتیمتر است که ۷ تصویر آن به شماره‌های ۲۵ الف و ۲۶ الف و ۲۷ الف و ۲۴ الف و ۲۵ ب و ۲۶ ب و ۲۷ ب و ۱۰ در کتاب گری و ویلکینسن... ارائه شده است. روی هم رفته تصاویر این کتاب از شهرت بی نظیری برخوردار و در بیشتر مجموعه‌ها و کتاب‌های مربوط به هنر مینیاتور نمونه‌های آن بچاپ رسیده است.

۳- بخش نخست (متعلق به دانشگاه ادینبورگ) حاوی تاریخ عباسیان، غزنویان و سلجوقیان است و جمعا ۷۰ نقاشی دارد به ابعاد ۴۲×۳۲ و تاریخ کتابت آن ۷۰۷ ه است. نگاه کنید به شماره ۲۰ در کاتالگ نسخ خطی عربی و فارسی در کتابخانه دانشگاه ادینبورگ (۱۹۲۵) و برای تصاویر آن شماره‌های ۱۹ و ۲۰ و ۵۳ ارنولد، کتاب نقاشی اسلامی بلوشه شماره‌های ۵۳ و ۵۸ و هارتین جلد اول از ۱۲ تا ۱۵ و در کتاب گری و ویلکینسن... جمعا ۹ تصویر شماره‌های ۱۸ آ و ۱۸ ب و ۱۹ آ و ۱۹ ب، ۲۰-۲۱ آ و ب و ۲۲ گراور شده است.

بخش دوم (متعلق به انجمن سلطنتی آسیائی) تاریخ هند و بوداییان است و بخشی از تاریخ قوم یهود را نیز دربر می‌گیرد. تاریخ کتابت آن ۷۱۴ است و جمعا ۱۰۰ نقاشی دارد، به ابعاد ۴۳×۳۰ سانتیمتر که برخی از آن



بامیان، دومرغ درحالیکه گردن بندی را با خود حمل می کنند. نقاشی در روی يك قطعه سفال . این نقاشی که نظیرش را در یافته های ساسانی نیز می بینیم از صحنه های سنتی و اساطیری ایران است (نگاه کنید به کتاب هرتسفلد : Am Tor uon Asien , pl. LXIII) که ارتباط میان این تصویر را با مرغ و رانگان و خورنه دریائی که این مروارید مشخص آنست ارائه می کند. تصویر دیگری از همین گروه در بامیان هست که فقط مرغان يك مروارید حمل می کنند ، نگاه کنید به صفحه ۳۹ تصویر ۵ در مجله Bulletin of the Iranian Institute شماره VI مقاله Dating of sasanian paintings at Bamian and Dukhlar-i- Noshirwan نقاشی مشابه آنرا در قصر ورخشا در سغدیان می توان ملاحظه کرد ، تصویر شماره ۹۸ در کتاب Ancient Arts of Central Asia از تالبوت ریس .

به مهمان شه بود خاقان چین
دو خورشید با یکدیگر هم نشین
زروم و زایران و از چین وزنگ
سماطین صفها بر آورده تنگ
به می مجلس و چهره آراسته
زروی جهان گرد برخاسته
در آن خرمیهای با تاز و نوش
رسیده ز لب موج گوهر فروش
سخن میشد از کار کار آگاهان
که زیر کران کیستند از جهان
زمین خیزهر کشور از دهر چیست
بهر کشور از پیشه ها بهر کیست

یکی گفت نیرنگ و افسونگری
 ز هندوستان خیزدار بنگری
 دگر گفت بر مردم شوربخت
 ز بابل رسد جادوئیهای سخت
 یکی گفت کاید گه اتفاق
 سرود از خراسان ورود از عراق
 چو زین قصه گفتن به آخر رسید
 ز چینی و رومی سخن شد پدید
 به صورتگری دعوی انگیختند
 بساطی بمجلس فرو ریختند
 نمودند هر یک بگفتار خویش
 نموداری از نقش پرکار خویش
 بر آنشد سرانجام کار اتفاق
 که سازند طاقی چو ابروی طاق
 میان دو ابروی طاق بلند
 حجابی فرود آور نشیند
 برین گوشه رومی کند دستکار
 بران گوشه چینی نگارد نگار

نه بینند پیرایش یکدگر
 مگر مدت دعوی آید به سر
 چو زان کار کردند پرداخته
 حجاب از میان گردد انداخته
 به بینند کز هر دو پیکر کدام
 نو آئین تر آید چو گردد تمام
 نشستند صورتگران در نهفت
 دران جفته طاق چون طاق جفت
 بیک مدت از کار پرداختند
 حجاب از دو پیکر برانداختند
 یکی بود پیکر دو ارژنگ را
 تفاوت نه هم نقش و هم رنگ را
 عجب مانداز آن کار نظاره کی
 بحیرت فرو ماند یکباره گی
 که چون کرده اند این دو صورت گذار
 که دروی تفاوت نباشد بکار
 میان دو پرکار بنشست شاه
 درین و در آن کرد هر دو نگاه

نه شناخت از یکدگر بازشان
 نه پی برده در پرده رازشان
 بسی راز از آن در نظر باز جست
 نشد صورت حال بروی درست
 همین در میانه یکی فرق بود
 که این می پذیرفت و آن می نمود
 چو فرزانه دید آن دو بتخانه را
 بدیع آمد آن نقش فرزانه را
 درستی طلب کرد چندان شتافت
 کران نقش سر رشته ای بازیافت
 بفرمود تا در میان تاختند
 حجابی دگر در میان ساختند
 چو آمد حجابی میان دو کاخ
 یکی تنگدل شد یکی شد فراخ
 رقمهای رومی نشد زاب و رنگ
 بر آئینه چینی افتاد زنگ
 چو شد صفت چینیان بی نگار
 شگفتی فرو ماند از آن شهریار

مجلسی دیگر از شاهنامه چستربیتی دوبلین از قدیم ترین مجالس شاهنامه ای موجود. درین صحنه بردار کردن ضحاک در کوه دماوند وسیله فریدون نمایش داده شده است. فریدون گری با سرو گاو بدست دارد که با زیل گری تصور می کند این احیای کوچکی است از هنر هخامنشی. اما باید در نظر داشت که از نظر اساطیر شاهنامه ای فریدون و گاو با رشته های مستحکمی بهم مربوط شده اند و نیازی نیست از دید هنرهای سنتی هخامنشی این نقش را بازبینی کنیم. کلاه تیراندازی که در پشت فریدون است و نقش خورشید در بالای سر وی نیز بسیار یرمعنا و قابل تأمل است.







سرزمین هند از کتاب جامع التواریخ رشیدی

تصاویر این کتاب از نقطه نظر اثرات نقاشی چینی در هنر مینیاتور ایرانی بی نظیر است، این تصویر متعلق به بخشی از این کتاب است که به انجمن آسیائی سلطنتی تعلق دارد. نگاه کنید به ص ۴۵ کتاب گری و ویلکینسون . . . که در باب اهمیت این کتاب و تصاویر آن در ارائه ساتورهای شاهنامه به تفصیل گفتگو می کند .

دگر ره حجاب از میان برکشید
همان پیکر اول آمد پدید
بدانست کان طاق افروخته
بصیقل رقم دارد اندوخته
در آن وقت کانشغل می ساختند
میانه حجابی برافراختند
بصورتگری بود رومی پیای
مصقل همی کرد چینی سرای
هر آن نقش کان صفا گیرنده شد
بافروزش اینسو پذیرنده شد
بر آن رفت فتوی در آن داوری
که هست از هنر هر دورا یاوری
ندانند چو رومی کسی نقش بست
که در صیقلی چین بود چیره دست

سیندخت و رودابه

مجلسی از شاهنامه معروف دموت که در تبریز در حدود سال ۱۳۳۰ م تهیه شده است و از نقطه نظر تصویرنگاری شاهنامه یک نقطه عطف است. این تصویر از شاهنامه دموت هنوز متعلق به مجموعه همین خانواده است و صحنه اعتراف رودابه را به مادرش نشان می دهد. نگاه کنید به گری ص ۴۸ و شماره ۲۹۵ .

شرحی پیرامون مثنوی قضا و قدر

دکتر فرامرز گودرزی

نکات زیر نشانه استفاده ایشان از استنباطات غلط شادروان طاهری شهاب است:

۱- در مورد زادگاه طالب، که آنرا قریه کرچک از توابع آمل تصور فرموده‌اند، باید گفت که در مثنوی «طالب طالبا» یا «طالب وزهره»، که بزبان محلی مازندرانی سروده شده، اصولاً مصراع، بدان صورت که در مقدمه دیوان طالب آمده، وجود ندارد. میدانیم که در لهجه طبری صفت و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه جای خود را تغییر می‌دهند مثلاً گل سرخ می‌شود سرخ گل Serxe Gel و یا سنگ کرچک به صورت کرچک سنگ Karecake Sang درمی‌آید بنابراین مصراع: «سنگ کرچک طالب‌رندی» "Sange Karecak tâleb renadi" صورت غلطی از «کرچک» سنگ - او - طالب‌ندی "Karecake Sangu taleb benadi" می‌باشد.

و از طرفی مصراع مزبور، در هیچیک از روایات اصیل «طالب طالبا» بصورتی که در بالا ذکر شده وجود ندارد ولی در بیشتر روایات موجود مصراع «کر سگ سنگ او - طالب‌ندی» "Kare Sange Sangu talebbe nadi"

دید می‌شود که بنظر میرسد صورت صحیح مصراع مورد استناد شادروان طاهری شهاب باشد. اگر مثنوی طالب طالبا را بدقت بررسی نمایم می‌بینیم که سراینده آن اصرار زیاد در بکار گرفتن کلماتی دارد که بتواند، با تکرار قسمت دوم آن، هنرنمایی نماید به مصاریع زیر توجه فرمائید.

کلوبند^۱ بند او - طالب‌ندی.

Kalubande bandu tâleb benadi

(بند «کلوبند» طالب را ندیدی)

خوش‌واش^۲ واش او - طالب‌ندی

Xowe Vâwe Vâwu talebbe nadi

(علف «خوش‌واش» طالب را ندید)

قلعه‌کش‌کش او - طالب‌ندی

qal-e-kawe kawu tâleb benadi

(دامنه «قلعه‌کش» طالب را ندیدی)

قبل از آنکه به شرح این مثنوی عاشقانه و دلگداز به پردازم، بهتر آن دیدم، که توضیحی در اطراف مقاله «طالب آملی و سخنی دیگر پیرامون زندگی این شاعر» که در شماره صد و هفتاد و نهم مجله هنر و مردم درج گردیده، بدهم.

دوستاناران طالب آملی و علاقمندان به شعر و شاعری پاریسی باید از مسئولان مجله هنر و مردم بسیار سپاسگزار باشند که مقاله با ارزش جناب استاد پیرحسام‌الدین راشدی‌را، بجا و بموقع درین نامه‌وزین درج نموده‌اند، شادی و شمع که از خواندن نوشته آن فاضل ارجمند به خواننده دست می‌دهد واقعاً غیر قابل توصیف است و اینکه در کشور پاکستان، محقق‌نامداری چون جناب آقای پیرحسام‌الدین راشدی، با شور و علاقه و پشتکاری ویژه دست به بررسی آثار طالب آملی می‌زند، بی‌نهایت غرور آفرین است. امیدوارم بزودی شاهد ترجمه و درج کتاب زندگینامه طالب آملی بقلم دانشمند دیگر پاکستانی، جناب کلنل عبدالرشید، درین مجله گرامی باشم. در مقاله جناب پیرحسام‌الدین راشدی، چند نکته بنظر رسید که حیف بود بدون توضیح بماند، بطور کلی درباره این نوشته میتوان گفت، آنچه که آن استاد بزرگوار از خود درباره طالب مرقوم داشته‌اند همه در نهایت صحت و امانت بوده و راهگشائی برای پژوهندگان علاقمند به این شاعر ماهر است، از جمله درباره تاریخ سفر طالب از مرو به قندهار و رسیدن او به بارگاه میرزا غازی در آن شهر، در سال ۱۰۱۶، و همچنین در مورد محل آرامگاه طالب، که اول بار این نگارنده در مطبوعات پاریسی به آن اشاره نموده‌ام، نکات جالب و دقیقی در آن می‌توان یافت ولی متأسفانه در قسمتهائی که از نوشته شادروان طاهری شهاب استفاده نموده‌اند، مانند همه کسانی که دیوان طالب با مقدمه آن مرحوم را در دست دارند، دچار اشتباهاتی شده‌اند که حاصل صحیح انگاشتن آن مقدمه است و اینهم گناهی از جانب ایشان نمیتواند باشد، زیرا آن دانشمند نامدار، کار شادروان طاهری شهاب را در دیباچه نگاری آثار طالب، یک اثر تحقیقی و کامل و درست پنداشته‌اند.

اسک‌وش^۴ و ش - او - طالب‌ندی
aske vawe vawu tâlebbe nadi

(علف «اسک‌وش» طالب را ندیدی)
زرد لاش^۵ لاش - او - طالب‌ندی
zarde lâwe lâwo talebbe nadi

(صخره عظیم «زرد لاش» طالب را ندیدی)
و توجه به نکات فوق‌نشان می‌دهد که «کرسنگ سنگ - او - طالب‌ندی» Kare Sange Sangu talebbe nadi صحیح
میباشد و اصولاً نه در «کرسنگ» و نه در «کرچک»، سنگ
خاصی که مورد نظر سراینده این داستان باشد، وجود نداشته
و ندارد و قصد گوینده مثنوی «طالب‌طالبا» نشان دادن استادی
خود در شعر و شاعری بوده است.

بهر تقدیر اگر به روایات گوناگون مثنوی مزبور توجه
نمائیم می‌بینیم که اهالی هر روستا، بجای اسامی اصیل نقاط
جغرافیائی موجود در آن مثنوی، اسامی اماکن و نقاط مشهور
اطراف روستای خویش را گنجانده‌اند، اگر با توجه بدان
بخواهیم برای طالب زادگاهی تعیین‌نمائیم، باید بگوئیم طالب
اهل همه دشتها و کوهپایه‌ها و جنگلها و چشمه‌ساران و قراء و
قصبات شهرستانهای مازندران بوده است.

اگرچه منظور استاد پیرحسام‌الدین راشدی از روستائی بودن
طالب بیسودی و عامی بودن او نبوده و برعکس شادروان طاهری
شهاب، که طالب را مردی عاری از معلومات میداند، او را شاعری با
فضل و هنر معرفی نموده‌اند، این تذکر لازم بنظر میرسد که خانواده
طالب از ثروتمندان آمل بوده‌اند، تحصیلات کافی طالب و
خواهرش ستنی النساء خانم و آشنائی او با فنون جنگاوری و سوار
کاری، که خاصه فرزندان طبقات ممتاز بوده، و نسبت تردید
خانواده طالب با خاندان حکیم نظام‌الدین کاشانی طبیب دربار
شاه طهماسب اول همه شواهد گویائی بر مکتب و ثروت و امتیاز
طبقاتی خانواده طالب است. اما اینکه طالب در چند بیت از
اشعار فراوان خود، خویشان را روستائی خوانده، علاوه بر
بکار گرفتن صنایع شعری و در برابرهم قرار دادن شهر و روستا،
باید اقرار کرد که آمل در زمانی که طالب در آن میزیسته قصبه
کشاورزی کم اهمیتی بیش نبوده است. جنگهای پی‌درپی
سادات مرعشی با یکدیگر و کشاکش آنان، با کیایان چلاو و
هجوم امیر تیمور به آمل و جنگ و گریزهای اسکندر چلاوی
با او، بکلی این شهر طراز اول مازندران را از رونق انداخت،
توجه صفویان به فرح‌آباد و اشرف و مازندران شرقی آخرین
ضربه کاری را به آمل و آبادانی آن وارد کرد. آمل روزگار
طالب دیگر آن شهری نبود که شیخ ابوسعید ابوالخیر، به امید

گرفتن خرقه تصوف از شیخ ابوالعباس قصاب آملی، بدان روی
آورد و مدتی از عمر شریف خود را در آن گذراند و یا امیر مسعود
سربداری، برای به چنگ آوردن ثروت آن، تاج و تخت و تن
و جان خود را فدا کرد، آمل حتی آن شهری نبود که فرمانروای
مقتدر و باجاه و جلالی چون کیا افراسیاب چلاوی در آن گردن
افراخت و خطاب به مدعیان خویش سرود که:

ملك رستم‌دار، پسر شاه غازی
Malke restamdâr, Pesare wâhe qâzi

آمل بنتونی گیتن بازی بازی
Amel benatunni Gitan bâzi bâzi

مردون جنگی دارمه آسبون تازی
Mardune Jangi darme asbune tazi

پیره فرسیومه من باین درازی
Pire farsiume men bein derazi

که ترجمه آن بقرار زیر است:

ملك رستم‌دار پسر شاه غازی
آمل را بیازیچه نمیتوانی بگیری

مردان جنگی و اسبان تازی دارم
افراسیاب کار دیده هستم با این عظمت

بنابرین آمل آن زمان، در مقابل شهرهای با عظمتی مانند
اصفهان، لاهور، آگرا و دهلی، روستائی بیش بنظر نمیرسید
و طالب در سرودن اشعاری مانند بیت زیر کاملاً ذیحق بود.

اگر آئین شهرم نیست، معذور
که ضایع کرده‌ام در روستا عمر

۲- حاکم آمل در سالهای آخر اقامت طالب در آن
شهر میر ابوالقاسم ترشیزی وزیر، از اقوام میرزای عالمیان
والی خراسان و مازندران، بود. مرحوم طاهری شهاب در
مقدمه دیوان طالب او را با میر ابوالقاسم پسر میر عزیز
مرعشی، دائی‌زاده شاه‌عباس کبیر، اشتباه گرفته و همین مسئله
باعث گمراهی همه کسانی شده است که دیوان طالب به تصحیح
آن شادروان را در دست دارند.

جناب آقای محیط طباطبائی محقق فاضل، در سخن رانی
رادیوئی خود، با ارائه اسناد و مدارک معتبر به اشتباه مرحوم
طاهری شهاب اشاره فرموده و شرح مبسوطی پیرامون احوال
و آثار میر ابوالقاسم ترشیزی بیان فرمودند. میر ابوالقاسم
ترشیزی از علاقمندان پروپا قرص طالب به شمار میرفت و
نسبت خست دادن به او، که مشوق اهل هنر و ادب بوده و
خود نویسنده‌ای چیره‌دست محسوب میشد، دور از انصاف
است، زیرا علت عزیمت طالب از آمل به مرو، شکست او در

عشق بوده است والا در سروده‌های این زمان طالب، بهیچوجه نشانه‌ای که حاکی از احتیاج مادی او باشد، دیده نمی‌شود، تا خست و لثامت یا سخاوت و کرامت طبع میر ابوالقاسم را ثابت نماید.

۳- استاد مرقوم داشته‌اند که در آثار طالب «در مرگ میرزا غازی هیچ رثائی دیده نمی‌شود» در حالیکه طالب در سوگ مرگ میرزا غازی اشعار اندوهباری سروده که ابیات زیر نمونه‌ای از آنست:

به تن هر موی طالب را سیه‌پوش
به مرگ نکته‌دان دهر غازیست

دلا مزاج ترا قندهار درخور نیست
بیا که دیده‌ام از اشک ملک پنجابست
برون ز محفل عیش خدایگان طالب
مئی که در قد خم هست رشک خونابست

۴- درباره کوری و احوالی طالب نیز نظریه شادروان طاهری شهاب را شاهد آورده‌اند که چون در شماره‌های گذشته مجله هنر و مردم بطور مشروح در رد آن توضیح داده شده نیازی به تذکر مجدد ندارد.

اگر از چند نکته بی‌اهمیت فوق بگذریم، مقاله نفیس و باارزش استاد پیرحسام‌الدین راشدی را باید، از حیث دقت در بیان حوادث تاریخی و نکات بااهمیت سوانح زندگانی طالب، جز منابعی به‌شمار آورد که پژوهنده شرح احوال و آثار طالب ناگزیر از مراجعه به آنست.

استاد گرانمایه جناب آقای دکتر باستانی پاریزی نیز در کتاب «حماسه کویر» طالب را از بزرگانی دانسته‌اند که از روستا برخاسته است. در «حماسه کویر» این نویسنده شوخ و شیرینکار همانند جواهرساز چیره‌دستی است که نگین‌های کوچک کم‌بها را با هنرمندی خویش کنار هم قرار داده و با بست‌های طلائی از آن جواهر گرانبھائی پدید می‌آورد. ایشان در «حماسه کویر»، همانند سایر آثار خود، حوادث بی‌اهمیت و غیرقابل اعتنای تاریخی را، که بخودی خود چنگی بدل نمیزند، بر میدارد و با قلم سحر خویش از مجموعه آن کتابی فراهم می‌سازد که آدمی واقعاً از خواندن آن سیر نمی‌شود، جادوی قلم ایشان خواننده را خواه و ناخواه بدنبال خود کشیده و به تاریکترین زوایای تاریخ این کشور کهنسال میبرد.

در «حماسه کویر» مورخ نامدار ما بارها به اشعار طالب اشاره نموده و ابیاتی از او را انتخاب کرده است که تا کنون کمتر شاهد مثال قرار گرفته است از جمله ابیات زیر:

نه مرد مذهبم، نی‌مردملت، ودائی دارم
حریف دیگرم، زین قیدها آزادی دارم

نازش گوهرم از خویش نه‌زابر و صدف است
آن که نازد به نسب‌نامه دریا خرف است

در مقاله‌ای که جناب استاد، پیرامون چاههای عمیق و خشک شدن قنوات، در روزنامه اطلاعات مرقوم داشته‌اند و موجب تحیر اهل فن گردید که چگونه این مورخ و ادیب نامدار، مسائل فنی را با مو شکافی هرچه تمامتر مورد بحث قرار میدهد، نیز بیتی از طالب دیده می‌شود:

بستیم عهد با گلستان تازه‌ای

گشتیم عندلیب گلستان تازه‌ای

مثنوی قضا و قدر - اغلب گویندگان سبک هندی درباره «قضا و قدر» طبع آزمائی نموده‌اند، طالب آملی نیز در موضوع «قضا و قدر» اشعاری بروال مثنوی خسرو شیرین نظامی سروده که بین ۱۷۵ تا ۲۵۰ بیت از آن در نسخ خطی دیوان او موجود است. این مثنوی در اغلب نسخ دیوان طالب بدون مقدمه با بیت زیر شروع می‌شود:

شنیدم روزی از طرز آشنائی

عروس نکته را برقع گشائی

نهانی جرعه نوش جام غیبی

نمک پرورده الهام غیبی

و پس از چند بیت

خبر داد آن بهین مشاطه راز

هیولای سخن را چهره پرداز

که بر یاری در صحبت گشودم

دلش با عشوه الفت ربودم

و سپس به شرح سرگذشت قهرمان داستان می‌پردازد، با توجه به شروع نابهنگام مثنوی، فقدان مقدمه آن بخوبی استنباط و احساس میگردد زیرا در مثنویهایی از ایندست، پیش از آنکه شاعر به داستان‌سرایی یا روایت سرگذشتی بپردازد، مقدمه‌ای در ستایش یزدان پاک و مذمت حضرت رسول (ص) وائمه اطهار سروده و پس از مدح ممدوح یا توصیف عشق و یا بزرگداشت خرد به‌مناسبتی گریز به افسانه موردنظر خویش میزند و آنگاه به اصل حکایت میپردازد.

در حدود بیست و سه سال پیش در شیراز، در منزل

دوستی که از خوانین ایلات خمسه بود، به دیوان خطی نفیسی از طالب برخوردارم که تاریخ کتابت آن سال ۱۰۴۴ هجری، یعنی هشت سال پس از مرگ طالب بود، متأسفانه چند کلمه‌ای از صفحات اول و آخر کتاب را که حاوی نام مالک اصلی یا شخصی، که دیوان را بخاطر او نوشته بودند بود، و هم‌چنین نام نویسنده آنرا عمداً مخدوش نموده بودند تا ناشناس بمانند. این نسخه که از نظر تذهیب و حسن خط چندان چنگی بدل نمیزد کاملترین نسخه‌ای بود که تا کنون بنظر این نگارنده رسیده است زیرا علاوه بر اشعار متن که متجاوز از بیست و پنج هزار بیت شعر بود در حواشی صفحات نیز اغلب یکی دو بیت، که هنگام تحریر از قلم افتاده بود، یادداشت شده بود. اصرار من برای خرید و تصاحب نسخه مزبور دوست شیرازی مرا بر آن داشت، که با همه صفا و صمیمیتش، دیوان نفیس خود را به خریداران نسخ خطی عرضه کند و در نتیجه آن کتاب با ارزش در تهران بفروش رفت و متأسفانه با همه پیگیریها تا کنون حتی موفق به یافتن رد آنهم نشده‌ام. در آن نسخه خطی تا جائیکه بخاطر دارم «مثنوی قضا و قدر» مقدمه‌ای داشت همانند مقدمه «فرهاد و شیرین» وحشی بافقی که با این بیت شروع میشد:

الهی شعله شوقم فزون ساز

مرا آتش کن و در عالم انداز

اگر چه از این مقدمه در هیچیک از نسخ دیوان طالب موجود در ایران ذکری بمیان نیامده ولی در دیوانی که به همت شادروان طاهری شهاب به چاپ رسیده ابیاتی در «مناجات باری تعالی» دیده می‌شود که خوشبختانه قسمت اعظم همان مقدمه‌ای است که در نسخه توصیف شده در شیراز بنظر من رسید و با افزودن آن ابیات به مثنوی «قضا و قدر» میتوان اطمینان یافت که متن کاملی از مثنوی مزبور بدست آمده است. در مسافرتی که در نوروز ۱۳۵۷ به شهر دانشگاهی کمبریج نمودم توفیق آنرا یافتم که با راهنمایی و کمک مشفقانه آقای دبلیو لاک‌وود W. Lockwood، از متصدیان بخش خاور نزدیک کتابخانه دانشگاه کمبریج، از نسخ خطی فارسی آن دیدن نمایم از یاری بخت و جود یک نسخه نسبتاً کامل خطی از دیوان طالب، که مثنوی قضا و قدر آن نیز فاقد مقدمه مورد نظر بود، مرا بر آن داشت که با استفاده از فراغ خاطری که حاصل آمده بود مروری بر آن مثنوی بنمایم، اینک حاصل آن بررسی چند روزه را چون رهاوردی تقدیم دوستداران ملك الشعرای آملی مینمایم.

درین مثنوی گوئی طالب خویشان را قهرمان داستان

انگاشته و سرگذشت خود را برشته شعر کشیده است. در بدریهای قهرمان داستان او و اندوه عظیم وی، در دوری از یار و دیار، همانند آوارگیهای پیاپی طالب و غم غصه او در غربت است.

آنجا که قهرمان مثنوی او بیاد کسانش ناله سر می‌دهد و با علاقه و صمیمیت از بستگانش سخن میراند، خواننده آشنا به شرح حال طالب، ناگامیهای او را در دوره‌های مختلف عمر به خاطر می‌آورد و رنجی را که دوری از وطن و خانواده اش به او تحمیل نموده احساس میکند.

نقطه اوج داستان آنجاست که قهرمان طالب در ساحلی دور افتاده به دخترکی زیبا که او هم از کشتی شکستگانست برمیخورد و زیبایی دخترک او را مفتون و مجذوب می‌نماید، توصیف طالب از زیبایی این دلبر طناز آنچنان مشتاقانه و از سر عشق است که گوئی طالب در هنگام وصف زیبایی او، «زهره» شاهد عهد شبانش را بخاطر آورده است و همانطور که نظامی در توصیف شیرین، معشوقه نازنینش «آفاق» را در مدنظر داشته، طالب نیز ناخودآگاه «زهره» دلبند خویش را در قالب زیباروی کرانه نشین می‌بیند.

شاید بسیاری از خوانندگان این مقاله موضوع داستان «قضا و قدر» طالب را دلچسب نیابند و یا آنرا قابل آن ندانند، که شاعری چیره دست چون او مدتی از اوقات شریف خود را صرف سرودن آن کرده باشد ولی اگر از دریچه چشم طالب بنگریم این قصه را، که استعاره‌ای از شرح سوانح زندگانی خود اوست، بسیار جالب و درخور توجه و تحسین می‌یابیم:

الهی شعله شوقم فزون ساز

مرا آتش کن و در عالم انداز

الهی ذره‌ای آگاهیم بخش

رهم بنمای و برگمراهیم بخش

ز دانش گوهر پاکم بر افروز

چراغ چشم ادراکم بر افروز

عطا کن جذبه شوق بلندی

که نه دامی بره ماند نه بندی

خرد را چاشنی بخش از کلام

زیانرا چرب و شیرین کن بکامم

دلم را چشمه نور یقین ساز

درین تاریکیم باریک بین ساز

غلط گفتم زبان شعله بارم

که شمع تاب خاموشی ندارم

مرا این پس که گاه نکنه دانی^۷
 سخن پیرانه گویم در جوانی
 مرا از چنگ هشیاری رها ساز
 به مدهوشان خویشم آشنا ساز
 پس آنکه بند حیرت نه بپایم
 که چون از خود دروم با خود نیام
 لباس باطنم را شستشو ده
 گل بی رنگیم را رنگ و باده
 که از می چاشنی گیرد زبانم
 که آید بوی تسبیح از دهانم
 مرا جز نیت حمدت بدل نیست
 جز این اندیشه ام در آب و گل نیست
 گلاب و مشک را در جستجویم
 که لب را با زبان خامه شویم
 طراوت بخش سنبلهای پرخم
 گلاب افشان روی گل ز شبنم
 بهار حسن از او با سرو و سوسن
 مزار عشق از او با شور و شیون
 غنائی گر کند ساز جفا ساز
 معاذ الله به مرغان خوش آواز
 از او هر شاخ گل را کج کلاهی
 وز او هر شوخ را آهو نگاهی
 عدم را طفل هستی در شکم بود
 جهان تاریک بازار عدم بود
 گلی بود آفرینش نا دمیده
 ضمیری بود هستی نارمیده
 عدم را پرده یکسو شد زرخسار
 وجود جمله اشیا شد پدیدار
 گل عقل اول از شاخ عدم رست
 گیاه و روح با او همقدم رست
 پس از ایجاد و عقل کل به ترتیب
 دگر اجزای امکان یافت ترکیب
 پدید آمد خزانی و بهاری
 بهم پیوسته شد نوری و ناری
 بهار افروخت رخ چون ناردانه
 خزان بر کرد رنگ عاشقانه
 عناصر عقد با افلاک بستند
 جدائی را ورق در هم شکستند

بیا طالب خموشی پیشه سازیم
 خرد را رهبر اندیشه سازیم^۸

 شنیدم روزی از طرز آشنائی
 عروس نکته را برقع گشائی
 نهانی جرعه نوش جام غیبی
 نمک پرورده الهام غیبی
 دلش آئینه دار روی معنی
 دماغش عطسه زار از بوی معنی
 برویش همچو گل خندان در فیض
 بخور افشانش در مجمر فیض
 سواد نامه اش آیات اعظم
 طراز خامه اش بار مجسم
 ز کلکش نقطه های امتحانی
 سویدا بخش دلهای معانی
 زبانش را سخن با دل موافق
 به یک لب خنده زن با صبح صادق
 خبر داد آن بهین مشاطه راز
 هیولای سخن را چهره پرداز
 که بر یاری در صحبت گشودم
 دلش با عشوه الفت ربودم
 چو خرم گشت باغ آشنائی
 گل افشان شد دماغ آشنائی
 شبی در خلوتی مهمان من شد
 نمک پاش متاع خوان من شد
 زمانی باغ دل را آب دادیم
 دو زلف نغمه بر هم تاب دادیم
 زبان را بر زبان گستاخ کردیم
 دو بلبل را گل یک شاخ کردیم
 ز هر جا گفتگوئی جلوه دادیم
 در دل را بروی هم گشادیم
 ولی چندانکه لب رسمی گهر سفت
 گلی بر غنچه زار طبع نشگفت
 به شوخی زد نسیم مهربانی
 شگفت از هر طرف راز نهانی
 پس آنکه با لب دستا نسرائی
 به صد شوخی به صد شیرین ادائی
 به حسن آباد معنی رو نهادیم
 سخن را وسمه بر ابرو نهادیم

نخستین نغمه‌ای کز او تراوید
 به نوش آلود نیشم سینه کاوید
 مرا هم تازه شد باغ ترنم
 تبسم ریز شد داغ ترنم
 شدم عود فغان را زخمه پرداز
 نفس را ساختم ابریشم ساز
 برون دادم نواهای جگر کاو
 هم از تأثیر مغز بیشتر کاو
 چو تبخال سخن بر لب گره کرد
 برسم خویش خادم سفره گسترد
 ز الوان نعم خوانی بیاراست
 کز او خمیازه کام‌اشتها خواست
 چو مهمان دید خوان آرزو خواه
 دلش در سینه شد فواره آه
 ز چشمش داغ طوفان جوش بگرفت
 لبش دل‌پاره در آغوش بگرفت
 مگر خوان را بیاد دیگران دید
 که آتش در دهان دیده گردید
 فرو بارید اشک دل در آغوش
 ز مژگان جگرپاش جگرنوش
 ترشح داد چشم دل فشان را
 بیک ریزش نمکدان ساخت خوان را
 لبش گاهی به ظاهر لقمه آلائی
 ولی در زیر لب لختی جگر خای
 زمانی سفره غم در میان بود
 نمکدان در نمکدان زیب خوان بود
 چو دست از لقمه شستشو یافت
 لب خاطر مجال گفتگو یافت
 به صد دلجوئی و مهر آزمائی
 قسم سنجان بجان آشنائی
 از او پرسیدم احوال درون را
 سبب جستم تراوشهای خون را
 به شوخی گفتم ای سیلاب خس پوش
 چو اشک خویش طوفانها در آغوش
 بگو تا خود چه در خاطر خلیدت
 که مغز دیده بر مژگان دویدت
 کدامین نیش در جان جلوه دادی
 که زهر آمیز خون از دل گشادی

نمودی با لب مژگان تبسم
 وزان لبخنده گشتی در نمک گم
 جوابم داد مهمان جگر خوار
 همان دریا فروش دیده بازار
 که چون پرسیدی از دل شرح این راز
 بگویم با تو کاین سیلی از چه شد باز^۹
 مرا زین پیش دل محو سفر بود
 ازین سودا دلم آشفته تر بود
 گهی چون باد بودم در سیاحت
 گهی چون موج سرگرم سیاحت
 قضا را روزی از هامون نوردی
 به جیحون جلوه دادم رخت مردی
 چو کشتی سینه بر عمان نهادم
 چو موج آغوش بر طوفان گشادم
 هم از پای توکل موج فرسا
 شتابان تن به کشتی دل به دریا
 که ناگه آسمان شورش انگیز
 همان افسرده آب آتش آمیز
 شکست از عشوه‌های بدسرشتی
 به سنگ موجهای مینای کشتی
 من از دهشت که جان از دست دادم
 چو اشک خویش در عمان فتادم
 چو از موج دوئی زان ژرف خونخوار
 بر آوردم سری نیلوفر آثار
 چه دیدم لجه زیب سکونی
 ستان افتاده چرخ نیلگونی
 چه دیدم آسمانی در تلاطم
 ز چشم ماهیان در موج انجم
 ز کشتی پاره‌ها هر گوشه فوجی
 ولی هر پاره در آغوش موجی
 شتابان تاختم رخت شنا را
 بجان بستم یکی زان پاره‌ها را
 که گر از عمر باشد رشته‌واری
 ز غرقابم رساند بر کناری
 و گر خود گور کام حوت باشد
 همانم تخته تابوت باشد
 دوروزی رنج آب و گل کشیدم
 پس از آن رخت بر ساحل کشیدم

در آن ساحل قضا را بیشه‌ای بود
 که هر جولانگه‌اش اندیشه‌ای بود
 زمینی مرتفع زانسانکه افلاك
 شدی اجزای او را مرکز خاک
 بهارش لاله جوش و سنبل انگیز
 نسیمش بلبل آشوب و گل آمیز
 گلش روی بتان عشوه‌پرداز
 خس و خارش سراسر غمزه و ناز
 ز بوی سنبلش صبح سحر خیز
 بگاه عطر ریزی یاسمن بی‌ز
 لب سرچشمه‌ها در لاله جوشی
 چو لعل یار در تبخاله جوشی
 ز سنبل یاسمینش عنبر آلود
 ز ریحان آتش گلهاش پردود
 عبور شبنمش هر صبحگاهی
 ز داغ لاله‌ها شستی سیاهی
 صنوبر مست جام سرفرازی
 چو آه عاشقان در اوج تازی
 قد شمشاد با اندیشه همدوش
 زمین در سایه زلفش زره پوش
 تو گفתי شاهی بر ساحت فرش
 پریشان کرده مشکین طره از عرش
 غرض کز طرف آن تلخابه شور
 به چشم جلوه کرد آن گلشن حور
 چو بر مژگان دوید آن جلوه گاهم
 چو گل شکفت اجزای نگاهم
 چو بر پای تب شوریده حالی
 فتادم مست بر پای نهالی
 عذار نیم رنگ زعفرانی
 ریاحین بوس چون برگ خزانی
 به آزادی به سر می‌بردم ایام
 نمیدادم تذرو جلوه بر دام
 تهی خاطر ز فکر خرقة و نان
 هوا پوشش، غذا برگ درختان
 که ناگه از گریبان نهالی
 مصور شد هیولی جمالی
 بتی دیدم نهان در چادر موی
 همه خفتان افعی در بر او ی

پریشان کرده شامی بر سحرگاه
 تنیده تار و پود هاله بر ماه
 گل از خیل نظر باز آن روی
 نسیم از شانه پرداز آن موی
 به مشکین زلف او در جلوه ناز
 هزاران زخم دل خمیازه پرداز
 به اطراف عذارش موج رفتار
 پریشان مویها پیچان تر از مار
 تو گفستی آفتاب ارتفاعی
 کسوف آورده بر خط الشعاعی
 بهار عارضش در جوش گلزار
 هوای سنبلش در موج زنار
 ز نرگس فتنه عالمگیر کرده
 به مژگان عشوه در زنجیر کرده
 فسون غمزه بر چشمان دمیده
 لعاب عشوه بر مژگان تنیده
 طرازان شعله زاری برگل روی
 بهر سوئی کشان زنجیری از موی
 ز مه خلخال ساق جلوه پرداز
 زده تا نوک مژگان غوطه در ناز
 بدین شوخی زمانی جلوه گر بود
 چو نورم جلوه پرداز نظر بود
 ولی غافل که آنجا شوربختی
 سری بنهاد بر پای درختی
 چونرگس تاخت با برگ خزانم
 شکفتش لاله‌ای بر زعفرانم
 هراسان سروسرکش راروان ساخت
 سمند جلوه را آتش عنان ساخت
 کمند طره بر کف بافت لختی
 پس از آن بست بر شاخ درختی
 برآمد با کمند عنبرین تار
 بر آن آزاده نخل سرکشی بار
 سبک بر جلوه گاه خویش جا کرد
 زمین را بال گسترد هما کرد
 مرا زان جلوه گل کرد آذر شوق
 نهال عود رست از مجمر شوق
 شتابان باسر اندیشه فرسای
 شدم تا پای آن نخل فلك سای

بر آوردم فغان کای شوخ سرکش
 بهر مو دامن صد سینه آتش
 بگو کر خیل جنی یا پریزاد
 ملایک دوده‌ای یا حور بنیاد
 یکی سنبل نقاب از چهره بگشای
 مه از جیب سحابی طره بنمای
 تکلم ریز کن لعل تر خویش
 فروزان ساز شمع مجمر خویش
 چو شوخ این حرف شوق آمیز بشنود
 خموشی راز بند قفل بگشود
 بیاسخ گفت کای بیچاره چون من
 بدین سویت فنا آورده چون من
 نه غلمان دوده‌ام نی حور بنیاد
 بنی نوعم به معنی آدمیزاد
 منم ناسفته در سفته جانی
 ز بحر گوهر بازار گانی
 که دیگر باره بحر از تنگی ظرف
 صدف وارم ز قعر افکنده بر طرف
 چو این نوشین گهر جوشیدش از لعل
 زدل بشگفت رمز آتش و نعل
 زبان دادم بت مهر آزمون را
 همان الفت طراز گرم خون را
 بر او صد نسخه جادو تنیدم
 هزار افسونش بر هر مو دمیدم
 صد اعجاز مسیحا رفت برباد
 که تا آن شعله خاکی مرکز افتاد
 پس آنکه صدف سون زیر و زبر شد
 که آن گوهر به عقده جلوه گر شد
 وز آن پس با هم آنجا نوش بر نوش
 چو موم و انگبین طفل یک آغوش
 بسر بردیم چندان روز گاری
 که رست از نخل ما شاخ سه چاری
 رقم زد چهره پرداز مه و سال
 به لوح دامن ما نقش اطفال
 قضا را روزی از بهر غذایشان
 به تسکین لب انگشت خاشان
 تنیده پشته‌ای از خار و خاشاک
 به شکل زورقی بر لجه خاک

فکندم جانب دریا گذاری
 مگر در زلف دام آرم شکاری
 که مشتی طفل از آن رزق هوائی
 شوند آسوده از انگشت خائی
 که ناگه صرصری بر معبرم تاخت
 چنان کردیده موجم نهان ساخت
 به یک مژگان فشار چشم زارم
 رسانید از کناری بر کنارم
 کنون سیلی خور طوفان دردم
 کزان فوج محبت زوج فردم
 سراسر شورشم زین خار خارست
 از آن نیشم جگر طوفان نثارست
 دلا مگسل نسیم از گلشن وصل
 مکش دست امید از دامن وصل
 رهی قرب آشنا در پیش میباش
 به هجران نیز وصل اندیش میباش
 چو طالب تابکی هامون نوردی
 یکی باز آی زین بیهوده گردی

- ۱- کلوبند= تنگه‌ای است در راه هراز که بین آمل و لاریجان واقع شده.
- ۲- خوش‌واش از نقاط بیلاقی آمل است که مناظر دل‌انگیزی دارد. خوش‌واش در لهجه طبری به معنی مرتع یا چمنی است که علف‌های خوب دارد.
- ۳- قلعه‌کش = روستائی بین آمل و بابل است.
- ۴- اسک‌وش = مرتعی است در بلندی‌های بین اسک و پلور در لاریجان
- ۵- زرده لاش = کوهی است که در مقابل قریه اسک قرار دارد و آن را به مناسبت رنگ زرد آن زرده لاش می‌نامند.
- ۶- تا آنجا که به یاد دارم در نسخه موصوف شیراز مصراع فوق بدینصورت بود.
 «غلط گفتم زبان کن شعله‌بارم»
- ۷- این مصراع را نیز به صورت «مرا این بس که گاه نکته‌رانی» از نسخه مزبور به خاطر دارم
- ۸- در اینجا مقدمه مثنوی پایان می‌یابد و این بخش را همانگونه که شادروان طاهری شهاب، از دیوان طالب نسخه متعلق به شیخ محمددین، برداشت نموده و در مقدمه دیوان چاپ شده طالب موجود است به نظر خوانندگان گرامی رساندم.
- ۹- در اینجا میهمان به شرح سرگذشت خویش که اصل داستان «قضا و قدر» طالب است می‌پردازد؛ برای جلوگیری از به‌درازا کشیدن این مقال، تا جایی که لطمه به اصل حکایت نخورد، منتخبی از آن را به نظر میرسانم.

خوانندگان و ما

مجله هنر و مردم

در شماره ۱۸۶ مجله هنر و مردم در ذیل بررسی تحقیقی و جالب «ریشه‌های تاریخی امثال و حکم» نوشته دانشمند گرامی آقای مهدی پرتوی، مصراع «چو فردا شود فکر فردا کنیم» را که از ضرب‌المثل‌های معروف زبان فارسی است به «فردوسی» منسوب داشته‌اند! در صورتیکه این مصراع از اسکندرنامه «حکیم نظامی گنجوی» می‌باشد و ظاهراً چون «شاهنامه فردوسی» و «اسکندرنامه نظامی» هر دو در یک وزن (بحر متقارب مثمن مقصور=فعولن، فعولن، فعولن، فعول) سروده شده، این اشتباه روی داده است.

در اسکندرنامه «حکیم نظامی» ضمن مقدمه داستان «شب عشرت اسکندر با کنیزک چینی» این ابیات زیبا و ظریف را می‌بینیم.

مهی ز آفتابی درخشنده‌تر
زمرد شده لوح طفلان رخا

شب‌ی روشن از روز رخشنده‌تر
ز سرسبزی گنبد تابناک

نه از بهر غم کرده‌اند این سرای
نه از بهر اندوه و بهجت کشی است
یک امشب بشادی بیاید چمید
چو فردا شود فکر فردا کنیم
همه روزه خود را بغم داشتن
شب‌ی در جهان کیهبادی کنیم
زدی وز فردا نیاریم یاد^۱

جهان غم نیرزد بشادی گرای
جهان از پی شادی و دلخوشی است
چودی رفت و فردا نیامد پدید
همان به که امشب تماشا کنیم
چه باید بخود برستم داشتن
بیا تا تشنیم و شادی کنیم
یک امشب زدولت ستانیم داد

آشکارا می‌بینیم که مفهوم مصراع «چو فردا شود فکر فردا کنیم» با دیگر شعرهای مقدمه داستان کنیزک چینی در اسکندرنامه ارتباط کامل دارد و نیز ظرافت کلام و اندیشه در این اشعار و هم در بیت مورد نظر خاص شیوه حکیم نظامی می‌باشد.

ابراهیم صفائی

مجله وزین و سودمند هنر و مردم

در شماره ۱۷۹ این مجله کتاب چشمه زندگی بقلم آقای دکتر حکیمیان معرفی شده نسخه‌ای از این کتاب نزد این جانب موجود است که تاریخ کتابت آن ۱۲۴۶ و مطابق نوشته کاتب از روی نسخه اصل برداشته شده این کتاب دارای ۱۱۶ صفحه پانزده سطری بخط نسخ می‌باشد طول هر صفحه ۲۱ و عرض آن ۱۵ سانت است.

آغاز - بسم الله الرحمن الرحيم عمرافزا کلامی
 پایان - تمت الرسالة - وانا احقر العباد محمد هادی بن محمد صالح الشیرازی عفی عن
 جرائمها وحرّ ذلك فی صفر ختم بالخیر والظفر ۱۱۲۳ .
 نویسنده این نسخه در آخر چنین می نویسد - این صورت خط مصنف رحمه الله بود
 که مذکور شد والله یعلم بالصواب ومن اوله الی آخره بانسخه اصلی که مجموعاً بخط مصنف مرحوم
 بود مقابله شد امید که تصحیح هم بشود وکان ذلك فی لیلة الثامن عشر شهر شوال من شهر سنت ست
 واربعمین ومائین بعدالف ۱۲۴۶ من الهجره .
 با تقدیم احترام - محمد علی ابروانی

اداره مجله هنر و مردم

در مجله شماره صد و هشتادم هنر و مردم بعد مقاله ای مسلسل تحت عنوان «کاریز» بقلم
 آقای مرتضی هنری درج گردید که در تعریف این واژه برای مزید اطلاع خوانندگان محترم
 و تکمیل مقاله مزبور یادآور میشود : پس از آنکه حفر قنات پایان پذیرفت و آب در درون
 قنات جریان یافت برای آزمایش جریان آب در مبداء قنات یعنی مادر چاه بر روی آب
 «گاه» میریزند. پس از آنکه این گاهها در مظهر قنات «آفتابی» شد از این طریق یعنی از ریختن
 گاه میزان سرعت و حسن جریان آب قنات را میسنجند تا اگر عیب و نقصی مشاهده شود رفع
 کنند. با توجه به همین مطلب اهل تحقیق بر آنند که واژه «کاریز» در اصل «گاهریز» بوده و بر
 اثر اکثر استعمال مبدل به «کاریز» شده است. رجوع شود به لغتنامه دهخدا، واژه کاریز ،
 نقل از انجمن آراء و آندراج .

مهدی پرتوی آملی

مجله هنر و مردم

در شماره های صد و هشتاد و چهارم و صد و هشتاد و پنجم آن مجله گرامی ضمن مقاله های
 بسیار متمتع مقاله ای زیر عنوان سه بنای یادبود سنگی از دوران سلجوقی نوشته پژوهنده محترم
 آقای دکتر احمد پارسای قدس در صفحات ۳۷ تا ۵۳ مندرج بود که اطلاعات بس دقیق و
 بررسیهای عمیق بسیار آموزنده و ثمر بخش دانشمند نامبرده را در برداشت و در چند مورد اصلاح
 طاق سه بر گه شکسته یا قوس سه بر گه شکسته را در توصیف برخی نما سازیهای مقبره شیخ جنید
 ذکر فرموده بودند که تصور می رود نویسنده گرامی با این کلمات خواسته اند وضع طاق را
 توصیف کرده باشند.

بدینوسیله مناسب دانست تصدیق دهد که اینگونه طاقها یا طاقنماها و بطور کلی هر گونه
 طاقی که از خطوط منحنی و منکسر یا خطهای مستقیم کوتاه توأم با خطهای منحنی ترکیب گشته
 و ترتیب داده شود به اصطلاح استادان معماری قدیم ایران کلیل kalil نام دارد و آنچه
 جناب آقای دکتر احمد پارسای قدس اشاره فرموده اند نیز در زمره طاقها و قوسهای کلیل
 بشمار میرود.

سید محمد تقی مصطفوی

سخنی با خوانندگان عزیز

آخرین شماره از سال شانزدهم مجله هنر و مردم، پس از ماهها، انتشار می‌یابد. با این شماره، شانزده سال تلاش مداوم نویسندگان و دست‌اندرکاران مجله را، در راه شناخت و شناساندن فرهنگ این مرزوبوم، پشت‌سرمی‌گذاریم. بی‌تردید خوانندگان ارجمند مجله هنر و مردم، دلیل این وقفه طولانی را می‌دانند و نیازی نیست که ما خود به توضیح آن به پردازیم.

در هر حال، اینک مایه خوشوقتی است که هماهنگ با دوران نوسازی پس از انقلاب، راه را دیگر بار، با قوایی بیشتر، آغاز می‌کنیم و به انجام خدمتی که در طول شانزده سال گذشته، خود روشنگر روش ما بوده است می‌پردازیم.

توجه خوانندگان ارجمند را به این نکته جلب می‌کنیم که بعید نیست بسیاری از نامه‌های آنان در اثر اعتصابات گذشته، بدست ما نرسیده باشد. بهمین جهت، از کلیه مشترکانی که در طول ماههای اعتصاب، تغییر نشانی داده‌اند و بیم آن هست که مجله به نشانی سابقشان ارسال گردد، تقاضا دارد، هرچه زودتر نشانی دقیق خود را برای ما ارسال دارند تا در پیرونده آنان منعکس گردد و از این جهت، در آینده هیچگونه ناسامانی نداشته باشیم.

لازم به توضیح است که دفتر مجله هنر و مردم نیز تغییر نشانی داده است و ضروریست که نامه‌های شما به نشانی جدید ما :

«تهران - خیابان انقلاب - خیابان خارک - شماره ۵۹»

ارسال گردد.

خوانندگان تهرانی نیز که گهگاه با تلفن ما را مورد محبت قرار می‌دهند از این پس با شماره تلفن ۳۷۷۲۲۷ تماس خواهند گرفت.

در آغاز دوره‌ای جدید، از همت بلند همه دانشمندان، محققان، نویسندگان و خوانندگان علاقمند به فرهنگ این مرزوبوم مدد می‌طلبیم، و از همه یاران صمیمانه می‌خواهیم تا راهنمایی‌های خود را چراغ راه ما قرار دهند.

شعر ماه که در صفحه مقابل با خط شکسته تحریر شده است

تو فارغی و به افسوس می‌رود ایام	مرا دو چشم براه و دو گوش بر پیغام
نه پای رفتن از این ناحیت نه جای مقام	مرا نه دولت اصل و نه احتمال فراق

[illegible]

www.KetabFarsi.com